مساله تقریب بین اهل سنت و شیعه

ترجمة كتاب(مسألة التقريب بين أهل السنة والشيعة)

تالیف:

دکتر ناصر بن عبدالله بن علی القفاری

ترجمه:

إسحاق بن عبدالله العوضی

چاپ اول 1429/ 1387هـ

(ح) إسحاق بن عبدالله العوضي، ١٤٢٩هـ
فهرسة مكتبة الملك فهد الوطنية أثناء النشر
القفاري، ناصر عبدالله
مسألة التقريب بين أهل السنة والشيعة باللغة الفارسية. / ناصر عبدالله القفاري ؛ إسحاق بن عبدالله العوضي. – الرياض، ١٤٢٩هـ
٨٤٥ ص ؛ ١٧×٢٤ سم
ردمك: ٢-١١٨٧-٠٠-٦٠٣-٩٧٨ (النص باللغة الفارسية)
١- الشيعة ٢- أهل السنة أ- العوضي ؛ إسحاق بن عبدالله (محقق) ب العنوان
ديوي٢٤٧ ١٤٢٩/٥٠٧٥

رقم الإيداع: ١٤٢٩/٥٠٧٥
ردمك: ٢-١١٨٧-٠٠-٦٠٣-٩٧٨

شناسنامه کتاب

نام کتاب: مسأله تقریب بین اهل سنت و شیعه (مسألة التقريب بين أهل السنة والشيعة)

نویسنده: ناصر بن عبدالله بن علی القفاری

ترجمه: إسحاق بن عبدالله دبیری العوضی

ناشر: انتشارات حقیقت

تیراژ: ٥,٠٠٠

سال چاپ: ١٣٨٧هـ ش برابر رمضان با ١٤٢٩.ق

نوبت چاپ: اول

آدرس ایمیل: En_Haghighat@yahoo.com

سایتهای مفید:
www.ageedeh.com
www.ahlesonnat.net
www.isl.org.uk
www.islamtape.com

فهرست مطالب

م	عنوان	ص
١	مقدمه (پیش‌درآمد)	١١
٢	اهل سنت و جماعت	٢٩
٣	تعریف اهل سنت و جماعت	٣٠
٤	تعریف سنت	٣١
٥	اهل سنت کیست؟	٣٣
٦	واژۀ جماعت نیز به اهل سنت اطلاق می‌شود	٣٥
٧	پیدایش اسم اهل سنت و جماعت	٤٥
٨	منابع (مصادر) اهل سنت در اعتقادات خود	٥٩
٩	مختصری از مهمترین عقایدی که شیعیان در آنها با اهل سنت اختلاف دارند	٩٥
١٠	حفظ کردن خداوند متعال کتاب عظیمش را	٩٥
١١	یکی از اصول اهل سنت این است که پیامبر خدا ﷺ تمام دین را بیان کرده	١٠٠
١٢	یکی دیگر از اصول اهل سنت محبت (دوستی) اصحاب رسول خدا ﷺ و رضایت از آنهاست	١٠٤
١٣	اعتقاد اهل سنت در خصوص اهل بیت	١١٤
١٤	جز رسول خدا ﷺ کسی دیگر معصوم نیست	١٢٢
١٥	أدلّه‌ی احکام شریعت عبارت‌اند از: کتاب الله، سنت رسول الله ﷺ و اجماع سلف	١٢٧
١٦	معجزات را فقط انبیاء عليهم السلام می‌آورند	١٢٧
١٧	جز خدا کسی دیگر غیب نمی‌داند	١٢٨

م	عنوان	ص
١٨	اهل سنت همچنین باور دارند گذشتگانی که مسلمانان آنان را به عنوان امام و رهبر تعیین کرده‌اند ... تا آخر	١٢٨
١٩	از جمله اصول اهل سنت التزام به جماعت مسلمانان است	١٢٩
٢٠	اهل سنت برخلاف اهل بدعت نماز جمعه و جماعت را ترک نمی‌کنند	١٣٠
٢١	هیچ کدام از مردگان قبل از روز قیامت (به دنیا) بر نمی‌گردد	١٣٠
٢٢	تعریف شیعه	١٣٣
٢٣	پیدایش تشیّع	١٤٥
٢٤	فرقه‌های شیعه	١٦٠
٢٥	اسماعیلیه	١٦٤
٢٦	زیدیه	١٧٧
٢٧	رافضیه	١٨٨
٢٨	دیدگاه رافضیه مبنی بر تحریف قرآن	١٩٥
٢٩	کتاب‌های شیعی که اخبار تحریف را گزارش کرده‌اند	١٩٨
٣٠	نصوص آمده در کتاب‌هایشان	٢٠٩
٣١	اعتقاد آنها درباره این روایات	٢٢٦
٣٢	سرآغاز این افتراء نزد شیعیان	٢٣١
٣٣	انحراف آنها در تأویل وتغسیر قرآن	٢٣٧
٣٤	نخستین فردی که اساس تفسیر قرآن را در شیعه به وجود آورد	٢٣٨
٣٥	آنها همچنین برخی از آیات وارده درباره نماز را به ائمه و امامت تأویل می‌کنند	٢٤٥
٣٦	این ائمه و شیعیان آنها هستند که می‌دانند و خردمندند	٢٥٠

م	عنوان	ص
٣٧	مراد از «نعمه الله» [نعمت‌های خدا] که در قرآن ذکر شده‌اند امامان هستند	٢٥٠
٣٨	ائمه آیات خدا هستند	٢٥١
٣٩	مراد از ﴿ٱلنَّبَإِ ٱلۡعَظِيمِ﴾ امامان هستند	٢٥١
٤٠	مراد از آیات محکمات ائمه هستند	٢٥٢
٤١	آنها علاماتی هستند که خدا در قرآن ذکر کرده است	٢٥٢
٤٢	لوح فاطمه	٢٨٠
٤٣	ادعای آنها مبنی بر نزول دوازده نوشته (صحیفه) از آسمان که در بر گیرنده صفات ائمه است	٢٨٢
٤٤	عقیده‌ی آنها درباره‌ی سنت	٢٨٢
٤٥	این که؛ اقوال ائمه دوازده‌گانه در اعتقادشان همانند اقوال خدا و پیامبر است	٢٨٣
٤٦	به ودیعت نهاده شدن شریعت نزد ائمه پس از وفات پیامبر ﷺ	٢٨٤
٤٧	رد مرویات صحابه از سوی آنان	٢٩٠
٤٨	دریافت آنها را از حکایات رقاع و آنچه آن را امضاهای صادر شده از سوی امام می‌دانند	٢٩١
٤٩	این گونه عقاید و نظریات خرافی و بیگانه و چنین توطئه‌ها و وسایل مغرضانه‌ای باعث شده‌اند که تشیع از سایر امت جدا شده در دریافت سنت بر منابع خاصی تکیه کند	٢٩٧
٥٠	(سندهای شیعه در کتاب‌هایشان	٣٠٨
٥١	عقیده شیعه درباره اجماع	٣١٤

م	عنوان	ص
٥٢	عقاید دیگر آنها که آنها را از سایر مسلمانان جدا کرده است	٣١٦
٥٣	معنای امامت نزد شیعیان	٣١٧
٥٤	فضائل ائمه و صفات آنها	٣٢٠
٥٥	غلو آنها درباره قبرهای امامانشان و مزار و مشهد قرار دادن آنها	٣٢٩
٥٦	غلو آنها درباره مجتهدانشان	٣٣٨
٥٧	هر حکومتی غیر از حکومت امامان دوازده‌گانه باطل است	٣٤١
٥٨	امامت رکنی از ارکان دین است	٣٤٤
٥٩	تکفیر کسانی که منکر امامت امامان دوازده‌گانه باشند	٣٤٦
٦٠	منزلت کسانی که به این امامان دوازده‌گانه ایمان آورده باشند	٣٥٢
٦١	عصمت ائمه	٣٥٦
٦٢	تقیه	٣٦٤
٦٣	رجعت	٣٧٥
٦٤	بداء	٣٨٠
٦٥	غیبت (امام زمان)	٣٨٦
٦٦	اعتقادات آنها در مورد صحابه	٤٠٠
٦٧	نتیجه بخشهای اول و دوم	٤١٣
٦٨	درباره آرای دعوتگران تقریب در مورد مسائل اختلافی	٤٢٩
٦٩	درباره عقیده تشیّع به تحریف قرآن	٤٣٣
٧٠	درباره انحراف آنها در تفسیر قرآن	٤٦٧
٧١	در رابطه با این ادعایشان که پس از قرآن هم کتاب‌هایی الهی نازل شده است	٤٨٩
٧٢	در رابطه با سنت	٤٩٣

م	عنوان	ص
٧٣	دیدگاهشان نسبت به غلو دربارهی قبرهای امامانشان	٥٠٧
٧٤	غلوشان دربارهی مجتهدانشان	٥١١
٧٥	دیدگاه دعوتگران تقریب دربارهی اخبار و روایاتی که در کتابهای اساسی شیعه آمده است مبنی بر اینکه هیچ حکومت اسلامیای غیر از حکومت امامان دوازدهگانه مشروعیت ندارد	٥١٢
٧٦	دیدگاه آنان در رابطه با آنچه در کتابهایشان آمده مبنی بر این که امامت رکنی از ارکان دین است و منکر آن کافر است	٥١٩
٧٧	دیدگاهشان در رابطه با غلو شیعه دربارهی خودشان	٥٢٩
٧٨	دیدگاهشان در مورد عصمت	٥٣١
٧٩	دیدگاهشان در مورد رجعت	٥٣٣
٨٠	دیدگاهشان در مورد غیبت	٥٣٦
٨١	دیدگاهشان دربارهی بداء	٥٤٠
٨٢	دیدگاهشان در مورد صحابه	٥٤١
٨٣	دیدگاهشان در مورد تقیه	٥٥٧
٨٤	در رابطه به آنچه به مذهب اهل سنت مربوط میشود	٥٧٣
٨٥	تلاشهای تقریب	٥٨١
٨٦	تلاشهای قدیم	٥٨٣
٨٧	گردهمایی نجف	٥٨٩
٨٨	تلاشهای معاصر	٦٠٨
٨٩	أ ـ تلاشهای جمعی ـ (گروهی)	٦٠٨
٩٠	جماعت اخوت اسلامی	٦٠٨
٩١	«دارالانصاف»	٦١٠

م	عنوان	ص
۹۲	«دارالتقریب» بین مذاهب اسلامی	٦١١
۹۳	ارزیابی	٦٢٣
۹٤	ب ـ تلاش‌های فردی از طرف اهل سنت	٦٣٠
۹٥	محمد عبده	٦٣٠
۹٦	محمد رشیدرضا	٦٣١
۹۷	مصطفی السباعی	٦٣٤
۹۸	موسی جارالله	٦٣٧
۹۹	تلاش‌های فردی در جهت تقریب از سوی تشیع	٦٤٧
۱۰۰	محمد الخالصی	٦٤٧
۱۰۱	عبدالحسین موسوی	٦٤٩
۱۰۲	احمد کسروی	٦٥٨
۱۰۳	تقویم تلاش‌های فردی خمینی و حکومت او و اندیشهٔ تقریب	٦٦٩
۱۰٤	هویت مذهبی خمینی	٦٧٣
۱۰٥	عقاید خمینی (بینش خمینی)	٦٧٦
۱۰٦	در رابطه با قرآن کریم	٦٧٦
۱۰۷	اعتقاد خمینی درباره‌ی سنت پیامبر ﷺ	٦٧٨
۱۰۸	امامت نزد خمینی	٦٧٩
۱۰۹	غلو وی درباره‌ی نیابت از امام	٦٨١
۱۱۰	منکر امامت از نظر خمینی	٦٨٢
۱۱۱	اعتقاد وی درباره‌ی صحابه	٦٨٣
۱۱۲	قضات مسلمان از نظر خمینی	٦٨٤
۱۱۳	نظر خمینی درباره‌ی غیبت یا مهدویت	٦٨٥

م	عنوان	ص
١١٤	حکومت خمینی و تقریب	٦٨٩
١١٥	آیا راهی برای تقریب وجود دارد	٦٩٣
١١٦	خاتمه	٧٣٩
١١٧	پیوست اسناد و نصوص	٧٤٤
١١٨	فهرست منابع	٨٠٦

برای ارتباط با ما می‌توانید با آدرس زیر تماس بگیرید:

السعودية: الرياض ـ الرمز البريدي: (١١٧٤٧)، ص. پ: (١٥٠١٠٣)

www.aqeedeh.com
yad631@yahoo.com
aqeedeh@hotmail.com

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

پیش درآمد

این کتاب در اصل پایان نامه‌ایست که نویسنده برای اخذ مدرک کارشناسی ارشد (فوق لیسانس) به رشته‌ی تحریر درآورده و با رتبه‌ی ممتاز پذیرفته شده است.

از آن جایی که این اثر در تاریخ ۱۳۹۸/۷/٦هـ (مصادف با ۱۳۵۷/۳/۲۳ش)، به پایان رسیده و ثبت شده، لذا حوادث و اتفاقاتی که پس از آن تاریخ در منطقه رخ داده تأثیری در انتخاب موضوع آن نداشته است.

نویسنده ترجیح داده همان گونه که برای بار نخست کتابش را نوشتهٔ بدون هیچ گونه تغییری به چاپ برساند که البته این به معنای پس گرفتن آنچه در آن آمده و یا اظهار برائت از آن نیست، بلکه بیان یک واقعیت است. همچنین با به تأخیر به چاپ رسانده آن سعی کرده تا مطالب آن وسیله و ابزاری برای تأیید فرعونهای زمان قرار نگیرد و نویسنده متهم به جانبداری و یا چاپلوسی سلاطین و پادشاهان روز نشود.

ستایش خدایی را که پروردگار جهانیان است و درود و سلام بر پیامبر او محمد ﷺ و تمام خاندان و یارانش.

امّا بعد....

قضیه ما ایجاد همبستگی بین فرقه‌های مختلف أمّت و تلاش برای اصلاح در میان آنها و گردآوردنشان در چهار چوب حق و هدایت و پر کردن شکاف موجود میان آنها و به هم نزدیک کردن گروه‌های درگیر آن به یکدیگر، از بزرگترین اصول اسلام و از برترین راهها و دروازهای خیر و جهاد فی سبیل الله است.

امّت اسلامی به قدری که از ناحیه‌ی تفرقه و اختلاف و درگیری فرقه‌های مختلفش ضربه و آسیب دیده، از هیچ ناحیه‌ی دیگری ضربه و آسیب ندیده است. همواره دشمنان اسلام بوده‌اند که آتش این درگیری و فتنه را روشن می‌کرده و از آن بهره‌ها می‌برده‌اند و چیزی جزناکامی و شکست از آن عاید مسلمانان نمی‌شده است. پیداست که دشمنان به هدف شوم خود که پاره پاره کردن امّت و پراکنده کردن جمع آن بود دست نیافتند، مگر پس از آن که بذر فتنه و اختلاف را در آن پاشیدند و عوامل نزاع و درگیری را در صفوف آن پدید آوردند. تلاش دشمنان جهت بر هم زدن وحدت امت اسلامی از همان سپیده دم طلوع خورشید دولت اسلامی در مدینه منوره، با سعی و تلاش برای ایجاد تفرقه بین دو قبیله اوس و خزرج با برانگیختن شعارهای قومی و احیای کینه‌های تاریخی آغاز شد، امّا آن تلاش‌ها در سایه رهبریت حضرت پیامبر اکرم ﷺ به ناکامی بدل گشت.

به گفته‌ی امام ابن حزم: دشمنان اسلام پس از آن که مبارزه با اسلام را به صورت جنگ و رویارویی مستقیم بارها آزمودند و در هر مرتبه خداوند متعال حق را سربلند و پیروز گردانید، به این نتیجه رسیدند که از راه حیله و نیرنگ و برنامه‌ها و توطئه‌های نهان بهتر می‌توانند به اسلام و مسلمانان ضربه بزنند، پس گروهی از آنان به ظاهر به اسلام گرویدند و با اظهار محبت به اهل بیت و اظهار نفرت و انزجار از ستمی که (به ادّعای شیعیان) به علی رضی الله عنه روا داشته شده است، شیعیان را به سوی خود متمایل کرده، آنان را به بیراههای گوناگونی سوق دادند و سرانجام از اسلام بیرونشان بردند[۱].

در نتیجه بسیاری از گروهایی که خود را مسلمان می‌خوانند، امّا بهره‌ای از

(۱)- الفصل، ۲/ ۱۰۹-۱۰۸.

اسلام نبرده‌اند، از دایره‌ی آن خارج شدند و آراء و عقایدی بیگانه از اسلام و به دور از کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ اظهار کردند. ظهور این فرقه‌ها و این اندیشه‌ها و عقاید آثار دراز مدّت و عمیقی در ایجاد تفرقه میان امّت اسلامی و تضعیف آن از خود به جای نهاد چرا که اگر مردم عمل به بخشی از آنچه را خدا نازل کرده ترک کنند، دشمنی و عداوت و کینه بین آنان به وجود خواهد آمد، زیرا که دیگر امر مشترکی که گرد آن جمع شوند وجود نخواهد داشت و مصداق آیه‌ی مبارکه‌ی: ﴿ فَتَقَطَّعُوٓاْ أَمۡرَهُم بَيۡنَهُمۡ زُبُرٗاۖ كُلُّ حِزۡبِۭ بِمَا لَدَيۡهِمۡ فَرِحُونَ ﴾ (المؤمنون: ۵۳). «اما آنها کارهای خود را در میان خویش به پراکندگی کشاندند، و هر گروهی به راهی رفتند؛ (و عجب اینکه) هر گروه به آنچه نزد خود دارند خوشحالند» خواهند شد[۱].

سرانجام دشمنان آنچه را در پیِ آن بودند عملی ساختند و ثمره‌ی توطئه‌ی‌شان را علیه مسلمانان چیدند.

آری! دردناک‌ترین ...، طولانی‌ترین... و خطرناک‌ترین اختلاف و درگیری، آن اختلاف و درگیری‌ای است که میان اهل سنت و شیعیان به وجود آمده و تاریخ اسلام را لکه‌دار نموده است.

تاریخ حوادث و اتفاقات بسیار خونینی از درگیرهای خشونت‌آمیز بین این دو گروه به خود دیده است، و فتیله‌ی این آتش که همواره روشن بوده و تنها باتوجه به شرایط زمانی کم و یا زیاد می‌شده است.

و شعله‌های آن تا به امروز نیز زبانه می‌کشد. به نظر می‌رسد که دشمنان با گسترده کردن و شدّت بخشیدن به اختلاف موجود میان اهل سنت و شیعیان در پی بهره‌برداری از آن هستند، تا دستاوردهای هر چه بیشتری داشته باشند.

---

(۱)- مجموع، فتاوای شیخ الاسلام ابن تیمیّه، ۱۳/ ۲۲۷.

دشمنان به خوبی می‌دانند که به خواسته‌ها و آرزوهای شومشان تنها در فضایی که تفرقه بر آن حاکم و آتش جنگ و درگیری و فتنه در حال زبانه کشیدن است، خواهند رسید؛ به همین جهت همواره کوشیده‌اند، این آتش را با رساندن هیزم به آن پیوسته روشن نگه دارند. گرچه تلاش برای ایجاد وحدت و همبستگی میان گروههای پراکنده‌ی امّت اسلامی، پیشینه، دیرینه‌ای دارد، امّا متأسفانه این تلاش‌ها نیز از نیرنگ و توطئه‌ی دشمن در امان نمانده است و می‌بینیم که قضیه‌ی وحدت، تقریب و ایجاد همبستگی میان مذاهب و فرقه‌های اسلامی در راستای مشروعیت بخشیدن به باطل و پوشاندن لباس اصالت به افکار و اندیشه‌های وارداتی مورد سوءاستفاده قرار گرفته است تا بذرهای فتنه و عوامل اختلاف همچنان در امّت باقی بماند و هر گاه خواسته باشند بتوانند این آتش زیرخاکستر را بار دیگر شعله‌ور سازند.

قرآن راه و روش وحدت امّت اسلامی را به روشنی ترسیم کرده است. قرآن می‌فرماید: ﴿ وَٱعۡتَصِمُواْ بِحَبۡلِ ٱللَّهِ جَمِيعٗا وَلَا تَفَرَّقُواْ ﴾(آل عمران: ۱۰۳). «و همگی به ریسمان خدا (قرآن و اسلام، و هرگونه وسیله وحدت)، چنگ زنید، و پراکنده نشوید».

تنها راه وحدت، چنگ زدن به ریسمان الهی و گرد هم آمدن بر حق و هدایت است و تفرقه نتیجه‌ی چیزی جز دوری از این راه و روش ندارد.

همچنین قرآن برنامه و دستور العملی را که مسلمانان به هنگام اختلاف و نزاع بایستی آنرا در پیش گیرند، را نیز بیان فرموده است: ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ ﴾ (النساء: ۵۹). «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا».

علما فرموده‌اند مراد؛ کتاب خدا و پس از وفات پیامبر ﷺ؛ سنت ایشان است[۱].

(۱)- «التمهید»، از ابن عبدالبر، (٤/ ٢٦٤).

اگر در میان امت جنگ و درگیری رخ داد، خداوند متعال درباره‌ی آن فرموده است: ﴿ وَإِن طَآئِفَتَانِ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ٱقْتَتَلُواْ فَأَصْلِحُواْ بَيْنَهُمَاۖ فَإِنۢ بَغَتْ إِحْدَىٰهُمَا عَلَى ٱلْأُخْرَىٰ فَقَٰتِلُواْ ٱلَّتِى تَبْغِى حَتَّىٰ تَفِىٓءَ إِلَىٰٓ أَمْرِ ٱللَّهِ ﴾(الحجرات: ۹). «و هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ پردازند، آنها را آشتی دهید؛ و اگر یکی از آن دو بر دیگری تجاوز کند، با گروه متجاوز پیکار کنید تا به فرمان خدا بازگردد؛ و هرگاه بازگشت (و زمینه صلح فراهم شد)، در میان آن دو به عدالت صلح برقرار سازید؛ و عدالت پیشه کنید که خداوند عدالت پیشگان را دوست می‌دارد».

البته این راهکار و برنامه ویژه‌ی مسلمانانی است که از دستورات خداوند پیروی می‌کنند، اما کسانی که خود را مسلمانان می‌خوانند، در واقع علیه اسلام‌اند، چهره‌ی واقعی آنها را بایستی به امت معرفی کرد تا از دشمنی و عداوت آنها آگاه شوند و بدون شک در پیش گرفتنِ روش مذکور با آنها هیچ‌گونه سودی ندارد.

در عصر حاضر نیز تلاش‌های زیادی برای نزدیک کردن اهل سنت و شیعه به یکدیگر صورت گرفته است، چون تلاش‌های مجمع تقریب مذاهب اسلامی، که مقر آن در قاهره است و غیره. که این تلاش‌ها بر این اصل استواراند که: «میان اهل سنت و شیعه در اصول ایمان، ارکان اسلام و یا مسایل قطعی و اساسی دین اختلافی وجود ندارد»[۱]. و: «اختلاف میان آنها تنها اندک اختلافی در برخی از نظریات فلسفی و آرای کلامی است که هیچ‌گونه ارتباطی با اصول اعتقادی ندارد»[۲]. و با این تصور که: «در برخی از مسایل فرعی، هیچ اختلافی میان آنها نیست»[۳]. و «نزاع و درگیری موجود میان آنها زاییده‌ی اوهام و تصورات

(۱)- فراخون تقریب در «رسالة الاسلام»، ص ۷.

(۲)- ر. ک «فتاوای شیخ شلتوت»، پیوست اسناد و مدارک.

(۳)- «رسالة الاسلام»، سال اول، عدد اول، ص ۲۲-۲۳، محمد حسین آل کاشف الغطاء.

نادرستی است که در اثر دور ماندن طویل المدت آنها از یک دیگر به وجود آمده است»[١].

و «این دشمنان هستند که این اختلاف و درگیری را تشویق می‌کنند و به آن دامن می‌زنند، و واقعیت این است که در صورت تحقیق و بررسی هیچ اختلافی بین طرفین باقی نمی‌ماند». و «اگر مسلمانان درک کنند که میان عقایدی که ایمان آوردن به آنها واجب است و میان معارف فکری‌ای که اختلاف در آنها یک امر طبیعی شمرده می‌شود و خللی به عقیده وارد نمی‌کند، تفاوت وجود دارد؛ مشکل آسان خواهد شد و خواهیم توانست بر آنچه بدان اتفاق‌نظر داریم اجتماع و اتفاق کنیم، و اگر هم اختلافی بماند چون اختلاف موجود میان مذاهب فقهی مختلف خواهد بود، و دیگر با هم درگیر نخواهیم شد و یکدیگر را متهم نخواهیم کرد و بی‌اعتمادی و سوء ظن و شک و تردید موجود میان ما که باعث شده است از هرگونه ارتباط فرهنگی و حتی داد و ستد و ازدواج و وصلت با یکدیگر خودداری کنیم، از میان ما رخت خواهد بست»[٢].

«نبودن ارتباط میان فرقه‌های مختلف اسلامی شکاف‌های عمیقی بین آنها به وجود آورده است که پر کردن آن نیازمند فراخوان و حرکتی است که تلاش‌ها را سازمان‌دهی کند. و نیازمند دعوتگران مخلص و فداکاری است که تمام توان و نیروی خود را صرف شناساندنِ معارف یک گروه به گروه دیگر بکنند»[٣].

بر مبنای همین حکم – که اختلافی میان اهل سنت و شیعه وجود ندارد – شیعیان خواستار به رسمیت شناخته شدن مذهبشان به عنوان مذهب پنجم شدند و شلتوت نیز «فتوایش» را مبنی بر جواز پیروی از مذهب جعفری صادر

(١)- مقدمه‌ی کتاب «الدعوة الاسلامية إلى وحدة اهل السنة والامامية»، بر کتاب «خنیزی» از «محمد جواد مغنیه».

(٢)- «رسالة الاسلام» مجله دارالتقریب، سال اول، عدد اول، ١٣٦٨هـ، ج ١، ص ٩٣، «صوت التقريب».

(٣)- محمد تقی قمی، در مقدمه‌ی کتاب «بين السنة والشيعة» از دکتر سلیمان دنیا.

کرد و شیعیان برخی از کتاب‌های فقهی خویش را در مناطق اهل سنت پخش کردند و برخی از منتسبان به اهل سنت هم خواهان آن شدند که اهل سنت همان گونه که به کتاب صحیح بخاری و دیگر کتاب‌های حدیثی خویش استناد و مراجعه می‌کنند، به کتاب‌های حدیثی شیعه نیز استناد و رجوع کنند و برخی از آنها حتی به تحقیق و بررسی تعدادی از کتاب‌های شیعه و نشر و پخش آنها در مناطق اهل سنت همّت گماشتند. خلاصه در این زمینه چیزهای زیادی گفته و نوشته شده و انجام گرفته است که سخن گفتن از آنها بحث را به درازا می‌کشاند. امّا در مناطق شیعه در این زمینه فعالیت چشم‌گیری صورت نگرفته است گویا در مسئله‌ی تقریب تنها اهل سنت کوتاهی کرده بودند که می‌بایستی جبران کنند!

لازم است «مسئله‌ی تقریب» به صورت علمی و موضوعی مورد تحقیق و بررسی قرارگیرد تا چشم‌انداز و راه آن روشن گردد و تقریب – در صورت امکان‌پذیر بودن – از روی آگاهی و از روی برنامه و منهجی روشن و درست صورت گیرد.

بدون تردید عدم وجود اختلاف میان مسلمانان آرزوهای هر مسلمانی است، و برآورده شدن آن هر مؤمنی را شادمان می‌کند و دعوتگران تقریب نیز به ما مژده می‌دهند که بین طرفین هیچ گونه اختلاف ریشه‌ای وجود ندارد و آنچه علمای فرقه‌شناسی و امامان عقیده و دین گفته‌اند توهمی بیش نیست، امّا همان گونه که وحدت و تقریب میان امت و یکی شدن آن، دستاورد و موفقیت بسیار بزرگی برای حال و آینده آن به حساب می‌آید؛ ادعای عدم وجود اختلاف ریشه‌ای میان آنها ـ علی‌رغم وجود این نوع اختلاف ـ نیز امری بسیار خطرناک است، چرا که چنین فتوایی در واقع حکم به درستی و حق بودن گمراهی و باطل است، که این خود یک نوع مانع‌تراشی در برابر دین خدا و شریعت الهی

شمرده می‌شود، چرا که اگر صاحبان آن گمراهی، عقاید و باورهای باطلشان را عین اسلام پندارند و سپس آنها را از لحاظ عقلی نادرست تشخیص دهند، در رابطه با دین اسلام دچار شک و تردید خواهند شد و در جستجوی مذاهب و عقایدی دیگر برخواهند آمد. و همچنین این «فتوا» و «حکم» بایستی از روی آگاهی و دلیل باشد، چرا که کتمان اختلاف، علی‌رغم وجود آن، باعث از بین رفتن آن نخواهد شد، بلکه موجب استمرار و بزرگ شدن آن می‌گردد.

اگر بیماری، بیماری خود را نادیده بگیرد، بی‌گمان با گذشت روز به هلاکت خواهد رسید، پس به جای فرو بردن سر در ریگ و چشم بستن بر واقعیت، بایستی با آن روبرو شد، گرچه این برخورد در ظاهر تلخ و سخت باشد. مگرنه اینکه دین ما دین خیرخواهی و نصیحت است، پس بهترین روش «درک واقعیت» و «ماهیت مشکل» همان جستجوی راه‌حل درست و ریشه‌ای است.

بسی ضروری است، تمام پژوهشگران مخلص توان و تلاش خود را برای کشف ریشه‌های اختلاف و عوامل آن و برگرفتن نقاب از چهره‌ی باطلی که معترضان همواره در پی درست جلوه دادن آن بوده‌اند و معرفی دشمنانی که تخم اختلاف را در میان امّت می‌پاشند، تا آن را ناکام و ناکار آمد کنند؛ در کنار هم قرار دهند.

بنابراین من در این «تحقیق و بررسی» سعی خواهم کرد:

ریشه‌های اختلاف را پیدا کرده، نظر دعوتگران تقریب را درباره‌ی آنها بیان کنم و پس از آن به تلاش‌هایی که صرف رفع اختلاف و نزدیک کردن طرفین به یکدیگر شده خواهم پرداخت و درباره‌ی آنها نظرم را بیان خواهم کرد و آن گاه خواهم گفت آیا راهی عملی و موفقیت آمیز برای حل اختلاف‌های فیمابین وجود دارد و یا خیر؟

بررسیِ «موضوع تقریب» را با تعریف اهل سنت و بیان ریشه‌های اختلاف و

مظاهر آن در میان طرفین، آغاز کرده‌ام و این یک امر مهم و اساسی درباره‌ی «موضوع تقریب» است چراکه حکم و داوری درباره‌ی چیزی، از شناخت درست آن نشأت می‌گیرد. پس چگونه می‌توان پیش از تعریف شیعه و اهل سنت بر مسند قضاوت درباره‌ی موضوع تقریب و وحدت بین آنها نشست؟ و چگونه پیش از بحث و بررسی ریشه‌های اختلاف طرفین می‌توان به این حقیقت رسید که آیا وحدت و تقریب بین آنها علماً و در عالم واقع امکان‌پذیر هست یا خیر؟ بررسی موضوع فوق رکن اساسی بحث تقریب و وحدت است و لذا آن را در دو بخش بیان کرده‌ام.

بخش اول درباره‌ی اهل سنت و تعریف اهل سنت است؛ که منابع آنها در دریافت عقیده، و مختصری از مهم‌ترین معتقدات آنها که شیعیان در آنها راهی جز اهل سنت در پیش گرفته‌اند، را در برمی‌گیرد و این مطالب را از منابع اهل سنت گردآوری کرده‌ام.

ممکن است کسی بگوید: «ممکن است شیعه نیاز به تعریف و معرّفی داشته باشد، امّا آیا اهل سنت هم نیاز به تعریف و معرفی دارد؟ آیا عادلانه و مناسب است که متمسک به حق با مخالف جدا شده در یک سطح قرار داده شود و اهل سنت با گروهک‌هایی که از آن منشعب شده‌اند هم‌سنگ و برابر قرار گیرد»؟

در پاسخ به چنین کسی باید گفت: «شیعیان نیز شاید چنین اعتراض داشته باشند، زیرا آنان هم مدّعی حقانیت مذهبشان هستند، و افزون بر آن معرفی دو گروه شیعه و سنی و ریشه‌یابی اختلافاتشان به هیچ وجه به معنای هم‌سطح و هم‌سنگ قرار دادن آنها نیست، هر یکی از خودش عقیده و رویکردی دارد، وانگهی اهل سنت هم به کسانی نیاز دارند که آنها را معرفی کند، به ویژه در این برهه از زمان که غربت اهل سنت و توطئه و نیرنگ دشمنان علیه آنها بیش از پیش افزایش یافته است». شاید این معرفی نه برای اهل سنت، بلکه برای

شیعیان که اهل سنت بگونه‌ای غیرواقعی به آنها معرفی شده‌اند؛ مفید واقع شود.

شاید هم این گفته که اختلافی بین اهل سنت و شیعه نیست، ریشه در تصویر نادرستی داشته باشد که در کتاب‌های شیعه از اهل سنت ترسیم شده است.

در بخش دوم به بررسی شیعه پرداخته‌ام؛ در آغاز تعریفی از شیعه آورده‌ام، و چگونگی به وجود آمدنِ فرقه‌های مختلف در آن را مورد بحث قرار داده‌ام. سپس به بررسی و ارزیابی فرقه‌های مهم معاصر آن یعنی؛ «اثنا عشریه»، «اسماعیلیّه» و «زیدیّه» پرداخته‌ام. چراکه برخی از پیروان هر یکی از این فرقه‌ها منادی وحدت و تقریب بوده‌اند.

سرانجام فرقه‌ی «رافضی اثنا عشریه» را موضوع بررسی تفصیلی قرار داده‌ام، زیرا که این فرقه با منابع هشتگانه‌ی حدیثی‌اش تقریباً اکثر آراء و نظریات فرقه‌های شیعه را – همان گونه که به تفصیل خواهد آمد – در برگرفته است و افزون بر آن این فرقه اکثریت شیعه جهان کنونی را تشکیل می‌دهد، بگونه‌ای که گفته شده است اگر اصطلاح شیعه به صورت مطلق ذکر شود مراد از آن همین فرقه خواهد بود، و فعال‌ترین گروه در امر دعوت به تقریب نیز همین گروه است، به صورتی که در این زمینه کتاب‌هایی پخش کرده، دعوتگران گسیل داشته و مراکزی برپا کرده است.

پس نخست عقیده‌ی «رافضه» را درباره‌ی اصول اسلامی ثابت شده از کتاب و سنت و اجماع امت که همه مسلمانان بر آنها اتفاق دارند، بیان کرده‌ام و سپس از عقاید و باورهای آنها مثل امامت، عصمت، تقیّه، رجعت، غیبت، بداء و اعتقادشان نسبت به یاران پیامبر اکرم ﷺ سخن به میان آورده‌ام. سپس در پایان این دو بخش نتیجه‌ی بحث و بررسی درباره اهل سنت و شیعه را با داوری درباره‌ی «قضیه‌ی تقریب» بیان کرده‌ام و تنها به این هم بسنده نکرده‌ام. بلکه آرا و نظریات داعیان تقریب را در مورد اختلاف‌های اساسی میان اهل

سنت و شیعه که در این کتاب مورد بحث قرار گرفته‌اند، در یک بخش کامل آورده‌ام، تا روشن شود که آیا دعوت تقریب توانسته است چیزی از مسایل اختلافی را تغییر دهد، بگونه‌ای که اختلافی بین طرفین باقی نمانده باشد، ولو در برخی موارد بسیار جزئی؟ و یا این که وضع غیر از این است. به همین جهت در این باب بیشتر بر آرای علمای معاصر شیعه تکیه کرده‌ام همان گونه که پیش از آن اغلب بر احادیث آنها از «معصومینشان» و اقوال علمای گذشته، آنها تکیه کرده بودم.

در بخش چهارم نیز در فصل نخست از مهم‌ترین تلاش‌های گذشته و حال در راستای تقریب سخن گفته‌ام و در پرتوی بررسی‌ها و تحقیقات گذشته به صورت مختصر به ارزیابی آنها پرداخته‌ام.

در فصل دوم نیز بحثی را تحت عنوانِ «آیا راهی برای تقریب وجود دارد؟» مطرح کرده‌ام و در آن به عرضه و ارزیابی مهم‌ترین گفته‌ها و راه‌های ممکن برای تحقق تقریب و رفع اختلافات فیمابین پرداخته و در آخر «نظر و پیشنهاد برگزیده» را بیان کرده‌ام.

در آغاز تحقیقاتم سعی کردم منابع دست اول موضوع را پیدا کرده حقایق را از سرچشمه‌های اصلی آن دریافت کنم، اما دسترسی به کتاب‌های مرجع و معتبر شیعه چندان آسان نبود و برای به دست آوردن آنها مجبور شدم رخت سفر بربندم.

پس نخست به مصر – مقرّ دارالتقریب – سفر کردم و در آن جا به کمک جناب شیخ عبدالعزیز عیسی وزیر سابق ازهر و گردانندهٔ ارگان رسمی دارالتقریب «رساله الاسلام» توانستم وارد «دارالتقریب» که در زمان حضور من درهایش بسته بود و اثری از فعالیت و جنب و جوش در آن دیده نمی‌شد – شده چند روزی از کتابخانهٔ آنجا استفاده کنم.

همچنین جناب شیخ بخشی از کتابها و نشریات چاپ شده توسط دارالتقریب چون «فقه التقریب»، «معالم التقریب» و «دعوت التقریب» را به من هدیه داد و همچنان تمام شانزده جلد مجله‌ی درالتقریب را به صورت امانت در اختیار من گذاشت. و نیز دو بحث «تلاش‌های دارالتقریب، و ارزیابی آن» که در مجموع بسیار برایم مفید واقع شد. خداوند متعال به جناب شیخ جزای خیر دهد.

همچنین سعی کردم با برخی از علمای مصر که به عنوان موافق یا مخالف حرکت تقریب را از نزدیک مشاهده کرده بودند، دیدار کنم و در این رابطه چنانکه در بالا ذکر شد، با شیخ عبدالعزیز عیسی مدیر ارگان رسمی دارالتقریب به عنوان یکی از موافقان و با شیخ محمد حسین مخلوف – مفتی سابق مصر – به عنوان یکی از مخالفان دیدار و گفت‌وگو کردم و ایشان نظر خویش را در رابطه با حرکت تقریب بیان کردند. از کتابخانه، شیخ محب الدین خطیب: که به شدّت مخالف حرکت تقریب بود نیز دیدن کردم و از کتابهای شیعی موجود در آن استفاده بردم.

از دانشگاه «الازهر» و «مرکز تحقیقات اسلامی» نیز به منظور استفاده از آنها در رابطه با موضوع تحقیقم دیدن کردم.

پس از آن به کویت سفر کردم و به دیدن برخی از انجمن‌های شیعه در آنجا رفتم و با جمع زیادی از اعضای آنها جلسات و دیدارهای طولانی‌ای داشتم و آنان نیز برخی از کتابها و نشریات خویش را به من اهدا کردند. به برخی از کتابخانه‌های مساجد شیعه در کویت نیز سر زدم و برخی از کتابهایی را که برای تبلیغ مذهبشان توزیع می‌کردند به دست آوردم.

از کویت به عراق سفر کردم و این سفر برای من خیلی مفید واقع شد، چراکه به مجموعه‌ای از کتاب‌های معتبر شیعه همانند کتاب‌های «کلینی»، «قمی»، «حرّ عاملی»، «مجلسی» و دیگران و نیز به تصویری از نسخه، خطی

کتاب «فصل الخطاب فی تحریف کتاب رب الارباب» دست یافتم.

هم‌چنانکه به مجموعه‌ای دیگر از کتاب‌های شیوخ و مراجع معاصر شیعه دست یافتم که از آنها اطلاعاتی در باره‌ی موضوع بخش سوم و نظریات داعیان تقریب در رابطه با مسایل اختلافی مهمّ، به دست آوردم. هم‌چنین به تصویرهایی از نسخه‌های خطی کتاب‌های علمای اهل سنت مثل «تحفه‌ی اثنا عشریه»، در بیش از هزار صفحه، «السیّوف المشرقه»، و«نقض عقاید الشیعه»، و«کشف غیاهب الظلمات»، و غیره دست یافتم.

هم‌چنان از اماکن مذهبی شیعه در عراق مثل «کاظمیّه»، «نجف» و غیره دیدن کردم. از کتابخانه‌ی شیخ خالصی از علمای بزرگ شیعه و از رهبران دعوت وحدت اسلامی نیز دیدن کرده با فرزندان وی ملاقات کردم و آنها نیز برخی از کتاب‌های پدرشان را که درباره‌ی موضوع تحقیق نوشته شده بود، به من اهدا کردند. از عراق به پاکستان سفر کردم و در شهرهای کراچی، لاهور و فیصل آباد با برخی از علمای اهل سنت که پی‌گیر قضیه، تشیع بوده و به آن اهمیت می‌دادند ملاقات‌هایی داشتم. «این جا لازم است به ویژه از علاّمه عبدالستار تونسوی که درب کتابخانه‌ی شخصی‌اش را در موضوع شیعه بر روی من گشود و فهرستی را که خود تهیّه کرده بود و تقریباً دربرگیرنده‌ی تمام غلوها و اغراق‌های شیعیان و نقد و رد آنها از کتاب‌های خودشان بود را به من ارائه کرد و کتابهایی را که در رد شیعه نوشته بود نیز به من اهدا کرد؛ یاد و سپاسگزاری کنم. خدا به ایشان پاداش نیکو دهد.

این بود گوشه‌ای از آنچه برای تهیّه‌ی مواد لازم برای تکمیل این موضوع و پروژه‌ی مهمم انجام داده‌ام[۱].

---

(۱)- مشهور به مولانا عبدالستار صاحب تونسوی. وی مجموعه‌ای از رساله‌ها و کتاب‌ها را به زبان اردو در رد شیعه نوشته است، از جمله «شأن صدیق اکبر»، «شأن فاروق اعظم» و غیره.

أمّا بحث بررسی و تحلیل منابع؛ در این رابطه باید گفت تنگ بودن عرصه و گسترده بودن بحث و گستردگی و پراکندگی ابعاد آن اجازه‌ی طرح آن را نمی‌دهد و تنها به این نکته بسنده می‌کنم که برای به دست آوردن شناختی واقعی و درست و عادلانه و بی‌طرفانه از شیعه، از کتاب‌های معتبر خودشان درباره‌ی آنها تحقیق کرده‌ام و مقتضای عدل و داد نیز همین است.

مسلمان موظف است حتی در مورد غیرمسلمانان عدالت را از دست ندهد، گرچه این امر بر وی سخت و گران آید. ﴿وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا ۚ اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ﴾ (المائده: ٨). «دشمنی با گروهی، شما را به گناه و ترک عدالت نکشاند! عدالت کنید، که به پرهیزگاری نزدیکتر است».

و رعایت امانت و منهج علمی نیز این گونه را ایجاب می‌کند.

گذشتگان صالح ما با گروه‌های اهل بدعت همواره منصفانه و عادلانه رفتار می‌کرده‌اند. شیخ الاسلام ابن تیمیه: در این باره می‌فرماید: «اهل سنت با آنها – یعنی روافض – عادلانه رفتار می‌کنند و بر آنها ستم روا نمی‌دارند، چراکه ظلم مطلقاً حرام است. حتی رفتار اهل سنت با آنها از رفتار برخی از گروه‌های اهل بدعت با گروهی دیگر و از رفتار برخی از شیعیان با برخی دیگر عادلانه‌تر است و این چیزیستکه خودشان به آن اعتراف دارند و می‌گویند: رفتارش با ما از رفتار برخی از ما با برخی دیگر عادلانه‌تر است»[1]. برخی از کتاب‌های معتبر شیعه هم به این امر شهادت داده‌اند، به طور مثال در کافی آمده است: «یکی از شیعیان به نام عبدالله بن کیسان به یکی از امامان خود گفت: «من بزرگ شده‌ی سرزمین فارس هستم و با مردم در امور داد و ستد و غیره معاشرت دارم، گاهی با کسی معاشرت می‌کنم می‌بینم که دارای اخلاق نیکو و

(١)- منهاج السنة، (٣/ ٣٩).

سرشت پسندیده وامانت‌دار است، پس از بررسی می‌بینیم که از دشمنان شما – یعنی از اهل سنت – است و گاهی با کسی معاشرت می‌کنم، می‌بنیم که بداخلاق، خائن و تندخوست[۱] و پس از بررسی درمی‌یابیم که از دوستان و پیروان شما – یعنی شیعه – است».

از آنجایی که خودم را موظف کرده‌ام، درباره‌ی شیعه از کتاب‌های اساسی و معتبر خود آنها تحقیق کنم، از هیچ کتابی از کتاب‌های آنها نقل قول نکرده‌ام، مگر آنکه گفته‌هایی را در توثیق آن کتاب، از کتاب‌های خودشان آورده‌ام. همچنین در صورت امکان نظرات شیوخ و علمای حدیثشان را درباره‌ی صحت و سقم احادیثی که از معصومین خود روایت می‌کنند – بنا به معیار خاص خودشان در این مورد – ذکر می‌کنم. گرچه برخی از شیوخ آنها که اخباریون نامیده می‌شوند، تمام احادیثی را که در کتاب‌های چهارگانه از معصومین روایت شده‌اند توثیق می‌کنند و صحیح می‌دانند، امّا برخی دیگر که اصولیون نامیده می‌شوند تمام آنها را صحیح نمی‌دانند.

حقیقت این است که تصحیح و تضعیف احادیثِ آمده در کتاب‌های حدیثی شیعه اغلب چندان آسان نیست. اگر خواسته باشی حدیثی را براساس بررسی سند آن از کتاب‌های رجال آنها مثل «رجال الکشی» و یا «تنقیح المقال» ممقانی تصحیح و تضعیف کنی، خواهی دید که سند برخی از احادیث کامل نیست و برخی از احادیث مثل احادیث کتاب «الاحتجاج» اصلا سند ندارند، اما با وجود این نزد آنها مقبول و معتبراند، و برخی از کتاب‌ها مثل کتاب «البحار» مجلسی، و «الوسائل» حر عاملی، نیز از منابعی نقل حدیث می‌کنند که در حال حاضر وجود ندارند و فقط به این قول بسنده می‌شود که منابعی که حدیث از آنها نقل شده

(۱)– کلمه‌ی به کار رفته در متن عربی «زعاره» است که معنای بداخلاق و تندخویی را می‌دهد، اما در برخی از نسخه‌ها واژه‌ی «دعاره» آمده که به معنای فساد اخلاقی است.«الکافی»، پانوشت (۲/ ٤).

نزدشان معتبر و موثق است. بنابراین من به روش ذکر صحت و سقم حدیث از نظر خود آنان – در صورت امکان – و با ذکر موثق و معتبر بودن کتاب نزد آنها و یا ذکر متواتر بودنِ روایت نزدشان و اثبات این امر با بیان تعداد احادیث و روایات آن در کتاب‌هایشان و ذکر کتاب‌هایی که در آن موضوع نگاشته شده‌اند، روی آورده‌ام.

ما بدان جهت از همه‌ی این روش‌ها استفاده کرده‌ایم تا آنچه را در رابطه با آنها نقل و روایت می‌کنیم، معتبر و موثق باشد و شاید با پیروی ما از این روش خواسته‌ی آنها برآورده گردد، چرا که یکی از علمای معاصر آنها که لقب «حجت الاسلام» دارد می‌گوید: «توصیه‌ی ما به آنها – یعنی اهل سنت – آن است که از این پس در رابطه با شیعه جز از آنچه در منابع خود شیعه آمده چیزی ننویسند و حق ندارند در رابطه با آنها از منابع دیگران که تا توانسته‌اند به شیعه دروغ بسته‌اند و نادرست‌ترین مطالب را به آنان نسبت داده‌اند، چیزی بنویسند»[(١)].

گرچه یکی از اندیشمندان به این توصیه عمل کرده و از کتابهای معتبر شیعه درباره‌ی آنها نوشته است و برخی از آراء و نظریاتشان را محترمانه و بی‌طرفانه و به صورت عقلی و با استناد به نصوص موثق و معتبرشان به نقد کشیده است، امّا با وجود این از خشم و انتقادشان در امان نمانده و نزدیک بوده تاوان این جسارت را با از دست دادنِ زندگی‌اش بپردازد[(٢)].

امّا من علی رغم پیرویِ از روش بالا، گاهی به هنگام ذکر آراء و نظریات شیعه از ذکر «دیدگاه‌های دیگر» درباره‌ی آنها نیز غفلت نمی‌کنم. البته پس از آن

(١)- صفحه‌ی ١٣ مقدمه‌ی کتاب «تحت رأیة الحق» که در رد بخش نخست کتاب «فجر الاسلام» نوشته شده است. نویسنده‌ی کتاب «عبدالله السبیتی» و مقدمه‌ی آن از مرتضی آل یاسین کاظمی است. نیز رجوع شود به کتاب «الشیعة فی المیزان» ص ١٤ از محمد جواد مغنیه.

(٢)- وی احمد امین است و این مطلب را در زندگی‌نامه‌ی خودش ذکر کرده است. (ص ٢٢٩-٢٣٠).

که نخست آنچه را که در کتاب‌های معتبر شیعه آمده است ذکر کرده باشم، و همچنین درباره‌ی آراء و نظریات اهل سنت نیز گاهی این کار را کرده‌ام و به نظر خودم با این کار از روش مطلوب فاصله نگرفته‌ام.

من با کتابی که با این روش درباره‌ی قضیه‌ی تقریب نوشته شده باشد، برخورد نکرده‌ام و کسی را که به صورت تحلیلی و با بیان اصول فریقین و با روش موضوعی و به دور از جانب‌داری و انفعال آن را تحلیل و بررسی کند و به بیان نقاط قوّت و ضعف آن پرداخته باشد نیز نیافته‌ام. کتاب‌هایی که در این موضوع نوشته شده‌اند، یا کتاب‌هایی هستند که به صورت احساسی و عاطفی با قضیه برخورد کرده‌اند، و یا بر پایه‌ی ناآگاهی و یا تجاهل نسبت به واقعیت‌های موجود نگاشته شده‌اند، مثل کتاب «بین السنّه والشیعه» از دکتر سلیمان دنیا و «الاسلام بین السنّه والشیعه» از هاشم دفتردار و محمد علی زعبی و یا کتاب‌هایی هستند که تنها از کفر و گمراهیِ موجود در کتاب‌های شیعه بحث می‌کنند مثل کتاب «الخطوط العریضه» از محبّ الدّین خطیب و «الوشیعه» از شیخ موسی جارالله، و «السنّه والشیعه» از احسان الهی ظهیر، و «تبدید الظلام» از استاد ابراهیم جبهان. و کتابی با برنامه پژوهشی و تحقیقی و موضوعی و فراگیرانه‌ی موضوع با این ویژگیها در کتابخانه‌ی اسلامی نیافتم، لذا کتاب من نخستین کتاب در این موضوع است و هر آغازی خواسته یا نخواسته کمبودهایی دارد، به ویژه درباره‌ی موضوعی به این مهمی که تلاشی جمعی و زمانی طولانی می‌طلبد.

من به قدر امکان سعی کرده‌ام در بحث و بررسی این قضیه از روشی پیروی کنم که روشی عادلانه و عالمانه و بی‌طرفانه به نظر می‌رسد. روشی که بر نقاط مهمّی انگشت نهاده و واقعیت‌ها و حقایق ارزشمندی را برای ما روشن کرده است، به ویژه آن که در این کتاب مباحث مطرح شده که پیش از این مورد

تحقیق و بررسی قرار نگرفته است، مثل؛ بیان آرای داعیان تقریب درباره‌ی مسایل اختلافی و نقد و بررسی آنها، که موضوع بخش سوم کتاب است و همچنین بیان تلاش‌های گذشته و حال برای تقریب و ارزیابی آنها و نیز بررسی آراء و راه‌های ممکن برای حل اختلاف فیمابین، که پیش از این همه‌ی تحقیقات در این زمینه به ردّ شبهات شیعه و استدلال‌هایشان از کتابهای اهل سنت محدود بوده است. همچنین در مبحث عقاید شیعه، آرا تازه‌ای، مثل تصحیح احادیث آنها طبق معیارهای خاص خودشان و تلاش در جهت آوردنِ همه‌ی احادیث موجود درباره‌ی هر قضیه و عقیده‌ای از عقایدشان و ذکرِ کتاب‌هایی که درباره‌ی آن موضوع نوشته شده‌اند، البتّه تا جایی که ممکن بوده است. سپس به مسئله‌ی سند نزد شیعه و زمان و سبب وضع آن و بیان و کشف احادیث و ابوابی که بعدها به برخی از کتاب‌های شیعه افزوده شده‌اند و نیز اولین کتابی که شیعیان نوشته‌اند و در برگیرنده بخش اعظم عقایدشان است و آن عبارت است از کتاب «سلیم بن قیس هلالی» و مسایل و مطالب دیگری که در آن آمده است و همه‌ی این‌ها مستلزم تلاش فراوان و صرف مدّت زمان طولانی در تحقیق و بررسی کتاب‌های شیعه بوده است.

از خداوند متعال می‌خواهم که گفتار و کردارمان را درست گرداند و ما را به راه راست رهنمون سازد.

در پایان خداوند را بر خیری که برایم فراهم کرد و کارها را برایم آسان نمود سپاسگذارم.

هم‌چنین از همه‌ی کسانی که در زمینه‌ی تهیّه‌ی این بحث دست مساعدت را به سویم دراز کرده‌اند کمال تشکر را دارم و از خداوند متعال می‌خواهم که به آنها پاداش خیر دهد. درود و سلام و رحمت خدا بر پیامبرمان حضرت محمد ﷺ و آل و اصحابش.

بخش اول

اهل سنت و جماعت

فصل اوّل: تعریف اهل سنت و جماعت

فصل دوم: منابع عقیدتی اهل سنت

فصل سوم: مختصری از مهم‌ترین عقایدی که شیعیان در آنها با اهل سنت اختلاف دارند

فصل اول
تعریف اهل سنت و جماعت

الف) تعریف سنّت.

سُنّت، به ضم سین و فتح نون مشدد، در لغت به معنای راه و روش و نحوه‌ی زندگی آمده، چه خوب باشد و چه بد؛ و جمع آن سنن[(١)] است.

در حدیث ذیل سنّت به همین معنا آمده است: «**من سن في الإسلام سنة حسنة فعمل بها بعده كتب له مثل أجر من عمل بها و لاينقص من أجورهم شيء ومن سن في الإسلام سنة سيئة ... الحديث**».

«هر کس در اسلام راه و روش خوبی را پایه‌گذاری کند، به وی به اندازه‌ی اجر و پاداش همه‌ی کسانی که به پیروی از او به آن عمل کنند، اجر و پاداش می‌رسد، و این در حالی است که از اجر و پاداش آنها چیزی کاسته نمی‌شود، و همچنین هر کس که راه و روش بدی را در اسلام پایه‌گذاری کند...الخ»[(٢)].

گاهی سنّت تنها بر راه و روش نیکو اطلاق می‌شود. در لسان العرب آمده است: «سُنَّت یعنی راه و روش نیکو، به همین جهت زمانی که گفته می‌شود فلانی از اهل سنت است، یعنی از پیروان راه و روش نیکو و درست و مستقیم است»[(٣)].

---

(١)- مصباح المنير، مَدْخَل سَنّ (١/ ٣١٢).

(٢)- مسلم، كتاب العلم، باب من سن سنة حسنة او سيئة (٨/ ٦١). وادامه حدیث بدینصورت است: به وی به اندازه‌ی گناه همه کسانی که به پیروی از او به آن عمل کنند، سزا وگناه می‌رسد. بدون اینکه از گناه وسزای آنها چیزی کاسته شود. (مترجم).

(٣)- لسان العرب، مدخل سن (١٧/ ٩٠).

سنّت در اصطلاح شرع نیز بر چندین معنا اطلاق می‌شود:

۱) بر سیرت و زندگی پیامبر ﷺ اطلاق می‌شود، ابن فارس[۱] می‌گوید:

«**وسنة رسول الله ﷺ سیرته:** سنت پیامبر خدا ﷺ راه و رسم زندگی وی است»[۲].

۲) در اصطلاح محدثین؛ بر آنچه از پیامبر خدا ﷺ، از گفته‌ها و کرده‌های ایشان و آنچه آن حضرت ﷺ قصد انجام آن را داشته‌اند و آنچه در حضور ایشان کرده و یا گفته شده و ایشان از آن نهی نکرده‌اند، سنت اطلاق می‌شود[۳].

۳) سنت در اصطلاح[٤] اصولیان یک معنا دارد و در اصطلاح فقیهان معنایی دیگر[۵].

و این اختلاف در اصطلاح در حقیقت بر می‌گردد به تفاوت در اهداف و تخصصی‌هایی که هر گروهی از عالمان در پی آن هستند و به آن اهتمام می‌ورزند.

امّآ آنچه ما در پیِ آن هستیم، جستجو در همه‌ی این اصطلاحات نیست. بلکه هدف ما به دست دادن تعریفی از اصطلاح «سنت» و یا «اهل سنت» است که بر رویکردی خاص در اعتقادات دلالت داشته باشد.

---

(۱)- ابوالحسین احمد فرزند فارس، فرزند زکریا، قزوینی رازی، از امامان لغت و ادب که دارای چندین تالیف است.از جمله: «مقاییس اللغة» و«جامع التأویل في تفسیر القرآن الکریم» متولد ۳۲۹هـ، و متوفای ۳۹۵هـ، نگا: وفیات الاعیان از ابن خلکان (۱/ ۱۱۹-۱۱۸).

(۲)- المعجم مقاییس اللغة، مدخل سن (۳/ ٦۱) مختار الصحاح، ص ۳۱۷.

(۳)- ابن حجر «فتح الباری» (۱۳/ ۲٤٦) الجزایری، «توجیه النّظر»، ص ۳.

(٤)- الفتوحی، مختصر التحریر، ص ۳۰، الشوکانی، «ارشاد الفحول»، ص ۳۳.

(۵)- تهذیب الاسماء واللّغات، از نوری. بخش ۲، جلد ۱، ص ۱۵٦، «شرح کوکب المنیر»، ص ۱۲۵-۱۲٦.

ابن رجب[۱]: می‌گوید: «سنت، یعنی طریقه‌ی به دور از شبهه و شهوتی که رسول خدا ﷺ و یاران ایشان از آن پیروی می‌کردند. و سپس سنّت در عرف و اصطلاح بسیاری از علمای متأخّر[۲] از اهل حدیث و دیگران، به اعتقاداتی که در آن شبهه‌ای نباشد، به ویژه مسایل اعتقادی مربوط به ایمان به خدا، فرشتگان، کتاب‌های آسمانی، پیامبران، روز آخرت، قضا و قدر و نیز جایگاه و مکانت صحابه اختصاص یافته، و درباره‌ی این مسایل نیز کتاب‌های زیادی نوشته‌اند که آنها را «سنت»[۳] نامیده‌اند. این بخش از مسایل به دلیل اهمیت فوق‌العاده و زیادشان و نیز به این دلیل که کسی که در این مسایل از سنت پیروی نکند بر لبه‌ی پرتگاه هلاکت قرار دارد، «سنت» نامیده شده‌اند[٤].

علامه آلوسی رحمه الله[٥] می‌گوید: «سنت در اصل بر اصول و فروعی که رسول خدا ﷺ بر آن بودند، یا آن را پایه‌ریزی کرده‌اند و یا به آن امر کرده‌اند، و

(۱)- ابوالفرج زین الدّین، عبدالرحمن بن احمد بن رجب سلامی بغدادی دمشقی، از دانشمندان بزرگ حافظ حدیث که در سال ۷۰٦هـ در بغداد به دنیا آمد و به سال ۷۹٥هـ در دمشق چشم از جهان فرو بست. کتاب‌های «القواعد الفقهیّه» و «ذیل طبقات الحنابله» از جمله آثار وی هستند. رجوع شود به «الدّرر الکامنه» از ابن حجر (۲/ ٤۲۸-٤۲۹)، و «الاعلام»، (۳/ ٦۷).

(۲)- لازم به ذکر است که تخصیص یافتن اصطلاح سنّت به اصول اعتقادی پیشینه‌ی دیرینه‌ای دارد، به طور مثال امام ابن عاصم (متوفای ۲۸۷هـ) واژه‌ی سنّت را به مسایل اعتقادی تعریف می‌کند. ر. ک «السنّه» از ابن ابی عاصم (۲/ ٤٦٥-٦٤۷).

(۳)- این کتاب‌ها در مبحث منابع اعتقادی اهل سنّت ذکر خواهند شد.

(٤)- ابن رجب «کشف الکربة»، ص ۱۱-۱۲.

(٥)- ابوالمعالی محمود شکری بن عبدالله بن شهاب الدین محمود آلوسی حسینی، علّامه‌ی عراق در عصر خویش و مؤرخ و از عالمان به دین و ادبیات و از دعوتگران به اصلاح. در سال ۱۲۷۳هـ در رصافه‌ی بغداد به دنیا آمد و در سال ۱۳٤۲هـ در همان جا وفات یافت. وی دارای ٥۲ اثر است که برخی از آن‌ها عبارت‌اند از: «بلوغ الارب فی أصول العرب»، «المسک الاذفر»، «غایة الامانی» و غیره. ر. ک «اعلام العراق»، ص ۸٦-۲٤۱ و «الاعلام»، (۸/ ٤۹-٥۰).

حتی بر خُلق و خوی و سیمای ایشان اطلاق می‌شود، امّا بعدها این اصطلاح به اعتقادات اهل سنت درباره‌ی مسایل اسما و صفات و قضا و قدر اختصاص یافت که اهل سنت اسما و صفات را اثبات، امّا جهمیه آنها را نفی می‌کنند، و اهل سنت به قضا و قدر اعتقاد دارند و آن را اثبات می‌کنند، امّا گروهی از قدریه به کلّی آن را نفی، و گروهی دیگر معتقد به جبر هستند.

همچنین این واژه بر آنچه گذشتگان صالح أمّت درباره‌ی امامت و خلافت و ترتیب افضلیت و برتری برخی از صحابه بر برخی دیگر، وخودداری از زبان گشودن و داوری درباره‌ی آنچه در میان آنان اتفاق افتاده است، بر آن بوده‌اند، اطلاق می‌شود، و این از باب اطلاق اسم بر برخی از مسمّیات آن است، چراکه هدفشان یادآوری این نکته بوده است که این مسمّی و مفهوم، مهم‌ترین رکن و بزرگترین شرط است، همانند این قول پیامبر خدا ﷺ که فرمودند: «**الحجّ عرفة**[1]: حج وقوف عرفات است» و یا این که این وصف وجه تمایز آنها از دیگران است. به همین دلیل علما کتابهایی را که در این زمینه نوشته شده است را کتابهای سنّت نامیده‌اند»[2].

اهل سنت پیروان سنّت و متمسکان به آن هستند و عبارت‌اند از صحابه ﷺ و کسانی که تا به قیامت به نیکی از آنان پیروی کنند.

ابن حزم رحمه الله[3] می‌گوید: «اهل سنّت اهل حق و دیگران اهل

---

(۱)- این حدیث را ابوداود به شماره‌ی (۱۹٤۹)، وترمذی در کتاب تفسیر القرآن به شماره‌ی (۲۹۷۹)، و ابن ماجه در کتاب المناسک به شماره‌ی (۳۰۱۵) روایت کرده‌اند و ترمذی آن را حسن صحیح دانسته است.

(۲)- «غایة الامانی» از آلوسی، (۱/ ٤۲۸).

(۳)- ابومحمد علی بن احمد بن سعید بن حزم ظاهری، فقیه، ادیب، اصولی، محدّث، متکلم حافظ و دانشمند بزرگ اندلسی در عصر خودش. در سال ۳۸٤ هـ و یا ۳۸۳ هـ در قرطبه به دنیا آمد و به سال ٤٥٦ هـ در اندلس =

بـدعـت[١] هستند، چراکه اهل سنت عبارت‌اند از صحابه ﷺ و کسانی که از راه و روش آنان پیروی کرده‌اند از تابعان و اصحاب حدیث و فقیهان و همه‌ی کسانی که در شرق و غرب نسل به نسل تا به امروز از آنان پیروی و به آنها اقتدا کرده‌اند[٢]. دلیل نام‌گذاری آنان به اهل سنت، آن گونه که شیخ الاسلام ابن تیمیّه رحمه الله[٣] می‌گوید عبارت است از: «آنان به دلیل پیروی از سنّت پیامبر ﷺ اهل سنت نامیده شده‌اند»[٤].

ابوالمظفّر اسفراینی[٥] نیز وجه تسمیه‌ی آنان را به اهل سنت، پیرویشان از سنت پیامبر ﷺ می‌داند و در این باره می‌گوید: «هیچ فرقه‌ای از فرقه‌های امّت به اندازه‌ی آنان از احادیث پیامبر ﷺ و از راه و روش و سنت ایشان پیروی نمی‌کند، به همین دلیل است که اهل سنت نامیده شده‌اند».

= از دنیا رفت. برخی از آثار وی عبارت‌اند از: «المحلّی» «الفصل» و غیره. ر. ک. «نفح الطیب» از مقری ٢/ ٢٨٣-٢٨٩)، «الاعلام» (٥/ ٥٩).

(١)- ابن تیمیّه: می‌گوید: «بدعت در دین عبارت است از آن چه خدا و پیامبرش آن را مقرر نکرده باشند. ر. ک «الفتاوی» (٤/ ١٠٧-١٠٨) در موضوع بدعت مراجعه شود به: «الباعث علی انکار البدع والحوادث»، از ابی شامه، «الاعتصام» از شاطبی و«البدعة، تحریرها وموقف الاسلام» از دکتر عزّت عطیّه.

(٢)- «الفصل» (٢/ ١٠٧)، «تلبیس ابلیس»، از ابن جوزی، ص ١٦.

(٣)- احمد بن عبدالحلیم بن عبدالسلام بن عبدالله بن الخضر بن محمد بن الخضر بن علی بن عبدالله بن تیمیه، الحرّانی، الدمشقی. ذهبی می‌گوید: «وی درواز ه‌ی علم و از باهوشان و نوابغ روزگار بود. موافقان و مخالفان و آوازه‌ی تألیفاتش که به سیصد جلد می‌رسد، به هر جا رسیده است. یکی از آثار مشهورش «مجموع فتاوای ابن تیمیّه» در ٣٧ جلد است و آثار بی‌شمار دیگری نیز دارد. در سال ٦٦١هـ در حرّان به دنیا آمد و در سال ٧٢٨ وفات یافت. ر. ک. «تذکرة الحفاظ» از ذهبی (٤/ ١٤٩٦-١٤٩٨) «البدایه والنهایه» از ابن کثیر (١٤/ ١٣٢-١٤١).

(٤)- المنتفی، ص ١٨٩.

(٥)- امام ابوالمظفّر شاهپور بن طاهر بن محمد الاسفراینی، فقیه و مفسر و اصولی، در «تفسیر الکبیر» و «التبصیر فی الدّین» از جمله آثار وی هستند. در سال ٤٧١هـ دار فانی را وداع گفت. ر. ک. «طبقات شافعیه» (٥/ ١١)، «الاعلام» (٣/ ٢٦٠).

وی در ادامه می‌گوید: «وقتی که از رسول خدا ﷺ درباره‌ی فرقه‌ی ناجیه سوال شد، ایشان فرمودند: «**ما أنا علیه وأصحابي**: گروه رستگاران آن گروهی است که بر راه و روش من و اصحاب من باشد»[۱].

و این صفت در اهل سنت وجود دارد، چراکه این اهل سنت هستند که اخبار و آثار و احادیث را از پیامبر ﷺ و اصحاب وی نقل می‌کنند و این صفت در خوارج و روافضی که اصحاب رسول الله ﷺ را زیر سؤال می‌برند وجود ندارد»[۲].

ب) واژه‌ی جماعت نیز بر اهل سنّت اطلاق می‌شود[۳].

گفته می‌شود: اهل سنت و جماعت؛ جماعت در برخی از احادیث این گونه

---

(۱)- این بخشی از حدیثی است که ترمذی از عبدالله بن عمرو بن عاص در کتاب الایمان، باب ماجاء فی افتراق هذه الامّة (۷/ ۲۹۷) به شماره‌ی (۲٦٤۳) آن را روایت کرده است. ترمذی می‌گوید، این حدیث حسن غریب است. صدر المناوی می‌گوید، در سند آن عبدالرحمن بن زیاد الافریقی وجود دارد که ذهبی گفته است وی را ضعیف دانسته‌اند. «فیض القدیر» (۵/ ۳٤۷). مبارکپوری می‌گوید: «ترمذی از آن جهت آن را حسن قرار داده که احادیث دیگر باب آن را تأیید و تقویت می‌کنند. «تحفة الاحوذی» (۷/ ٤۰۰). حاکم نیز این حدیث را در مستدرک روایت کرده و گفته است، این حدیث از عبدالله بن عمرو بن عاص تنها از طریق عبدالرحمن بن زیاد الأفریقی روایت شده است، پس نمی‌تواند حجّت باشد. ذهبی نیز در این باره با وی موافق است. (المستدرک (۱/ ۱۲۸-۱۲۹).

(۲)- «التبصیر فی الدّین»، ص ۱٦۷ از اسفراینی.

(۳)- درباره‌ی معنا و مفهوم جماعت در لغت صاحب «المحکم» می‌گوید: «جماعت جمیع، مجمع، مجمعه همانند جمع هستند و گاهی حتی بر چیزهای دیگر به جز انسان نیز اطلاق می‌شود. مثلاً گفته می‌شود که جماعت درختان و جماعت نباتات. جمع کلمه‌ی جمع جُمَعْ به معنای گردهم آیندگان است. «المحکم» از ابن سیدة، ج ۱ مدخل جمع. جمع بر وزن منع به معنای گردآوری پراکندگان است. «تاج العروس»، ج ۵ مَدْخل جمع. جیم، میم و عین از یک ریشه‌اند و بر گرد آمدن چیزی دلالت می‌کنند. «معجم مقاییس اللّغة»، ج ۱، مدخل جمع.- عرب‌ها می‌گویند: «جامعت الرجل علی الامر وجامعة وجماعا» یعنی وی را به آن کار مایل کردم. روز جمعه را از آن جهت جمعه می‌نامند که مردم در آن روز برای نماز گردهم می‌آیند. گاهی اعلان می‌شده است. «الصلواة جامعة» یعنی برای نماز گردهم آیید. می‌گویند: «فلاه مجمعة» یعنی صحرا و کویری گردآورنده، یعنی صحرایی که در آن مردم و مسافران از بیم کم شدن از هم جدا نمی‌شوند. «جمهرة اللغة» ازابن درید، ج ۲، مدخل جمع.

تفسیر شده است که مراد از آن جماعتی از مسلمانان است که بر آنچه پیامبر خدا ﷺ و یارانش بر آن بوده‌اند، باقی مانده‌اند.

در حدیثی که از حذیفه بن الیمان ﷺ روایت شده است می‌آید که پیامبر ﷺ فرمودند: «و در آن زمان با جماعت مسلمانان و امام و پیشوای آنها همراه و همگام باشید»[(١)].

سپس این حدیث روشن کرده است که مراد از جماعت، جماعت مسلمانان است[(٢)].

از عبدالله بن عمرو بن العاص ﷺ روایت شده است که پیامبر ﷺ در پاسخ به این سؤال که فرقه‌ی نجات یابنده کدام فرقه است، فرمود: «**ما أنا عليه وأصحابي**: فرقه نجات یافته فرقه‌ایست که بر راه و روش من و اصحاب من باشد»[(٣)].

---

(١)- این حدیث را بخاری (٨/ ٩٣) و مسلم (٦/ ٢٠) روایت کرده‌اند.

(٢)- «دایرة المعارف اسلامی» نیز به همین تعریف از جماعت اکتفا کرده، امّا یادآوری کرده است که بایستی تفاوت «اجماع» که به معنای اتفاق فقیهان یک عصر بر مسئله‌ایست، و «جماعت» که به معنای جماعتی از مسلمانان است که شورشیان و خروج کنندگان از جماعت شمرده نمی‌شوند، مورد ملاحظه قرار گیرد. «دایرة المعارف اسلامی» (٧/ ٩٤).

(٣)- تخریج این حدیث در همین کتاب گذشت.

شاطبی درباره‌ی این حدیث می‌گوید: «پیامبر ﷺ فرمودند که فرقه‌ی نجات یابنده فرقه‌ایست که دارای صفاتی باشد که ایشان و اصحاب ایشان داشتند. این مطلب در آن زمان روشن بود و نیازی به تفسیر نداشت، لذا تنها به «ما أنا عليه وأصحابي» اکتفا شد، امّا این مطلب برای مردم زمان ما شاید نیاز به اندکی تفسیر داشته باشد. خلاصه‌ی مطلب این که اصحاب پیامبر ﷺ پیرو راه و روش ایشان و اقتدا کننده به وی بودند و در این رابطه هم از سوی خدا و هم از سوی پیامبر مورد ستایش قرار گرفته بودند. پیداست که خلق و خوی پیامبر ﷺ قرآن بود و سنت نیز شرح و تفسیر قرآن است. پس در اصل این قرآن بود که مورد عمل و پیروی قرار می‌گرفت و کسی که از سنت پیروی کند از قرآن پیروی کرده است و صحابه سزاوارترین کسان به آن بودند. فرقه‌ی نجات یابنده نیز فرقه‌ایست که در این زمینه مثل آنان عمل کند و معنا و مفهوم ما أنا عليه و اصحابی نیز همین است. =

از عبدالله بن مسعود ﷺ در تفسیر مفهوم جماعت به صورت موقوف روایت شده است که: و هر آنچه موافق حق باشد، جماعت است، گرچه یک نفر از آن پیروی کند»[۱].

ابوشامه[۲] نیز همین تفسیر را پذیرفته و مورد تأکید قرار داده است.

وی می‌گوید: و در هر جایی که به واجب بودن از پیروی جماعت امر شده است، مراد از آن لازم گرفتنِ حق و پیروی از آن است. گرچه متمسکان به آن اندک و مخالفان آن زیاد باشند، چراکه حق همان است که نخستین جماعت مؤمنان از زمان پیامبر ﷺ و یاران و سایر پیروان آنها بر آن بودند، و کثرت اهل باطل پس از آن اعتباری ندارد[۳].

پس جماعت یعنی موافق بودن با حق.

لازم به ذکر است که (واژه‌ی سنّت در کلام سلف بر سنّت در عبادات و

= پس راه درست و مستقیم همان پیروی از کتاب خدا و سنت پیامبر وی است و هر چه غیر از آن است مثل اجماع و غیره، نشأت گرفته از قرآن و سنت است. این بود صفتی که پیامبر ﷺ و یاران ایشان داشتند و معنا و مفهوم آن چه در روایت دیگری آمده است که: «وهي الجماعة». «آن جماعت است». نیز همین است، چراکه جماعت مسلمانان در زمان ارشاد فوق پیامبر ﷺ همین صفت را داشتند. «الاعتصام» ۲/ ۲۵۲).

(۱)- این حدیث را لالکایی در کتاب السنّة، باب سیاق ما روی عن النبی ص في الحثّ علی اتباع الجماعة والسواد الاعظم با سند خویش از ابن مسعود ﷺ روایت کرده است. (کاشف الغمّة في اعتقاد أهل السنّة، ص ۹، کتاب خطی) از لالکایی «الباعث علی انکار البدع والحوادث، ص ۲۲ از ابی‌شامه. «اغاثة اللهفات» (۱/ ۷۰) از ابن قیّم.

(۲)- ابوالقاسم عبدالرحمن بن اسماعیل بن ابراهیم المقدسی الدمشقی، شهاب‌الدّین معروف به ابی شام. محدّث، حافظ، مفسّر، فقیه، اصولی، متکلم، قاری، لغوی و مؤرخ. به سال ۵۹۹هـ در دمشق به دنیا آمد، در همان جا زندگی کرد و در سال ٦٤٥هـ در همان جا وفات یافت. کتاب‌های «الروضتین في أخبار الدولتین» و «الباعث علی انکار البدع و الحوادث» از جمله آثار وی هستند. «البدایه والنهایه»، (۱۳/ ۲۵) از ابن کثیر، «شذرات الذّهب» (٥/ ۳۱۸) «الاعلام» (٤/ ۷۰).

(۳)- الباعث، ص ۲۲ از ابی شامه.

اعتقادات اطلاق می‌شد)[١]. پس از آن بود که به قضایای اعتقادی، به ویژه به مسایلی که اهل بدعت در آن اختلاف پیدا کردند، اختصاص یافت، چنانکه قبلاً گذشت. به همین صورت واژه‌ی جماعت همان گونه که از ابن مسعود نقل شد، بر آنچه موافق حق بود اطلاق می‌شد، سپس به مسایل اعتقادی‌ای که اهل بدعت از آنها منحرف شده بودند اختصاص یافت. به طور مثال امام ابوحنیفه: جماعت را این گونه تعریف می‌کند: «جماعت این است که ابوبکر، عمر، عثمان[٢] و علی ﷺ – را از دیگر صحابه برتر بدانی و هیچ یکی از یاران پیامبر ﷺ را زیر سؤال نبری، و هیچ کسی را از کسانی که لا إله إلا الله را بر زبان آورده است به دلیل ارتکاب گناه تکفیر نکنی، و پشت سر هر مسلمانی که حکم را بر زبان آورده است نماز بخوانی، و بر موزه‌ها مسح کنی»[٣].

در برخی از منابع دیگر که پیش‌روی ما قرار دارند، تعریف‌های دیگری از جماعت نیز آمده است که با توجه به برخی از مبادی اهل سنت و جماعت آن را تعریف کرده‌اند. به طور مثال همان گونه که امام ابوحنیفه جماعت را از روی برخی از اصول آن تعریف کرده بود، امام ابن تیمیّه: نیز التزام به منابع اهل سنت را در اخذ دین وجه تمایز اهل سنت از گروه‌های دیگری می‌داند. وی می‌گوید: «هرکس که التزام به کتاب، سنت و اجماع داشته باشد، از اهل سنت است»[٤].

---

(١)– «الامر بالمعروف و النهی عن المنکر»، از ابن تیمیّه، تحقیق صلاح الدین المنجد ص ٧٧.

(٢)– شارح طحاویه می‌گوید: از ابوحنیفه روایت شده است که علی ﷺ را از عثمان برتری دانسته است، امّا ظاهر مذهبش تقدیم عثمان بر علی است و مذهب عموم اهل سنت نیز همین است. «شرح الطحاویه»، ص ٤٨٦، «معالم السنن»، (٤/ ٣٠٢–٣٠٣) ملاعلی قاری «شرح الفقه الاکبر»، ص ١١٩. ابن تیمیّه می‌گوید: «مسئله‌ی تقدیم عثمان بر علی از مسایل اساسی که مخالف آن گمراه تلقی شود، شمرده نمی‌شود. «الفتاوی» (٣/ ١٥٣).

(٣)– «الإنتقاء»، از ابن عبدالبر، ص ١٦٣–١٦٤.

(٤)– «الفتاوی»، (٣/ ٣٤٦).

ایشان در ادامه می‌فرمایند: «چراکه جماعت، یعنی اجتماع و ضد آن پراکندگی و تفرقه است و اهل سنت همه‌ی اقوال و اعمال را که به دین ارتباط دارند و مردم بر آن هستند. با این سه اصل می‌سنجند»[۱]. و از آن جایی که هر یکی از اصول اهل سنت و جماعت همراه شدن با جمع و عدم سرکشی بر علیه رهبران مسلمان است. برخلاف اهل هوا وهوس که شورش علیه رهبران را از اصول دینشان می‌دانند»[۲]. می‌بینیم که برخی جماعت را این گونه تفسیر می‌کنند که مراد از آن جماعت مسلمانان است که بر امیری اتفاق کرده باشند[۳]. در این باره طبری با سند خویش روایت کرده است که عمرو بن حدیث از سعید بن زید سوال کرد که چه زمانی با ابوبکر بیعت شد. وی گفت: «روزی که پیامبر خدا ﷺ وفات یافت چراکه مسلمان نپسندیدند حتی ولو چند ساعت از روز را پراکنده باشند و دارای جمع و جماعتی نباشند»[٤].

یکی دیگر از اصول اهل سنت چنگ زدن همه‌ی آنان به ریسمان خدا و عدم تفرقه و نزاع و اختلاف است. در همین رابطه بخاری از علی رضی الله عنه روایت کرده است که وی می‌فرمود: «همان گونه که پیش از این داوری می‌کردید، اینک نیز همان گونه داوری کنید، چراکه اختلاف را نمی‌پسندم و دوست دارم مردم یک جماعت باشند»[۵].

ابن حجر[٦] می‌گوید: «این قول علی رضی الله عنه که «من اختلاف را نمی‌پسندم، یعنی

---

(۱)- منبع سابق (۳/ ۱۵۷).

(۲)- «الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر»، از ابن تیمیّه، ص ۲۰.

(۳)- «الاعتصام» (۲/ ٢٦٤) از شاطبی، «معالم السنن» (٤/ ۳۱۱) از خطابی.

(٤)- «تاریخ طبری»، (۲/ ٤٤٧).

(۵)- «صحیح البخاری»، همراه با «فتح الباری» (۷/ ۷۱).

(٦)- ابوالفضل شهاب الدّین احمد بن علی بن محمد الکنانی العسقلانی معروف به ابن حجر، حافظ اسلام در عصرخودش. وی آثار گران‌مایه‌ای از خود به جای گذاشته است از جمله: «فتح الباری شرح صحیح البخاری» =

اختلاف مذموم را که منجر به نزاع و درگیری شود».

ابن تین می‌گوید: «مراد از آن مخالفت با ابوبکر و عمر ﷺ است، دیگران گفته‌اند: «مراد از آن مخالفتی است که منجر به نزاع و فتنه شود، و گفته ما بعدی حضرت علی ﷺ که می‌فرماید: «و دوست دارم مردم یک جماعت باشند»[(١)] همین معنا را تأیید می‌کند. وسالی که حسن ﷺ در آن به نفع معاویه ﷺ کنار رفت به همین معنا «**عام الجماعة**» نامیده شده است.

ابن بطال[(٢)] می‌گوید: « حسن ﷺ خلافت را به معاویه ﷺ سپرد و به این شرط با وی بیعت کرد که معاویه طبق کتاب خدا و سنّت پیامبر ﷺ عمل کند. به دنبال آن معاویه وارد کوفه شد و مردم به عنوان خلیفه با وی بیعت کردند و به مناسبت اتفاق مسلمانان بر یک خلیفه و پایان یافتن جنگ و درگیری، آن سال «**عام الجماعة**» نامیده شد[(٣)].

امّا این مطلب که چرا اهل سنت اهل جماعت نامیده می‌شوند، به نظر عبدالقاهر بغدادی[(٤)] دلیلش این است که: «اهل سنت یکدیگر را تکفیر نمی‌کنند

= و «لسان المیزان» و «تهذیب التهذیب». وی به سال ٧٧٣ هـ در دنیا آمد و به سال ٨٥٢ وفات یافت. ر. ک. «الضّوء اللامع»، (٢/ ٣٦). «البدر الطالع»، (١/ ٨٧)، «الاعلام»، (١/ ١٧٣).

(١)- «فتح الباری»، (٧/ ٧٣).

(٢)- ابوالحسن علی بن خلف بن عبدالملک بن بطال بکریِ، قرطبی مالکی. محدث و فقیه در سال ٤٤٩ هـ وفات یافت. «شرح جامع صحیح بخاری» در چندین جلد و «الاعتصام در حدیث» از جمله آثار وی هستند. ر. ک. «الصلة» از ابن بشکوال، ص ٤١٤. «معجم المؤلفین» (٧/ ٨٧).

(٣)- «فتح الباری» (١٣/ ٦٣) و «تاریخ خلیفه بن خیاط»، ص ٢٠٣. «معالم السنن»، (٤/ ٣١١) از خطابی.

(٤)- ابومنصور عبدالقاهر بن طاهر بن محمد بن عبدالله بغدادی تمیمی، معروف به صدر الاسلام. وی در عصر خودش هفده فن و علم را تدریس می‌کرد. در سال ٤٢٩ وفات یافت. کتاب‌های «اصول الدّین» و «الفرق بین الفرق» از آثار او هستند. ر. ک «طبقات الشافعیه» (٥/ ١٣٦-١٤٥) از سبکی «إنباه الرّواة» (٢/ ١٨٥-١٨٦) از قفطی، «بغیة الدعاة» (٢/ ١٠٥) از سیوطی.

و میانشان اختلافی که آنان را وادار به تکفیر یکدیگر و اظهار بیزاری از همدیگر بکند وجود ندارد، پس آنان همان اهل جماعت‌اند، از حق پیروی می‌کنند و خدا نیز اهل حق را از اختلاف و تناقض و رد کردن یکدیگر حفظ می‌کند. برخلاف فرقه‌های دیگر به جز اهل سنت مثل خوارج و روافض که یکدیگر را تکفیر می‌کنند و از همدیگر اظهار برائت می‌کنند، بگونه‌ای که هفت نفر از آنان در نشستی گردهم آمدند، و با تکفیر یکدیگر از هم جدا شدند[1].

ابن تیمیّه: چنانکه پیش از این گذشت – در این رابطه می‌فرماید: «آنان از آن جهت اهل جماعت نامیده شده‌اند که جماعت همان اجتماع و گرد هم آمدن و ضد آن نیز تفرقه و پراکندگی است، گرچه اینک جماعت بر خود گروه گردهم آمده اطلاق می‌شود. اجماع نیز سومین اصلی است که در امور دین و علم دین به آن تکیه می‌شود، و اهل سنت تمام اعمال و اقوال در ارتباط با دین را با این اصول سه‌گانه، یعنی کتاب، سنت و اجماع می‌سنجند»[2].

پس ابن تیمیّه: نیز در وجه تسمیه اهل سنت به اهل جماعت، معنای اجتماع و عدم تفرقه و این مطلب را که اجماع اصلی از اصول آنان است و آنان بر کتاب خدا، سنت رسول خدا ﷺ و آنچه گذشتگان صالح امّت بر آن اتفاق کرده‌اند. گردهم آمده‌اند و همه، اقوال و اعمال دینی مردم را با این سه اصل می‌سنجند. در نظر گرفته است.

خلاصه‌ی مطلب.

این که جماعت یا به معنای اعتقادات حقّه است و یا به معنای کسانی است که اعتقادات درستی دارند و گاهی نیز از معنا و مفهوم جماعت – همان گونه

---

(١)- «الفرق بین الفرق»، ص ٣٦١ از بغدادی.

(٢)- «الفتاوی»، (٣/ ١٥٧).

که ذکر شد – به اصلی از اصول[1] آن تعبیر می‌شود و جماعت از این لحاظ مثل سنت است. بنابراین می‌توان گفت واژه‌ی سنّت و جماعت اگر جدا ذکر شوند به یک معنا خواهند بود، و اگر با هم ذکر شوند هر یکی معنای خودش را خواهد داشت، یعنی اگر یکی از آنها به تنهایی ذکر شود بر آن دیگری نیز دلالت می‌کند، به طور مثال اغلب گفته می‌شود «اهل سنت» و مراد از آن اهل سنّت و جماعت است. امّا اگر هر دو واژه در کنار هم ذکر شوند هر یکی معنای اختصاصی خودش را خواهد داشت. شارح[2] طحاوی: این مطلب را از اینگونه شرح می‌دهد: «سنت به معنای راه و روش پیامبر ﷺ است و مراد از جماعت، جماعت مسلمانان است که عبارت است از صحابه و تمام کسانی که

(۱)- در کتاب «اعتصام»، شاطبی در معنای جماعتی که در برخی از احادیث آمده پنج قول ذکر شده است که تقریباً همه در دایره از آن چیزی است که در صفحات گذشته ذکر کردیم. وی می‌فرماید: «در رابطه با معنا و مفهوم جماعت اختلاف نظر وجود دارد و در این زمینه پنج قول وجود دارد.

۱) مراد از آن سواد اعظم (اکثریت قاطع) است.

۲) مراد از آن جماعت علمای مجتهد است.

۳) مراد از آن تنها صحابه هستند.

٤) مراد از آن جماعت مسلمانان است زمانی که بر أمری اتفاق کنند.

٥) مراد از آن جماعت مسلمانان است، زمانی که برامیر و رهبری اتفاق کنند».

وی در ادامه صاحبان هر قول را نیز ذکر کرده و خارج شدنِ اهل بدعت را از مدلول همه‌ی این اقوال نیز توضیح داده است. ر. ک «الاعتصام» (۲/ ۲٦۰-۲٦٥).

(۲)- در چاپ اول کتاب از شارح آن اسم برده شده نبود، اما زمانی که شیخ احمد شاکر به تحقیق و چاپ آن اقدام کرد، روشن کرد که شارح آن علی بن علی بن محمد بن ابی‌العز حنفی است. این مطلب را نیز با تکیه بر گفته‌ی شیخ محمد نصیف : که وی را راهنمایی کرده بود که سید مرتضی زبیری بخشی از این کتاب را در «شرح احیاء» (۲/ ۱٤٦) نقل کرده و آنرا به ابن العز مذکور نسبت داده، آورده است.

تا به قیامت به درستی از آنان پیروی کنند»[1]. پس سنت – آن گونه که اصطلاح علمای متأخر است – یا به معنای اعتماد حق و یا – آن گونه که علمای گذشته می‌گفتند – به معنای رویکرد حق و درست در اعتقادات است. جماعت نیز به معنای صاحبان این اعتقاد و یا رویکرد اعتقادی درست است. در واقع دو واژه‌ی «اهل سنت و جماعت» بدون تفکیک بر همین رویکرد دلالت دارند، بگونه‌ای که گویا هر دو یک واژه و اصطلاح هستند و این اصطلاح به قدری مشهور شده است که بدون ذکر و بیان معنا و مفهوم تفصیلی هر یکی از دو واژه بر معنای اصطلاحی خود دلالت می‌کند، همچنانکه گاهی یکی از این دو واژه ذکر می‌شود و به تنهایی بر معنای هر دو کلمه دلالت می‌کند[2].

من به دلیل نیاز بحث به بررسی و تحلیل این دو واژه پرداختم، در حالی که بسیاری از کسانی که درباره‌ی گروه‌ها و فرقه‌ها مطلب نوشته‌اند. این دو واژه را به دلیل مشهور بودنشان بررسی و تعریف نمی‌کنند. به همین جهت زمانی که از امام مالک: درباره‌ی سنت سؤال شد، فرمود: «سنت آن است که نامی جز سنت نداشته باشد و این آیه را تلاوت کرد: ﴿وَأَنَّ هَٰذَا صِرَٰطِي مُسْتَقِيمًا فَٱتَّبِعُوهُ ۖ وَلَا تَتَّبِعُوا۟ ٱلسُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِۦ ۚ﴾ (الأنعام: ١٥٣). «این راه مستقیم من است، از آن پیروی کنید! و از راه‌های پراکنده (و انحرافی) پیروی نکنید، که شما را از

(١)- شرح طحاوی، ص ٤٣٠، «الدّین الخالص»، (٣/ ٤٤).

(٢)- از حدیثی که ابوهریره ﷺ از آن حضرت ﷺ روایت کرده است می‌شود چنین برداشت کرد که جماعت مترادف سنت است. حدیث چنین است «... وأما ترک السنة فالخروج عن الجماعة» حدیث را احمد روایت کرده و احمد شاکر گفته است سندش صحیح است، حاکم در «المستدرک» (١/ ١١٩-١٢٠) نیز این حدیث را به همین نحو از ابی‌هریره ﷺ روایت کرده و گفته است طبق شرایط امام مسلم حدیث صحیح است و ذهبی نیز در این باره با وی موافق است. ر. ک «المسند» (١٢/ ٩٨-١٠١).

طریق حق، دور می‌سازد! این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می‌کند، شاید پرهیزگاری پیشه کنید!»[(١)].

همچنین زمانی که از ایشان درباره‌ی اهل سنت سوال شد، فرمود: «اهل سنت کسانی هستند که لقبی همانند جهمی، قدری، رافضی و غیره که به وسیله‌ی آن شناخته شوند نداشته باشند»[(٢)].

پس اهل سنت کسانی هستند که لقبی که به آن شناخته شوند ندارند، چراکه آنان اصلی هستند که همه‌ی گروه‌های دیگر از آن جدا شده‌اند و این گروه مخالف و انشعابی است که به دلیل کنار کشیدن از صراط مستقیم و بدعتش به سرعت به شهرت می‌رسد. اصل نیازی به نشانه‌ای که با آن شناخته شود ندارد، بلکه این فرع منشعب شده است که نیاز به چنین نشانه‌ای دارد. اهل سنت کسانی هستند که راه میانه و مستقیم را می‌پیمایند و مخالف اهل بدعت هستند[(٣)].

---

(١)- «الاعتصام»، (١/ ٥٨) از شاطبی.

(٢)- «الإنتقاء»، ص ٣٥، از ابن عبدالبرّ.

(٣)- لازم به ذکر است که پس از تعدد فرق و ظهور مکاتب کلامی، گاهی اصطلاح «اهل سنت» بر گروه‌هایی اطلاق می‌شده است که به طور کامل رویکرد سنّی را نمایندگی نمی‌کنند و این اصطلاح تنها از آن جهت بر آن‌ها اطلاق می‌شده که در برخی از مسایل عقیده با اهل سنت هم عقیده‌اند نه آن که در هر چیزی «اهل سنت» را نمایندگی می‌کنند.

به طور مثال گاهی «اهل سنت» بر تمام کسانی که خلفای سه‌گانه را قبول دارند اطلاق می‌شود، در این صورت همه‌ی فرقه‌ها را بجز «روافض» در بر خواهدگرفت. گاهی هم تنها برای کسانیکه که سنی و اهل حدیث محض‌اند به کار می‌رود، در آن صورت تنها کسانی را شامل می‌شود که به اثبات صفات برای خدا، غیرمخلوق بودن قرآن، رؤیت خدا در آخرت، اثبات قضا و قدر و دیگر مسایل عقیدتی معروف اهل سنت باور و ایمان داشته باشند. ر. ک «منهاج السنّة»، از ابن تیمیّه، تحقیق از رشاد سالم (٢/ ١٦٣).

ج) پیدایش اصطلاح اهل سنت و جماعت

منظور من از پیدایش، ظهور گروهی با اعتقادات و رویکردی خاصی که به وسیله‌ی اصطلاح اهل سنت و جماعت شناخته شود، است.

شیخ الاسلام ابن تیمیه: می‌گوید: «راه و روش آنان – یعنی اهل سنت» همان دین اسلام است، امّا از آنجایی که رسول الله ﷺ فرموده‌اند: «أمّت من به هفتاد و سه فرقه تقسیم می‌شود که همه‌ی آنها در آتش‌اند. جز یک فرقه و آن فرقه، همان فرقه‌ایست که جمهور مسلمانان بر آن باشند»[1]. کسانی که بر اسلام ناب

(۱)- ر. ک ابوداود، اول کتاب السنة، «عون المعبود» (۱۲/ ۳٤۱-۳٤۲) (رقم ٤٥٧۳) دارمی» (۲/ ۲٤۱) «احمد» (٤/ ۱۰۲) و حاکم» (۱/ ۱۲۸) «الشریعة» آجری، ص ۱۸.

این حدیث را حاکم صحیح دانسته و ذهبی در این زمینه با وی موافقت کرده است. «المستدرک» (۱/ ۱۲۸) مقبلی گفته است: «حدیث افتراق امت به هفتاد و سه فرقه، روایت‌های زیادی دارد که یکدیگر را تقویت می‌کنند و دیگر تردیدی در معنای آن نمی‌ماند» «العلم الشامخ» ص ٤۱٤ ابن تیمیه گفته است: «حدیث افتراق أمت صحیح و در کتاب‌های سنن و مسانید معروف و مشهور است». «الفتاوی» (۳/ ۳٤٥) برخی از ائمه جمله‌ی «کلها في النار إلا واحدة» را مورد نقد قرار داده‌اند. شوکانی گفته است: زیادت «کلّها في النار إلا واحدة» را برخی از محدثان ضعیف دانسته‌اند و حتّی ابن حزم آن را موضوع دانسته است». آلبانی این گفته‌ها شوکانی را مورد بحث قرار داده و گفته است: من ندیده‌ام که کسی از محدثان قدیم این زیادت را ضعیف دانسته باشد، بلکه همه محدثان آن را صحیح دانسته‌اند و معلوم نیست ابن حزم این سخن را کجا گفته است؟ نخست به ذهن می‌رسد که این مطلب را در کتاب «الفصل» ذکر کرده باشد، اما من در هر جایی که گمان می‌رفت این مطلب در آن جا باشد گشتم، اما آنرا نیافتم. وانگهی آنچه از وی نقل شده متفاوت است. ابن وزیر به نقل از وی می‌گوید، حدیث صحیح نیست و شوکانی می‌گوید، حدیث موضوع است و این دو گفته با هم بسیار متفاوت‌اند. «سلسلة الاحادیث الصحیحة» (۳/ ۱۸-۱۹).

من به کتاب «الفصل» مراجعه کرده عبارتی را که البانی - وفقه‌الله - در آن شک دارد، در مبحث «الکلام فیمن یکفر ولا یکفر»، ج ۲، ص ۱٦ پیدا کردم. ابن حزم در آن جا می‌گوید: «از رسول خدا ﷺ دو حدیث را به شرح ذیل روایت کرده‌اند:

۱ - «قدریه و مرجئه مجوس این امت‌اند». =

= ٢- این امت به هفتاد و اندی فرقه تقسیم می‌شود که همه‌ی آنها بجز یکی در آتش‌اند و همان یک گروه در بهشت است». ابومحمد گفته است: «این دو حدیث از لحاظ سند به هیچ وجه صحیح نیستند». و حدیثی که چنین باشد، حتّی نزد کسانی که خبر واحد را حجت می‌دانند، قابل استفاده نیست، چه رسد به کسانی که خبر واحد را به هیچ وجه حجت نمی‌دانند».

اما با وجود حکم به عدم صحت این حدیث از سوی ابن حزم، وی به هنگام نقد قیاس به حدیث: «امت من به هفتاد و اندی فرقه تقسیم می‌شود که فتنه‌ی ، کسانی که امور را با رأی خود قیاس می‌کنند و حرام را حلال می‌کنند و حلال را حرام می‌کنند، از فتنه‌ی تمام کسان دیگر بر أمّت من سنگین‌تر است، استناد کرده است. «ملخص ابطال قیاس» از ابن حزم، ص ٦٩، به تحقق سعید افغانی.

البانی در رد کلام ابن حزم گفته است: «اگر نقل قولی که از ابن حزم شده است، درست باشد [و درست هم هست، چنانکه بیان کردیم] به دو جهت قابل رد است:

نخست: این که نقد فنی و علما علم حدیث، صحت آن را به اثبات رسانده است، پس قول کسانی که آنرا ضعیف دانسته‌اند، اعتباری ندارد.

دوم: آن که کسانی که این حدیث را صحیح دانسته‌اند هم از لحاظ تعداد بیشتراند و هم از لحاظ علم حدیث از ابن حزم عالم‌ترند، به ویژه که ابن حزم در میان علما به سخت‌گیری در نقد حدیث معروف است، پس قول وی حتّی زمانی که مخالفی نداشته باشد به تنهایی حجت نیست، چه رسد به زمانی که اکثریت اهل علم نظرشان برخلاف نظر او باشد». «سلسلة الاحادیث الصحیحة» (٣/ ١٩) برخی این روایات را از حیث معنا به نقد کشیده‌اند و گفته‌اند، این امت سر آمد امت‌هاست و امید می‌رود نصف جمعیت اهل بهشت را آنها تشکیل دهند و این در حالی است که تعدادشان نسبت به سایر امت‌ها همچون تار موی سفید، در میان موهای سیاه است، پس جهنمی بودن تمام فرقه‌های امت را بجز یک فرقه چگونه می‌توان توجیه کرد؟

این اشکال را علامه مقبلی در ص ٤١٤ «العلم الشامخ» رفع کرده و به آن پاسخ داده است، اما در این جا مجال ذکر آن نیست.

در این جا یادآوری این نکته خالی از فایده نیست که احادیث افتراق امت را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

١- احادیثی که در آنها تنها تقسیم به فرقه‌های گوناگون ذکر شده و چیزی درباره‌ی بهشتی و یا جهنمی بودنِ آنها نیامده است. این نوع احادیث را اکثر محدثان،از جمله اصحاب سنن، غیر از نسایی، ذکر کرده‌اند. ٢- دسته‌ای دیگر از احادیث گویای این هستند که تنها یک فرقه نجات می‌یابد و فرقه‌های دیگر وارد آتش می‌شوند. این دسته احادیث را اصحاب سنن، به غیر از ابوداود نیاورده‌اند، و اما احمد و غیره - چنانکه در بالا ذکر شد - آنها را روایت کرده‌اند. =

و به دور از هر گونه شبهه و شایبه‌ای باقی ماندند، اهل سنت و جماعت نامیده شدند»[(١)].

این گفته دال بر آن است که الحاق این اصطلاح به عنوان وجه تمایز گروهی خاصی زمانی آغاز شد که افتراق و جدایی‌ای که پیامبر ﷺ از آن خبر داده بود، اتفاق افتاد، چراکه پیش از آن اصطلاحات اهل سنت و تشیع به هیچ وجه پدید نیامده بودند و همه مسلمان نامیده می‌شدند و دینشان اسلام بود.

﴿ إِنَّ ٱلدِّينَ عِندَ ٱللَّهِ ٱلْإِسْلَٰمُ ﴾ (آل عمران: ١٩). «دین در نزد خدا، اسلام (و تسلیم بودن در برابر حق) است».

امّا تعیین دقیق زمان آغاز این تمایز:

تاریخ اسلامی – همان گونه که دکتر مصطفی حلمی به درستی بیان داشته – سال ظهور این اصطلاح را مشخص نکرده است[(٢)]. مسلمانان بر دین حق و هدایتی که خداوند متعال پیامبرش را به آن فرستاده بود و موافق با نقل صحیح و عقل صریح نیز بود، قرار داشتند، امّا زمانی که عثمان ﷺ به شهادت رسید و فتنه‌ای روی داد که باعث شد مسلمانان در صفین و غیره با هم بجنگند، مارقه[(٣)] و گروه انشعابی‌ای که پیامبر خدا ﷺ خبر جدا شدنِ آن را داده و

= ٣- دسته‌ای دیگر از احادیث‌اند که در آنها حکم به بهشتی بودن تمام فرقه‌ها بجز فرقه زنادقه شده است. این دسته از احادیث را موضوع دانسته‌اند. ر.ک «کشف الخفاء» (١/ ٣٦٩) «الاسرار المرفوعة في الأخبار الموضوعة»، ص ١٦١.

(١)- الفتاوی، (٣/ ١٥٩) از ابن تیمیه.

(٢)- «نظام الخلافة في الفكر الاسلامی»، ص ٢٨٤.

(٣)- مارقه لقبی است که بر خوارج اطلاق می‌شود و آنها گروهی هستند که پس از قضیه‌ی تحکیم علیه علی ﷺ خروج کردند و وی نیز در نهروان با آنان جنگید. رسول خدا ﷺ طی احادیث صحیحی دستور جنگیدن با آنها را داده است و ده حدیث در این زمینه تنها در صحیحین وجود دارد که سه حدیث از آنها را =

فرموده بود: «**تمرق مارقة على حين فرقة من المسلمين، يقتلهم أولى الطائفتين بالحقّ**: گروهی به هنگام تفرقه‌ی مسلمانان از جمع جدا می‌شود و نزدیک‌ترین گروه به حق از دو گروه مسلمان آن را از بین می‌برد»[(١)].

«و این گروه زمانی ظاهر شد که هر دو حَکَم داوری نظر خود را عرضه داشتند و مردم بدون این که به اتفاق نظری برسند پراکنده شدند»[(٢)].

این نخستین شکافی بود که در وحدت عقیدتی امّت اسلامی ایجاد شد، پیش از آن امّت اسلامی حداقل وحدت عقیدتی‌اش را حفظ کرده بود. پس خروج خوارج نخستین انشعاب دینی و عقیدتی در صفوف جامعه[(٣)]، اسلامی شمرده می‌شود و پس از آن بود که بدعت تشیع[(٤)] سر بر آورد. گروهی از آنان غلو را به حدّی رساندند که مدّعی الوهیت علی‌ﷺ شدند، گروهی نیز ادعا کردند علی‌ﷺ به وسیله‌ی نص به امامت منصوب شده بود و به ناسزا و

= بخاری و بقیّه را مسلم روایت کرده است. «شرح طحاویه»، ص ٥٣٠ ابن قیم نیز تمام آن احادیث را در «تهذیب السنن» (٧/ ١٤٨-١٥٣) آورده است. درباره عقاید و فرقه‌های گوناگون آن‌ها به «الفرق بین الفرق»، ص ٧٢ و صفحات پس از آن و «الملل والنّحل» (١/ ١٤٦) و صفحات پس از آن و «الفصل» (٥/ ٢٩) و صفحات پس از آن رجوع شود.

(١)- ر. ک «صحیح مسلم» همراه با شرح نووی، کتاب الزّکات، باب ذکر الخوارج وصفاتهم (٧/ ١٦٨).

(٢)- «منهاج السنّه»، (١/ ٢١٨-٢١٩) از ابن تیمیّه.

(٣)- برخی از احادیث بر این دلالت دارند که ریشه‌هایی از خوارج حتی در زمان خود پیامبر ﷺ نیز دیده شده بودند. داستان مردی که به پیامبر ﷺ درباره‌ی تقسیم برخی از غنایم گفته بود: «إعدل یا محمد». «محمد عدالت را رعایت کن» در این رابطه مثال خوبی است. ر. ک «صحیح البخاری»، همراه با «فتح الباری»، (١٢/ ٢٩٠) و «صحیح مسلم» همراه با «شرح نووی» (٧/ ١٦٥-١٦٦).

(٤)- ابن حزم معتقد است که فرقه‌ی شیعه جدای از فرقه‌ی خوارج است. «رسالة الرّد علی الکندی الفیلسوف»، (ضمن مجموعه‌ای از رساله‌ها)، ص ٢٢٧ از ابن حزم.

بدگویی ابوبکر و عمر ﷺ پرداختند. امیرالمؤمنین علی ﷺ با هر دو گروه خوارج و مبتدعان شیعه مبارزه کرد، با خوارج جنگید و شیعیانی را که مدّعی الوهیت وی شده بودند را سوزاند[۱]. آنهایی را که به وی خبر رسیده بود به ابوبکر و عمر ﷺ ناسزا می‌گویند، مثل ابن السوداء[۲]، نزد خود فراخواند، برخی نیز گفته‌اند علی ﷺ تصمیم به قتل ابن السوداء گرفته بود اما وی گریخت.

درباره‌ی کسانی که وی را از شیخین برتر، دانستند نیز از ایشان نقل شده است که می‌گفت هر کس را نزد من بیاورند که مرا بر ابوبکر و عمر ﷺ برتر دانسته است، به او حد قذف خواهم زد. این مطلب نیز به تواتر از ایشان نقل شده است که بر منبر کوفه می‌گفت. «بهترین‌های این امّت، پس از پیامبر ﷺ ابوبکر و عمر ﷺ هستند». این گفته از ایشان به هشتاد طریق روایت شده است[۳].

پس معلوم شد که دو بدعت خوارج و تشیّع به هنگام فتنه ظهور کردند[٤].

پیداست که اکثریت قاطع مسلمانان، یعنی کسانی که به سنت پیامبر ﷺ التزام داشتند و به جماعت مسلمانان وفادار بودند و بعدها به «اهل سنت و جماعت» معروف شدند، تحت تأثیر این بدعت‌گذاری‌ها قرار نگرفتند. به همین جهت در آغاز نیازی به نام و نشانی که وجه تمایزشان از دیگر گروه‌ها باشد

---

(۱)- پس از آن که سه روز آنان را به توبه فراخواند امّا آنان از عقایدشان برنگشتند. کشتن چنین افرادی به اتفاق علما واجب است. امّا درباره‌ی سوزاندنشان: نظر علی ﷺ سوزاندنِ آنان بود، امّا ابن عباس ﷺ در این مورد با وی موافق نبود. «منهاج السنّه»، (۱/ ۲۱۹) از ابن تیمیّه.

(۲)- یعنی عبدالله ابن سبا. از وی در مبحث پیدایش و نشأت شیعه بیشتر صحبت خواهد شد.

(۳)- برای ملاحظه‌ی احادیثی که در این باب آمده‌اند، رجوع شود به «صحیح البخاری» همراه با «فتح الباری» (۷/ ۲۰) و «مسند احمد» (با تحقیق احمد شاکر) احادیث شماره‌ی ۸۳٤-۸۳۵-۸۳٦-۸۳۷-۸۷۱-۸۷۸-۸۷۹- ۸۸۰-۸۸۳-۱۰۵٤ و جلد ۲، ۱٤۸-۱٤۹-۱٦۱-۱٦٤-۲۳۳ مراجعه شود.

(٤)- «منهاج السنّه» از ابن تیمیّه (با تحقیق رشاد سالم (۱/ ۲۱۹-۲۲۰).

نداشتند، چراکه آنان همان اصل و اساسی بودند که گروهای دیگر از آن جدا شده بودند. و این گروه فرعی و انشعابی است که به دلیل انحراف از جادّه به سرعت به بدعتش مشهور می‌شود و نیاز به نام و نشان پیدا می‌کند، نه اصل. پیش از این نیز این قول امام مالک: که در پاسخ به پرسشی در مورد اهل سنت فرموده بود: «اهل سنت کسانی هستند که نام و لقب خاصی مثل جهمی، قدری و رافضی که به آن شناخته شوند نداشته باشند». ذکر گردید.

بنابراین ما با این گفته‌ی دکتر مصطفی حلمی موافق هستیم که می‌نویسد: «اهل سنت و جماعت امتداد طبیعی همان مسلمانانِ اوّلیه‌ای است که پیامبر خدا ﷺ در حالی ترکشان کرده بود که از آنان راضی بود و نمی‌توان همانند دیگر گروهها برای آنان نقطه آغازی تعیین کرد. و اگر سؤال چگونگی پیدایش و زمان پیدایش فرقه‌های دیگر سؤال به جا و درستی است، این قضیه در مورد اهل سنت بهیچ وجه صدق نمی‌کند[1].

شیخ الاسلام ابن تیمیّه: می‌فرماید: «مذهب اهل سنت و جماعت یک مذهب دیرینه است و حتی پیش از آن که خدا ابوحنیفه، مالک و امام شافعی – رحمهم الله – را بیافریند معروف و مشهور بوده است، چراکه این همان راه و روش و مذهبی است که صحابه بر آن بوده وآن را از پیامبر خدا ﷺ فراگرفته بودند و هر کس که خلاف آن عمل کند، نزد اهل سنت و جماعت مبتدع شمرده می‌شود.

امام احمد: اگر به عنوان امام اهل سنت معروف شده، نه بدان جهت است که ایشان قول و مذهب جدیدی ارائه کرده است، بلکه این مذهب پیش از ایشان وجود داشته و معروف و شناخته بوده است و امام احمد تنها به آن علم و آگاهی پیدا کرده و دیگران را به آن فراخوانده است و فشارهایی را که برای

(۱)- «نظام الخلافة في الفكرة الاسلامی»، ص ۲۹۲.

ترک این مذهب و روی آوردن به بدعت به وی وارد شده را با صبر و شکیبایی تحمل کرده است[١]. ایشان به دلیل اعلان و اظهار سنت و آگاهی از نص‌ها و اثرهای آن و بیان رازها و رمزهای پنهان آن تبدیل به امامی از امامان اهل سنت و پرچمی از پرچم‌های آن شده است، نه بدان دلیل که قول و یا بدعتی نو پدید آورده است، اما امامان دیگر پیش از ظهور این فتنه وفات یافته بودند»[٢].

به همین دلیل است که می‌بینیم امام لالکایی[٣] کتاب ارزشمند خود «شرح أو حجج اصول أعتقاد اهل السنّه»[٤] را با ذکر امامانِ سنتی که پس از رسول خدا ﷺ با دنباله‌روی از ایشان پرچم سنت را به دوش گرفتند، آغاز می‌کند. ایشان بحث را از ابوبکر رضی الله عنه و خلفای سه‌گانه و دیگر امامان علم و دین از صحابه و کسانی که به نیکی از آنان پیروی کرده آغاز می‌کند و به ذکر بسیاری از امامان أهل و سنت در اکثر شهرهای اسلامی می‌پردازد[٥]. بغدادی نیز به هنگام اشاره به ایستادگی اهل سنت در برابر پیشرفت بدعت، به ذکر امامان سنّت از صحابه و پیروان آنها که با بدعت‌هایی که در دوران زندگی[٦] آنها ظهور کرده بودند

---

(١)- «منهاج السنة»، (٢/ ٤٨٢-٤٨٣) از ابن تیمیه، تحقیق از دکتر رشاد سالم.

(٢)- همان، (٢/ ٤٨٦).

(٣)- امام ابوالقاسم هبة الله بن الحسن بن منصور طبری، رازی، حافظ، فقیه و محدّث بغداد. خطیب گفته است که وی دارای درک و فهم و حفظ بود و کتابی درباره‌ی سنت و کتابی درباره‌ی رجال صحیحین و کتابی درباره‌ی سنن نوشته است. در رمضان سال ٤١٨هـ وفات یافت. ر. ک «خطیب بغدادی»، «تاریخ بغداد» (١٤/ ٧٠-٧١)، «تذکرة الحفاظ» (٣/ ١٠٨٣) از ذهبی.

(٤)- این کتاب خطی است و نسخه‌ای از آن در کتابخانه‌ی «الظّاهرية» دمشق و نسخه‌ای در آلمان و نسخه‌ای در هند موجود است. ر. ک «تاریخ التّراث»، (٢/ ١٩٤) از فؤاد سزکین «فهرس المخطوطات»، ص ٣٨٤ از آلبانی.

(٥)- ر. ک «کاشف الغمّة فی اعتقاد اهل السنه»، ص ١ و پس از آن (خطی).

(٦)- بغدادی آن عده از صحابه را که بدعت وتفرقه در زمان حیاتشان ظهور کرده بود و آنان با اهل بدعت مواجه شده و با آنان مناظره و بحث کرده و سعی به بازگرداندن آنان به سنت و صراط مستقیم داشته‌اند در =

مقابله کرده‌اند، پرداخته و گفته است: «نخستین متکلم آنها از صحابه علی – کرم الله وجهه – است که در مسایل وعده و وعید با خوارج درباره‌ی مشقت و استطاعت و تقدیر با قدریه مناظره کرد. و پس از وی عبدالله بن عمر قرار دارد که از معبد جهنی[1] به خاطر نفی قضا و قدر از سوی جهنی از وی اظهار برائت کرد. بغدادی سپس به تدریج از عبدالله بن عمر ﷺ به عمر بن عبدالعزیز می‌رسد و می‌گوید «وی رساله‌ای بلیغ در رد قدریه نوشته است و سپس از حسن بصری، زید بن علی، شعبی و زهری و پس از این طبقه از جعفر بن محمد «الصادق» نام می‌برد که کتابی به نام «الرّد علی القدریه» و کتابی به نام «الرّد علی الخوارج» و کتابی در رد غلات روافض نوشته است»[2].

= لیست امامان سنت آورده است و به همین دلیل ذکری از ابوبکر و عمر و دیگر صحابه‌ی همانند آن‌ها که پیش از ظهور بدعت و تفرقه زندگی را بدرود گفته بودند، به میان نیاورده است. بنابراین به نظر من دکترعلی سامی النشار، در جایی که می‌گوید: «اهل سنت و جماعت معتقدند که سند مذهبشان به علی بن ابی طالب برمی‌گردد و وی را نخستین متکلم خود می‌دانند». تعبیر درست و دقیقی به کار نبرده است. («نشأة الفکر الفلسفی» ١/ ٢٤٤) وی این مطلب را با تکیه بر آن چه بغدادی گفته ذکر کرده است، در حالی که از گفته‌ی بغدادی چنین چیزی بر نمی‌آید و من در تعجّبم که نشار چگونه بخود اجازه داده است بدون دلیل و برهان چنین حکمی صادر کند. دکتر جلال محمد موسی نیز در این اشتباه از وی پیروی کرده و گفته است: «اهل سنت معتقدند سند مذهبشان به علی بن ابی طالب برمی‌گردد». ر. ک «نشأة الأشعرية»، ص ٢٠، و این نظری است عجیب و غریب و گویا آنان برداشت نادرستی از گفته‌ی بغدادی داشته‌اند.

(١)- معبد بن عبدالله بن عویم جهنی بصری. ذهبی می‌گوید: «مرد راست گویی بود أما سنت بدی را پایه‌گذاری کرد، وی نخستین کسی است که درباره‌ی قضا و قدر سخن گفت. حسن بصری مردم را از همنشینی با وی منع می‌کرد و می‌گفت گمراه و گمراه کننده است». حجّاج او را به دلیل همراهی وخروج همراه اشعث در سال ٨٠ و به قتل رسانید. ر. ک «میزان الاعتدال» (٤/ ١٤١) «الضعفاء الصّغیر»، ص ١١٠ از بخاری «جرح و تعدیل» (٨/ ٢٨٠) از رازی.

(٢)- «الفروق بین الفرق»، ص ٣٦٣.

به این دلیل است که سؤال از نشأت و پیدایش اهل سنت، آن گونه که از پیدایش سایر گروها سؤال می‌شود،جایگاهی ندارد، چرا که مذهب آنان همان مذهب صحابه است که آن را از پیامبر ﷺ فرا گرفته بودند، بلکه باید از این سؤال کرد که اصطلاح «اهل سنت و جماعت» چگونه پدید آمد و از چه زمانی رائج شد، نه از پیدایش «مسمّی» که عبارت از مذهب و راه و روش اهل سنت و پیروان آن سنت. خلط کردن این دو مبحث با هم کاملا اشتباه است.

در حقیقت در نام‌گذاری این جریان به اهل سنت احادیث و روایاتی است که مسلمانان را به پیروی از سنت و التزام به جماعت امر کرده است، پس این نام هم در سنت و هم در کلام سلف آمده، و تنها منظور ما روشن کردن این نکته است که انتساب این نام به عنوان نشانه‌ای بر جریان پیروی کننده از سنت و پایبند به جماعت از چه زمانی آغاز شده است، چراکه بسیاری «نام» را با صاحبان «نام» که خود جریان و پیروان آن هستند خلط کرده‌اند. اهل سنت بگونه‌ای سخن می‌گویند که گویی آن نیز فرقه و گروهی جدید التأسیس در اسلام[1]، همانند سایر فرقه‌ها و گروه‌های دیگر که از آن جدا شده‌اند، است.

بدین جهت روشن کردن این نکته ضروری به نظر می‌رسید.

---

(۱)- استاد انور جندی به (ادعاهای باطلی که برخی از ناآگاهان و یا کسانی که خود را به ناآگاهی زده‌اند مطرح می‌کنند و می‌گویند اهل سنت فرقه و گروهی است که پس از اسلام به وجود آمده است) اشاره کرده آنرا رد می‌کند و می‌گوید: «سنت مذهب معینی از مذاهب نیست و نه یک گروه و طایفه‌ی معین است» و آن را مکتب اصالت‌گرایی اسلامی می‌نامد که خیر تمام فرقه‌ها را گرد آورده بین آن‌ها داوری می‌کند. وی در این باره به نقل از ابن قیّم می‌نویسد: «اهل سنت با هیچ یکی از گروها به صورت کامل هم‌عقیده نیست، بلکه با عقاید حق و درست هر گروهی ازگروها، موافق است و حق را که در هر گروهی باشد می‌پذیرد و با باطل که در هر مذهب و گروهی باشد مخالف است، پس مذهب آنها مجموعه‌ی حقّ همه، طوایف و گروهاست». ر. ک «المؤامرة علی الاسلام»، ص ٢٦٦ از انور جندی.

اینک به هنگام عرضه‌ی نظریاتی که درباره‌ی آغاز این نام‌گذاری مطرح شده است خواهیم دید که درباره‌ی آن چقدر ناآگاهی و ابهام وجود دارد.

۱) عجیب‌ترین نظریه در این باره، نظریه‌ی دکتر مصطفی شکعه است که می‌گوید: نام‌گذاری جمهور مسلمانان به اهل سنت چیز چندان دیرینه‌ای نیست و به حدود قرن هفتم هجری، یعنی حتّی چهار قرن پس از امام احمد، برمی‌گردد[۱].

وی این قول را به صورت مطلق ذکر کرده و هیچ دلیلی برای اثبات آن ارایه نکرده است و برای معتبر ندانستنِ آن همین کافی است، اما باز هم می‌گوییم آثار و روایات نقل شده در این زمینه و نگاهی به لیست کتاب‌هایی که علمای سلف از قرن سوم و چهارم هجری نوشته و آنها را «سنت»[۲] نام‌گذاری کرده‌اند، خلاف سخن او را ثابت می‌کند و برای دلالت بر این که اطلاقِ نام اهل سنت بر پیروان سنت در آن زمان و حتّی پیش از آن رایج بوده کافی است.

حتّی دلایلی وجود دارد که اطلاق اصطلاح اهل سنّت حتّی قرن‌های نخستین و پس از آغاز فتنه و بالا گرفتن امر اهل بدعت رواج داشته است. به طور مثال ابن سیرین[۳] می‌گوید: از سند (از ورایان أحادیث پیامبر اکرم ﷺ) سؤال نمی‌کردند تا آن که فتنه روی داد، پس از آن بود که از سند سؤال

---

(۱)- «اسلام بلا مذاهب»، ص ۲۸۱. این نظریه که هیچ دلیلی آن را تأیید نمی‌کند مورد پسند برخی از اهل بدعت واقع شده و آن را به عنوان نظریه‌ای مسلّم و پذیرفته شده در کتاب‌هایشان نقل کرده‌اند. ر. ک «الإباضیّه بین الفرق الإسلامیه»، ص ۲٤۳ از علی یحیی معمر از فرقه‌ی «اباضیه».

(۲)- لیست این کتاب‌ها در مبحث «منابع اهل سنت» خواهد آمد.

(۳)- ابوبکر محمد بن سیرین بصری از موالی انصار. وی فردی ثقه و قابل اعتماد، فقیه، دانشمند و امام عصرش بود. در سال ۳۳هـ به دنیا آمد و به سال ۱۱۰هـ در بصره وفات یافت. ر. ک «تهذیب التهذیب» (۹/ ۲۱۵- ۲۱۷) «تاریخ بغداد» (٥/ ۳۳۱) «الوافی بالوفیات» (۳/ ۱٤٦).

می‌کردند و اگر راویان از اهل سنت می‌بودند روایت را می‌پذیرفتند و اگر از اهل بدعت می‌بودند آنرا نمی‌پذیرفتند[۱].

پس معلوم شد که فتنه‌ای که در زمان عثمانﷺ روی داد، آغاز مرزبندی بین اهل سنت و دیگران بود.

گفت و گوی زیر که ابن جریر طبری آن را روایت کرده است، معنا و مفهوم این مرزبندی را برای ما بیشتر روشن می‌کند. مصعب بن عبدالله زبیری می‌گوید که پدرش عبدالله بن مصعب به وی خبر داده که هارون الرشید به وی گفته است که نظرت درباره‌ی کسانی که از عثمانﷺ انتقاد کردند، چیست؟ گفتم: «ای امیرالمؤمنین، عدّه‌ای از وی انتقاد می‌کردند و عدّه‌ای نیز در کنار او بودند و از وی حمایت می‌کردند. آنهایی که از وی انتقاد می‌کردند پراکنده شدند و امروز فرقه‌های مختلف تشیع، اهل بدعت و خوارج را تشکیل می‌دهند و امّا کسانی که از وی حمایت کردند. امروز همان اهل جماعت هستند». هارون الرشید گفت: «پس از امروز دیگر نیازی نیست این مطلب را از دیگری بپرسم»[۲].

۲) و امّا برعکس نظر دکتر «شکعه» دکتر محمد عبدالحمید مرسی می‌گوید: «واژه‌ی اهل سنت و جماعت به اصطلاحی فنّی [با همین عبارت!] تبدیل شده بود که از دوران صحابه استفاده از آن رواج یافته بود تا آن که سرانجام به امامان چهارگانه، ابوحنیفه، مالک، شافعی و احمد اختصاص یافت»[۳].

وی منبعی را که این قول را با تکیه بر آن ذکر کرده نیاورده است و اگر منظورش «ظهور واژه‌ای اهل سنت و جماعت» باشد، این که معروف است

---

(۱)- این مطلب را مسلم در صحیح خود (۱/ ۱۱) و خطیب در «کفایه» (۱/ ۱۲۲) آورده است.

(۲)- «تاریخ طبری»، (حوادث سال ۱۹۳، جلد ۸، ص ۳۵۳).

(۳)- «نشأة الاشعریة»، ص ۱۸.

چراکه هم در احادیث و روایات آمده و هم در کلام سلف، و امّا اگر منظورش آغاز اطلاق این واژه بر جریان خاصّی باشد. به نظر من - این گفته به صورت مطلق درست نیست و بایستی آن را به زمان ظهور فتنه و بدعت مقیّد کرد.

۳) امیرعلی[۱] می‌گوید: «اصطلاح اهل سنت و جماعت در زمان منصور عباسی و هارون الرشید معروف شد و رواج یافت»[۲].

چنانکه ما پیش از این بیان کردیم، این اسم معروف و مشهور بوده است و حتی در احادیث و روایات به پیروی از سنّت و التزام به جماعت توصیه شده است، امّا موضوع بحث ما آغاز اطلاق این اصطلاح بر جریان مخالف بدعت است. امیرعلی منبعش را ذکر نکرده است، امّا همان طور که پیش از این ذکر کردیم مرزبندی‌ها پیش از آن آغاز شده بود.

و امّا اگر منظور این باشد که در آن برهه از زمان، به دلیل بالاگرفتنِ امر بدعت و اهل بدعت، این مرزبندی و اصطلاح روشن‌تر شده بود، این یک واقعیت است، چراکه همان گونه که شیخ الاسلام ابن تیمیّه گفته است: «سنّت پیش از ظهور عباسیان قوی‌تر و مشهودتر بود، چرا که بسیاری از شیعیان و سایر مبتدعان در دولت عباسیان رخنه کرده بودند»[۳].

خلاصه‌ی کلام این که هر گاه تندباد «بدعت» آغاز به وزیدن می‌کرده است، «سنت» در اثر تلاش‌های امامان سنت در دفاع و حمایت از آن، متجلّی‌تر و آشکارتر می‌شده است و بهترین شاهد بر این مدّعا اتفاقات روی داده در زمان حکومت مأمون است، و شاید نامه‌ای که مأمون[٤] به نایب الحکومه‌ی خود بر

(۱)- یک شیعه‌ی معاصر که گفته می‌شود میانه‌روست.

(۲)- «روح الاسلامی»، (۲/ ۲۰۱).

(۳)- «منهاج السنّه»، جلد ۲، ص ۱۷۸ (چاپ الأمیریه).

(٤)- دوران مأمون ۱۹۸-۲۱۸هـ را در برمی‌گیرد.

بغداد، اسحاق بن ابراهیم خزاعی، پسر عموی طاهر بن حسین درباره‌ی مخلوق بودن قرآن و در آزمون قرار دادنِ علما در این رابطه نوشته است این مطلب را روشن‌تر کند. در آن نامه مأمون دربارهٔ امام احمد می‌گوید: «آنان خود را به سنت نسبت داده و اهل حق و جماعت می‌نامند».

همچنین این نام گویای این است که پیروان سنت و جماعت اکثریت قاطع جامعه‌ی، اسلامی را در آن زمان تشکیل می‌داده‌اند. به طور مثال در ادامه‌ی نامه آمده است: «امیرالمؤمنین آگاه است که اکثریت قاطع رعایا و طبقات پایین دست جامعه ... الی آخر»[۱].

پس این مرحله‌ای است که امر بدعت در آن بالا گرفته، «سنت» نیز به دلیل نقش برجسته‌ای که امام احمد: در دفاع از آن ایفا کرده روشن‌تر شده است، و هر کس که تاریخ این مرحله را مطالعه کند گمان می‌کند که اطلاق «اهل سنت و جماعت» بر پیروان سنت از همین زمان آغاز شده است، در حالی که واقعیت این نیست، و حتّی برخی گفته‌اند که این اصطلاح توسط ابوالحسن أشعری[۲]

---

(۱)- برای ملاحظه‌ی کامل این نامه به «تاریخ طبری» (۸/ ۶۳۱-۶۳۲) و «مفتاح السعادة» (۲/ ۱۶۹-۱۷۰) مراجعه شود.

(۲)- ابوالحسن علی بن اسماعیل بن اسحاق اشعری از بزرگان اسلام گفته می‌شود (۳۰۰) کتاب و رساله نوشته است. ابوالحسن اشعری : سه مرحله را سپری کرده است.

۱) مرحله‌ی اعتزال.

۲) مرحله‌ی پیروی از طریقه‌ی جدل و تأویل در کنار روش سلف.

۳) مرحله‌ی پیروی کامل از اعتقادات و روش سلف.

کتاب «الابانة»، را در همین رابطه نوشته است که زندگینامه نویسان وی اظهار داشته‌اند از آخرین کتاب‌های اوست. ر. ک «تاریخ بغداد» (۱۱/ ۳۴۶) «البدایة و النّهایة» (۱۱/ ۱۸۷) حاشیه‌ی «المنتفی» ص ۴۱، از محب‌الدّین خطیب.

رواج یافته است، در حالی که این نیز واقعیت ندارد، وتنها برجسته‌بودن نقش ابوالحسن اشعری – در نظر وی –او را وادار به این قول کرده است.

بدون تردید تأمل و اندیشه‌ی عقلی نیز ما را به این رهنمون می‌کند که این نام‌گذاری باید به هنگام بالا گرفتنِ امر بدعت و زیاد شدن خطر تفرقه رواج یافته باشد. در آن زمان بوده است که امامان سنّت با دعوت به پیروی از سنت و التزام و وفاداری به جماعت به مبارزه‌ی بدعت و تفرقه رفته‌اند و راه پیروان سنت و ملتزمان به جماعت از کسانی که از راه سنت و جماعت منحرف شده‌اند جدا شده است، و مصداق و معنی حدیثی که در آغاز این مبحث درباره‌ی افتراق این امّت آوردیم نیز همین است[1].

(۱)– دکتر زغبی کتابی تحت عنوان «لا شیعه ولا سنة» در موضوع تقریب نوشته است. شاید آن چه را ما در این مبحث نوشتیم بتواند در رد این عنوان کافی باشد. بدون تردید هر مسلمان دوست دارد که بدعت‌ها از بین بروند و امّت به اسلام ناب برگردد و همه‌ی عقاید و افکار بیگانه دور انداخته شوند و تمام اصطلاحاتی که در اثر ظهور بدعت و بالا گرفتنِ امر تفرقه در گستره‌ی امت اسلامی پدید آمده‌اند ناپدید شوند.

فصل دوم
منابع عقیدتی اهل سنّت

ما در این مبحث دو موضوع را پی می‌گیریم:

١) اشاره به منابع عقیدتی اهل سنت[١].

٢) بیان منابعی که به اهل سنت نسبت داده می‌شوند، امّا از منابع اهل سنت نیستند. و پرده برداری از روش روافض در استدلال از منابع اهل سنت[٢].

١) منابع اهل سنت

امام بیهقی[٣] می‌گوید: «تکیه‌ی اهل سنت در عقاید بر کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ است». الگوی عملی آنها نیز عمل صحابه‌ی پیامبر ﷺ است. امام احمد: در این رابطه می‌گوید: «اساس سنّت نزد ما چنگ زدن بر آنچه صحابه بر آن بودند و اقتدا و پیروی از آنها و ترک بدعت‌هاست»[٤].

---

(١)- ما از مطرح کردن این بحث علی‌رغم شهرت و بدیهی بودنِ آن دو هدف را دنبال می‌کنیم:

١) همان گونه که پیش از این در مقدّمه ذکر کردیم به نظر ما معرّفی جداگانه‌ی هر گروه و ریشه‌یابی اختلافات اساسی میان آن‌ها یک ضرورت است. بدون تردید اتفاق در منابع می‌تواند امّت را به وحدت برساند و برعکس آن عدم اتفاق در منابع منجر به تفرقه و جدایی خواهد شد.

(٢)- ٢) کسانی که نوشته‌ها و کتاب‌های قدیم و جدید شیعه را مطالعه کرده‌اند می‌دانند که کتاب‌هایشان مشتمل بر احادیث و نقل قول‌های زیادی است که ادعا می‌کنند از کتاب‌های حدیثی صحیح و از منابع و کتاب‌های معتبر اهل سنت آن‌ها را نقل کرده‌اند و روی همین اساس ادعا می‌کنند که در کتاب‌ها و منابع اهل سنت مطالبی وجود دارد که حقانیت مذهب شیعه را تأیید می‌کند. و تأکید می‌کنند که بین طرفین اختلاف چندانی نیست. پس آیا این منابع واقعاً جزء منابع اهل سنت هستند؟ و آیا ادعای شیعیان در این زمینه درست است؟ در این مبحث ما این موضوع را بررسی خواهیم کرد.

(٣)- «مناقب الشافعی»، ص ٤٦٢ از بیهقی.

(٤)- «کاشف الغمّة فی اعتقاد اهل السنة»، ص ٢٠، (کتاب خطی). ر. ک «طبقات الحنابلة» (١/ ٢٤١-٢٤٦) «المدخل إلی مذهب الإمام احمد»، ص ١٩.

بسیاری از گروه‌های مبتدع ادعای پیروی از کتاب خدا و سنّت پیامبر را دارند، امّا از ادعا تا واقعیت و عمل فاصله‌ی زیادی است. آنها احادیث بسیاری وضع کرده، کتاب خدا را در پرتو آنها تفسیر می‌کنند، و علاوه بر آن کتاب الله را به گونه‌ای نادرست تفسیر و تأویل می‌کنند که در اثر این تفسیر و تأویل انحرافی آنها قرآنی غیر از آنچه نزد مسلمانان است، پدید آمده است.

برخی از اهل بدعت در اخذ عقیده نیز بر عقل تکیه دارند و به نص مراجعه و التفات نمی‌کنند[1].

فرقه‌ی شیعه تنها فرقه‌ایست که «سنّت» را در کنار پیامبر از امامان دیگر نیز اخذ می‌کند. آنان «سنّت» را به سخنان و گفته‌های «معصوم» تعریف می‌کنند و معصوم نزدشان – آن گونه که اعتقاد اهل سنت است – تنها پیامبر نیست، بلکه کسانِ دیگری را نیز معصوم می‌دانند که خودِ این افراد و تعداد آنان نزد هر گروهی از شیعیان متفاوت است. امّا اهل سنت؛ قرآن را نخستین منبع در اخذ عقیده می‌دانند و آن را همان گونه که به صراحت در خود قرآن آمده است.

﴿ إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ﴾ (الحجر: ۹). «ما قرآن را نازل کردیم؛ و ما بطور قطع نگهدار آنیم».

از هر گونه کمی و کاستی و افزایش و تحریفی محفوظ می‌دانند. – این بحث به تفصیل خواهد آمد –. در تفسیرآن نیز روشی بسیار علمی و دقیق دارند و از تأویلات و تفاسیر دور، و از بیان معانی و مفاهیم بیگانه از بلاغت قرآنی، و لغت عرب و روح شریعت ثابت اسلام دوری می‌کنند. اعتقادشان بر

(۱)- اگر برخی از کسانی که اهل سنت خوانده می‌شوند، منحرف شده از این مسلک پیروی کرده باشد، عمل وی نمی‌تواند حجتی علیه اهل سنت شود. چراکه سنی بودن یک چیز ارثی نیست که از نیاکان به فرزندان منتقل شود و هم‌چنین یک ادعا و نام نیست، بلکه باید واقعیت و عمل آن را تأیید کند. الگو در این زمینه تنها پیامبر ﷺ و نمونه عملی آن نیز جامعه‌ی صحابه رضی الله عنهم است.

این است که: «بهترنی روش در تفسیر، تفسیر قرآن به قرآن، سپس تفسیر قرآن به وسیله‌ی سنت، پس از آن تفسیر قرآن به وسیله‌ی اقوال صحیح صحابه و سپس تفسیر قرآن به آنچه دانشمندان و علماء تابعی بر آن متفق بوده، اجماع کرده‌اند، است»[(١)].

اهل سنت خود را از قبول روایات ضعیف در تفسیر برحذر داشته و گفته‌اند: «از روایات ضعیف و موضوع که زیاد هم هستند باید اجتناب کرد»[(٢)]. و: «روایاتی که در دین به آنها نیاز است، خداوند متعال نشانه‌های بر آنها گذاشته است که به کمک آنها می‌توان صحیح را از غیر صحیح تشخیص داد»[(٣)].

منبع دوم نیز «سنت» است که روشن کننده‌ی کتاب خدا است، چرا که سنت پیامبر معصوم ﷺ چون خود او معصوم و بدور از اشتباهست، و آنان بجز وی کسی دیگر را معصوم نمی‌دانند. صحابه رضی الله عنهم آنچه را پیامبر ﷺ آورده بود فراگرفته به امّت منتقل کرده‌اند.

آنچه از پیامبر ﷺ نقل شده است نیز در کتاب‌های حدیث معروف و مشهور اسلام مثل صحیح بخاری، صحیح مسلم، کتاب‌های سنن مثل ابوداود، ترمذی، نسائی، ابن ماجه، سنن دارمی و موطای امام مالک و کتاب‌های مسانید مثل مسند احمد و کتاب‌های حدیث معروف دیگر که مشهورتر از آنند که نیاز به معرفی داشته باشند، گردآوری شده است.

کتاب‌های حدیث دیگری نیز وجود دارد که گردآوری کنندگانِ آن تنها به احادیث و روایاتی که به مسایل اعتقادی ارتباط دارند، اکتفا کرده‌اند.

---

(١)- ر. ک به مقدمه‌ی تفسیر از ابن تیمیّه در «فتاوی» (١٣/ ٣٦٣).

(٢)- «البرهان»، (٢/ ١٥٦) از زرکشی.

(٣)- الفتاوی، (١٣/ ٣٤٦) از ابن تیمیّه.

شیخ الاسلام ابن تیمیّه: می‌گوید: «برخی از علما همچون حماد بن سلمه[١]، عبدالرحمن بن مهدی[٢]، عبدالله بن عبدالرحمن دارمی[٣]، عثمان بن سعید دارمی[٤]، و دیگران هر یکی در عرصه و طبقه‌ی خودش احادیث و آثاری را گردآوری کرده‌اند که مربوط به عقاید اهل سنت هستند.

بخاری، ابوداود، نسائی، ابن ماجه و غیره نیز احادیث و آثار مربوط به عقاید را در باب‌های جداگانه‌ای از کتاب‌های خود آورده‌اند.

---

(١)- امام، حافظ، شیخ الاسلام ابوسلمه حماد بن سلمه بن دینار بصری. ذهبی می‌گوید: «او و ابن ابی عروبه نخستین کسانی هستند که کتاب نوشتند: بیهقی می‌گوید: «او یکی از امامان مسلمانان است، اما در کهن‌سالی دچار سوء حافظه شد، به همین دلیل بخاری از وی حدیث روایت نکرده است، امّا مسلم اجتهاد کرده و احادیثی را که ثابت پیش از عارضه‌ی سوء حفظ از وی شنیده روایت کرده است». در سال ١٦٧ و تقریباً در سن هشتاد سالگی درگذشت. ر. ک «تذکرة الحفاظ» (١/ ٢٠٢-٢٠٣) «تهذیب التهذیب»، (٣/ ١٤).

(٢)- عبدالرحمن بن مهدی بن حسان بن عبدالرحمن عنبری بصری لؤلؤی. حافظ و امام. «علی بن المدینی درباره‌ی وی می‌گوید: «عالم‌ترین مردم به حدیث عبدالرحمن بن مهدی است». امام شافعی گفته است: «برای وی نظیری در دنیا نمی‌بینم». ابن حبان گفته است: «از حافظان بسیار خوب و متقن و از پرهیزکاران بود که احادیث را گردآوری و حفظ کرد و هم صاحب فقه و تصنیف است و تنها از افراد موثق روایت می‌کرد. در سال ١٣٥هـ به دنیا آمد و در سال ١٩٨هـ دار فانی را وداع گفت. ر. ک «تهذیب التهذیب» (٦/ ٢٧٩) «حلیة الاولیاء»، ص ٣٧٩ و پس از آن.

(٣)- امام، حافظ و شیخ الاسلام سمرقند، ابو محمد عبدالله بن عبدالرحمن بن الفضل بن بهرام تمیمی دارمی، سمرقندی، صاحب مسند عالی‌ای که در طبقه‌ی مسند عبد بن حمید قرار می‌گیرد. مسلم ابوداود، ترمذی و غیره از وی حدیث روایت کرده‌اند. «المسند»، «التفسیر» و «الجامع» ا ز جمله آثار وی هستند.به سال ١٨١هـ به دنیا آمده و در سال ٢٥٥هـ وفات یافت. ر. ک «تذکرة الحفاظ» (٢/ ٣٥٤) و پس ازآن «تهذیب التهذیب»، (٥/ ٢٩٤-٢٩٦) و (١/ ١٧٢) کتاب فؤاد سیزکین.

(٤)- ابوسعید عثمان بن سعید بن خالد بن سعید سجستانیِ دارمی. حافظ و محدث هرات و یکی از دانشمندان برجسته و ثقه. وی کتابی در ردّ جهمیه و کتابی در ردّ «بشر مریسی» و نیز کتابی به نام «مسند کبیر» نوشته است. به سال ٢٠٠ به دنیا آمد و در سال ٢٨٠هـ وفات یافت. ر. ک «طبقات الشافعیه» (٢/ ٣٠٢) و پس از آن «مرآة الجنان» (٢/ ١٩٣) «تاریخ التراث» (٢/ ٣٧٠-٣٧١).

اثرم[١]، عبدالله بن احمد[٢]، ابوبکر خلال[٣]، ابوالقاسم طبرانی[٤]، ابوالشیخ اصفهانی[٥]، ابوبکر آجری[٦].

---

(١)- حافظ و علامه‌ی بزرگ، ابوبکر احمد بن محمد بن هانی اسکافی. از یاران امام احمد. نسائی در سنن و دیگران از وی حدیث روایت کرده‌اند. ذهبی می‌گوید: «وی کتاب‌های زیادی نوشته است. از جمله کتابی در علل و کتاب ارزشمندی در سنن که بر امامت و وسعت حفظ وی دلالت دارد. کتاب «التاریخ» نیز از جمله آثار اوست. پس از سال ٢٦٠هـ وفات یافت. ر. ک تذکرة الحفاظ» (٢/ ٥٧٠-٥٧١) «تاریخ بغداد» (١١٠-١١٢) «شذرات الذهب» (٢/ ١٤١-١٤٢)، «تاریخ التراث»، (٢/ ٢٠٩).

(٢)- ابوعبدالرحمن عبدالله بن احمد بن محمد بن حنبل شیبانیِ بغدادی، امام، حافظ و حجّت. کتاب‌های «السنّة»، «فضایل عثمان بن عفان» و غیره از آثار وی هستند. متولد ٢١٣ و متوفای ٢٩٠هـ. ر. ک «طبقات الحنابله» (١/ ١٨٠) و پس ازآن - «تهذیب التهذیب» (٥/ ١٤١-١٤٣)، «تاریخ التراث»، (٢/ ٢٠٠).

(٣)- علّامه محدث و فقیه بزرگ ابوبکر احمد بن محمد بن هارون بغدادی حنبلی، معروف به "خلال" کتاب «السنّة» در سه جلد و کتاب «العلل» در چندین جلد و کتاب «الجامع» که کتابی بسیار بزرگ است از جمله آثار وی هستند. متولد سال ٢٣٤ ه و یا ٢٣٥ ه و متوفای٣١١هـ. ر. ک «تذکرة الحفاظ» (٣/ ٧٨٦) البدایه و النهایه» (١١/ ١٤٨) «تاریخ بغداد» (٥/ ٣١٢-٣١٣) «تاریخ التراث» (٢/ ٢١٢-٢١٣).

(٤)- حافظ، امام و حجّت، ابوالقاسم سلیمان بن احمد بن ایوب بن مطیر طبرانی. نویسنده‌ی «تاریخ الکبیر»، «معجم الأوسط» و «معجم الصغیر». کتاب «السنه» و کتاب «دلایل النبوة» و کتاب«الردّ علی الجهیمه» نیز از آثار وی هستند. کتاب بزرگی در تفسیر و کتاب‌ها و رساله‌های زیادِ دیگری نیز نوشته است. در سال ٢٦٠ به دنیا آمد و در سال ٣٦٠هـ دار فانی را وداع گفت. ر. ک «تذکرة الحفاظ» (٣/ ٩١٢) و«وفیات الاعیان» (٢/ ٤٠٧) «النّجوم الزاهره» (٤/ ٥٩-٦٠) «تاریخ التراث»، (١/ ٢١٨).

(٥)- امام ابومحمد عبدالله بن محمد بن جعفر بن حبان انصاری، مفسر مشهور و محدث ثقه، حافظ اصفهان و معروف به ابوالشیخ، کتاب‌های «العظمه» یا «عظمة الله ومخلوقاته»، «النوادر والنتف»، «اخلاق النبی ﷺ»، «عوالی حدیث ابی الشیخ»، «احادیث أبی الزبیر» و غیره از آثار وی هستند. در سال ٢٧٤ به دنیا آمد و در سال ٣٦٩هـ زندگی را به درود گفت. ر. ک «طبقات الحفاظ» (٣/ ٩٤٥) «النجوم الزاهره» (٤/ ١٣٦) «شذرات الذهب» (٣/ ٦٨)، «تاریخ التراث» (١/ ٣٢٦).

(٦)- امام و محدث نمونه، ابوبکر محمد بن حسین بن عبدالله بغدادی. نویسنده‌ی کتاب «الشریعة» و «التصدیق بالنظر إلی الله في الآخرة» و غیره. در سال ٣٦٠هـ وفات یافت. ر. ک «تذکرة الحفاظ» (٣/ ٣٩٦)، «تاریخ بغدادی» (٢/ ٢٤٣)، «البدایة و النهایة» (١١/ ٢٧٠)، «تاریخ التراث» (١/ ٣١٤).

ابوالحسن دارقطنی[١]، ابوعبدالله بن منده[٢]، ابوالقاسم لالکایی[٣]، ابوعبدالله بن بطه[٤]، ابوعمر طلمنکی[٥]، ابونعیم اصفهانی[٦].

---

(١)- شیخ الاسلام امام ابوالحسن علی بن عمر بن احمد بن مهدی بغدادی. حافظ مشهور و صاحب سنن. قاضی ابوالطیب طبری می‌گوید: «دارقطنی امیرالمؤمنین در حدیث است». «کتاب الصفات» یا «احادیث الصفات»، «احادیث النّزول»، «فضایل الصحابه و مناقبهم» از جمله آثار وی هستند. کتابی درباره‌ی نصوصی که متعلق به رؤیت (دیدن) خداوند هستند نیز گردآوری کرده و آثار دیگری نیز دارد. در سال ٣٠٥ یا ٣٠٦ ه به دنیا آمد و به سال ٣٨٥ ه وفات یافت. ر. ک: «تاریخ بغداد» (١٢/ ٣٤)، «تذکرة الحفاظ» (٣/ ٩٩١)، «غایة النهایه»، (ص ٥٥٨-٥٥٩)، «تاریخ التراث»، (١/ ٥٠٩).

(٢)- امام حافظ و محدث عصرخویش ابوعبدالله محمد بن شیخ ابویعقوب اسحاق بن حافظ ابوعبدالله محمد بن ابوزکریا یحیی بن منده اصفهانی. وی علم را از (١٧٠٠) استاد و شیخ در اقصا نقاط جهان اسلام فرا گرفت. کتاب‌های «الرّد علی الجهیمه»، «کتاب التوحید ومعرفة اسماء الله وصفاته»، «معرفة الصحابة» و غیره از آثار وی هستند. به سال ٣١٠ ه به دنیا آمد و به سال ٣٩٥ وفات یافت. ر. ک تذکرة الحفاظ (٣/ ١٠٣١) «تاریخ التراث» (١/ ٣٥٣) و پس از آن «الوافی بالوفیات» (٢/ ١٩٠-١٩١)، «لسان المیزان» (٥/ ٧٠-٧٢).

(٣)- بیوگرافی وی در همین کتاب گذشت.

(٤)- ابوعبدالله عبیدالله بن محمد بن محمد بن حمدان بن عمر بن عیسی بن ابراهیم، بن سعد بن عتبه بن فرقد (از یاران رسول خدا ﷺ) عکبری معروف به ابن بطه. «الإبانة الکبیرة» و «الإبانة الصغیرة» و «السنن والمناسک» و غیره از آثار وی هستند. متولد سال ٣٠٤ و متوفای ٣٨٧هـ. ر. ک «طبقات الحنابله» (٢/ ١٣٤-١٥٣)، «المنهج الأحمد» ص ٦٩-٧٣ وصاحب المنهج الاحمد وی را به نام عبدالله ذکر کرده است.

(٥)- حافظ، امام، مقری ابوعمر احمد بن محمد بن عبدالله بن یحیی معافری أندلسی طلمنکی، منسوب به «طلمنکه» از برزهان اندلس شرقی. وی عالم قرطبه است، ابوعمر بن عبدالبر و أبو محمد بن حزم و دیگران از وی حدیث روایت کرده‌اند. ابن بشکوال در باره ی وی می‌گوید: «... و شمشیری بود بران که بر علیه صاحبان هوا و بدعت برکشیده شده بود». کتاب‌های «الدّلیل إلی معرفة الأصول»، «فضایل مالک»، «رجال المؤطا»، و غیره از آثار وی هستند. در سال ٣٣٩ به دنیا آمد و در سال ٤٢٩هـ وفات یافت. ر.ک «الدیباج المذهب»، ص ٣٩-٤٠، «طبقات الحفاظ» (٣/ ١٠٩٨) «بغیة الملتمس»، ص ١٥١، «شذرات الذهب»، (٣/ ٢٤٣-٢٤٤).

(٦)- حافظ بزرگ و محدّث عصر ابونعیم أحمد بن عبدالله بن احمد بن إسحاق بن موسی اصفهانی. کتاب‌های «حلیة الاولیاء»، «المعتقد»، «فضایل الصحابه»، «دلایل النبوّة» و غیره از آثار وی هستند. در سال ٣٣٤ و یا =

ابوذر هروی[١]، ابوبکر بیهقی[٢] و غیره نیز در این باره کتاب‌هایی گردآوری کرده‌اند»[٣]. بسیاری از آنها آنچه را در این زمینه گردآوری کرده‌اند «سنت» یعنی «کتاب السنه» نامیده‌اند[٤].

= ٣٣٦هـ به دنیا آمد و در سال ٤٣٠هـ وفات یافت. ر. ک «تذکرة الحفاظ»، (٣/ ١٠٩٢)، «لسان المیزان» (١/ ٢٠١-٢٠٢)، «البدایة و النهایة» (١٢/ ٤٥).

(١)- امام علّامه حافظ ابوذر عبد بن احمد بن محمد بن عبدالله انصاری هروی. کتاب‌های «السنّة والصّفات»، «الجامع»، «فضایل القرآن»، «دلایل النبوّة» و غیره از آثار وی هستند. به سال ٤٣٤هـ وفات یافت. ر. ک «تذکرة الحفاظ» (٣/ ١١٠٣)، «تاریخ التراث» (١/ ٣٨٨).

(٢)- امام، حافظ علّامه و شیخ خراسان ابوبکر أحمد بن حسین بن علی بن موسی بیهقی. ذهبی می‌گوید: «وی کتاب‌های نوشته است که پیش از وی کسی ننوشته بود، از جمله «الاسماء والصفات» در دو جلد، و «السنن الکبیر» در ده جلد، و «السنن والآثار»، و «شعب الایمان»، و «دلایل النبوّة»، و «السنن الصغیرة»، و «البعث والمعتقد» و غیره. در سال ٣٨٤ ه متولد و به سال ٤٥٨ ه وفات یافت. ر. ک «تذکرة الحفاظ: (٣/ ١١٣٢)، «طبقات الشافعیة» (٤/ ٨-١٦)، «مرأة الجنات» (٣/ ٨١-٨٢)، «شذرات الذهب» (٣/ ٣٠٤-٣٠٥).

(٣)- عقیدة اهل السنة»، از ابن تیمیّه، تعلیق از شیخ عبدالرزاق عفیفی، ص ١٩-٢٠.

(٤)- برخی از کسانی که کتاب‌هایی به نام سنت نوشته‌اند عبارت‌اند از ابن ابی‌شیبه ابوبکر عبدالله بن محمد بن ابراهیم بن عثمان عبسی. متوفای ٢٢٥هـ. و ابوبکر اثرم (که بیوگرافی‌اش گذشت) و ابوداود سجستانی، صاحب سنن و ابوبکر احمد بن عمرو بن ابی‌عاصم بصری متوفای ٢٧٥هـ، و ابوبکر احمد بن علی بن سعید مروزی متوفای ٢٩٢هـ، و ابوبکر خلال (که بیوگرافی‌اش گذشت) و ابواحمد محمد بن احمد بن ابراهیم اصفهانیِ عسال متوفای ٣٤٩هـ، و ابوالقاسم طبرانی (سابق الذکر)، و ابومحمد عبدالله بن محمد بن جعفر بن حبان معروف به ابن حبان، متوفای ٤٣٤هـ، و ابوذر هروی (سابق الذکر)، وبرخی نیز نام‌های دیگری برای این گونه کتاب‌ها انتخاب کرده‌اند. ر. ک «الفتوی الحمویة الکبری» از ابن تیمیّه تحقیق از محمد عبدالرزاق حمزه، ص ١٧-٢٠، «منهاج السنه» از ابن تیمیّه تحقیق از محمد رشاد سالم (٢/ ٢٨٣)، لوامع الأنوار البهیّه» (١/ ٢١-٢٢) از سفارینی، «الرساله المستطرفة»، ص ٢٩-٣٠ و مقدمه‌ی «عقاید السلف»، ص ٥-٧ از علی سامی نشار. من می‌گویم متأسفانه این مجموعه‌های مهم مورد عنایت مراکز آموزش و پژوهشگران درباره‌ی عقاید اسلامی قرار نگرفته‌اند و بسیاری از مراکز فرهنگی در جهان اسلام بیشتر بر کتاب‌های متأخرین که آمیخته با اندیشه‌ها و افکار بیگانه‌اند تکیه کرده‌اند، در حالی که وظیفه شرعی و منهج علمی ایجاب می‌کند که ما نخست به منابع دست اول مراجعه کنیم. بایسته است که به این منابع که بخشی از آن‌ها از بین رفته و برخی دیگر در مراکز =

در این جا باید بدین نکته یادآوری نمود که همان گونه که شیخ الاسلام ابن تیمیّه می‌گوید: «ممکن است در این کتاب‌ها احادیث ضعیفی نیز وجود داشته باشد که صاحبان علم و معرفت آن‌ها را می‌شناسند. گاهی مردم درباره‌ی صفات و سایر ابواب اعتقاد و دیگر بخش‌های دین احادیث و روایاتی ذکر می‌کنند که دروغین هستند و آنها را به دروغ به پیامبر ﷺ نسبت داده‌اند»[(١)].

خداوند متعال برای حفظ سنت پیامبرش کسانی را برانگیخت که به حفظ آن و جدا کردنِ صحیح آن از غیر صحیح اهتمام ورزیدند و معیارها و ضوابطی دقیق برای این کار تعیین کردند. هم درباره‌ی متن احادیث و هم درباره‌ی سندهای آن تحقیقات بسیار گسترده و عمیقی صورت دادند، بگونه‌ای که دیگر تشخیص دادنِ صحیح از سقیم امکان‌پذیر گشته و مسلمانان نسبت به صحت سنت پیامبرشان اطمینان پیدا کرده‌اند. به طور مثال یک زندیق به هارون الرشید گفت: «تو با هزار حدیثی که من آنها را وضع کرده (ساخته) و به پیامبر ﷺ نسبت داده‌ام، در حالی که حتی یک حرف از آن را رسول الله ﷺ ارشاد نفرموده است چکار می‌کنی؟» هارون الرشید در پاسخ وی گفت: «ای دشمن خدا! تو با ابواسحاق فزاری و عبدالله بن المبارک چکار می‌کنی که احادیث را غربال کرده و احادیث موضوع و دروغین تو را تک تک و یکی یکی بیرون خواهند کشید؟»[(٢)].

ائمه‌ی حدیث تمام طرق‌ها و راهها و سندهای احادیث را می‌شناختند. بگونه‌ای که اگر سند و یا متن جابه‌جا می‌شد، می‌فهمیدند. به طور مثال زمانی

= نگهداری از کتاب‌های خطی جهان خاک می‌خورند و اندک چیزی از آن‌ها در دست مردم است توجه شده و در زمینه‌ی بحث و بررسی و تحقیق آن‌ها و بیرون آوردنِ گنجینه‌های نهفته در آن‌ها اقدام شود.

(١)- «عقیده‌ی اهل سنت» از ابن تیمیه، تعلیقات از شیخ عبدالرزاق عفیفی، ص ٢٠.

(٢)- «معجم الادباء» از یاقوت حموی (١/ ٢١٢-٢١٣).

که امام بخاری: به بغداد آمد و علمای بغداد به قصد امتحان، احادیثی را که متن‌ها و سندهای آنها را جا به جا کرده بودند به وی عرضه داشتند، او گفت: «این احادیث را من نمی‌شناسم، امّا برای من فلانی از فلانی چنین روایت کرده است» و تمام آن احادیث را به صورت صحیح بیان کرد و هر متنی را به سندش ملحق نمود[۱].

یا حتّی شیعیان به دقت و احتیاط امامان حدیث در روایت حدیث اعتراف دارند. در کتاب «السرائر» که یکی از کتاب‌های معتبر شیعیان است و صاحب بحار درباره‌ی آن می‌گوید: مورد اعتماد بودن کتاب السرائر و نویسنده اثر بر آگاهان از اسرار شریعت پوشیده نیست». در این کتاب حدیثی با این سند روایت شده است که از برخی از اصحاب ما روایت شده است و وی آن را به ابوعبدالله نسبت می‌دهد. (مراد از ابوعبدالله جعفر صادق است) در این حدیث راوی می‌گوید از[۲] ابوعبدالله سؤال شد که: - آنها - یعنی امامان اهل سنت - احادیث را دقیقاً همان گونه که شنیده‌اند، بیان می‌کنند، اما ما گاهی تقدیم و تأخیر و کم و زیاد می‌کنیم»[۳].

---

(۱)- ر. ک «هدی الساری»، ص ٤٨٦، «المقدمه» (۳/ ۹-۱۰) از ابن خلدون. و صنعانی درباره‌ی آن چه برای امام بخاری با علمای بغداد پیش آمده بود در «توضیح الافکار» گفته است: «این داستان مشهور است، ابن عدی آنرا از مشایخ بخاری روایت کرده است و ابوبکر خطیب در «تاریخ» چندین مرتبه آن را آورده است. و حافظ ابن حجر نیز بر کتاب نکاتش بر ابن صلاح با سند خودش آن را آورده است. «توضیح الافکار لمعانی تنقیح الانظار» (ص ۱۰۳-۱۰٤).

(۲)- «البحار» (۱/ ۳۳) آنها نویسنده‌ی «السرائر» را این گونه توصیف کرده‌اند: «امام علّامه استاد و بزرگ علما و فقها، افتخار ملّت، حق و دین، شیخ فقها، رئیس مذهب، فاضل و کامل، فرزانه، فرزانگان و یگانه‌ی روزگار». ر. ک «منتهی المقال»، ص ۲٦، «المقابس»، ص ۱۵، به نقل از مقدمه‌ی بحار، ۱/ ۱٦۳.

(۳)- «السرائر»، ص ٤٧٦، از ابن ادریس.

و این اعترافی است از سوی آنها بر امانت و دقت اهل سنت در روایت نصوص، و خیانت و عدم دقت خودشان در این مورد.

تلاش‌های طاقت‌فرسای ائمّه‌ی اهل سنت به این گونه اعتراف‌ها نیازی ندارد و ما آن را چون شهادت یک مخالف بود - و گواهی منصفانه‌ی مخالف از گفته و گواهی منصفانه‌ی موافق، تأثیر بیشتری دارد - ذکر کردیم، و دیگر این که چنین مطالب دشمنان سنت و روافض را - چون از کتاب‌های خودشان نقل شده است - وادار به سکوت می‌کند.

۲) جنبه‌ی دوم.

این مبحث در برگیرنده‌ی کشف حقیقت احادیث و روایات و نقل قول‌هایی است که روافض به منابع اهل سنت نسبت می‌دهند.

خوانندگان کتاب‌های قدیم و جدید شیعه، آنها را مملو از احادیث و روایات و نقل قول‌هایی در تأیید مذهب شیعه و زیر سؤال بردنِ مذهب اهل سنت می‌یابند، که ادعا شده است از منابع اهل سنت نقل شده‌اند. و شیعیان تلاش می‌کنند از آنها برای اثبات حقانیت مذهب خود و برتری آن بر مذهب اهل سنت و جهت رفع سرگردانی و شک و تردید از هم‌مذهبان خود استفاده کنند.

ابن خلدون[1] به این پدیده این گونه اشاره کرده است: «آنان با استفاده از نصوصی که نقل می‌کنند و آنها را بگونه‌ای که مذهبشان را تأیید کند تاویل

(۱)- ابوزید ولی الدین عبدالرحمن بن محمد بن محمد بن محمد بن حسن حضرمی اشبیلی الاصل معروف به ابن خلدون، عالم، ادیب، مورخ، جامعه‌شناس و فیلسوف. در سال ۷۳۲ در تونس به دنیا آمد و در سال ۸۰۸هـ در قاهره وفات یافت. کتاب‌های «العبر»، «تاریخ ابن خلدون» و «لباب المحصل» و غیره ازجمله آثار وی هستند. ر. ک «الضوء اللامع» (٤/ ١٤٥-١٤٩) از سخاوی، «شذرات الذّهب» (٧/ ٧٦-٧٧)، «معجم المؤلفین» (٥/ ١٨٨-١٨٩).

می‌کنند، به حقانیت مذهبشان استدلال می‌کنند. این نصوص و احادیث و روایاتی که آنها نقل می‌کنند برای امامان حدیث شناخته شده نیستند و در شریعت نیامده‌اند، بلکه اکثر آنها دروغینند و یا از لحاظ سند و متن مشکل دارند و یا تأویلات فاسد آنها را تأیید نمی‌کنند»[(١)].

آنها در این کار به قدری مهارت دارند و از روش‌هایی استفاده می‌کنند که نویسنده‌ی «مختصر تحفه‌ی اثنا عشریه» می‌گوید، این روش‌ها به قدری زیادند که حتی یهودیان یک دهم آن را نمی‌دانند[(٢)].

شیخ الاسلام ابن تیمیه: بسیاری از احادیث و روایاتی که روافض به منابع اهل سنت نسبت می‌دهند بررسی کرده و درستی و نادرستی این نسبت را بیان کرده و معنا و مفهوم درست نص‌هایی را که روافض تأویل نادرست کرده‌اند نیز بیان می‌کند. وی این کار را در کتاب خود «منهاج السنّه» به ویژه در جلد آخر آن انجام داده است[(٣)].

امّا کار کشف و شرح روش‌هایی را که روافض برای اثبات مذهبشان از طریق منابع اهل سنت انجام می‌دهند، علاّمه، هند، شاه عبدالعزیز دهلوی[(٤)] در کتاب خود «تحفه‌ی اثنا عشریه» به عهده گرفته است. وی این کتاب را به فارسی نوشته و شیخ حافظ غلام محمد بن محی الدّین بن عمر اسلمی آن را به

---

(١)- «المقدمه» (٢/ ٥٢٧) از ابن خلدون تحقیق از دکتر علی عبدالواحد وافی.

(٢)- «مختصر تحفه‌ی اثناعشریه»، ص ٢٥.

(٣)- از چاپ امیریه به سال ١٣٢٢هـ. استاد ما محمد رشاد سالم مشغول تحقیق آن است و دو جلد از آن تاکنون به چاپ رسیده است.

(٤)- عبدالعزیز بن احمد (معروف به شاه ولی الله) بن عبدالرحیم عمری فاروقی، ملقب به سراج الهند. سال ١٢٣٩هـ وفات یافت. «فتح العزیز» در تفسیر که نتوانست آن را به پایان برساند، و «بستان المحدثین»، و«تحفه‌ی اثناعشریة» از آثار وی هستند. ر. ک «الاعلام» (٤/ ١٣٨).

عربی ترجمه کرده است که نسخه‌ی عربی هنوز چاپ نشده است و به صورت خطی[۱] است. امّا مختصر آن که کار شیخ آلوسی است چاپ شده و معروف و مشهور است و بخشی از این روش‌ها را در برگرفته است.

شیخ محمد – که آلوسی[۲] وی را استاد علمای اعلام و یگانه‌ی روزگار خویش می‌داند – معروف به خواجه نصرالله هندی مکّی[۳] با نوشتن کتابی به نام «الصواعق المحرقه» از بسیاری از روش‌ها و راهکارهایی که روافض برای اصیل نشان دادن اندیشه‌های بیگانه تحت عنوان استدلال از منابع اهل سنت به کار می‌برند، پرده برداشته است. شیخ محمود آلوسی این کتاب را تحت عنوان «السیوف المشرقه فی مختصر الصواعق المحرّقه» مختصر کرده است. شیخ سویدی[٤]: نیز با نوشتن رساله‌ای به نام «نقض عقائد الشّیعه» بخشی از این نوع روش‌ها و راهکارهای روافضی را معرّفی کرده است. این کتاب هنوز به صورت خطی است و چاپ نشده است[۵].

این موضوع هنوز به تحقیق و بررسی بیشتر نیاز دارد. گرچه صفحات این کتاب ظرفیت پرداختن کامل به این موضوع را ندارد، امّا شایسته است به چندی از این روش‌ها و راهکارها اشاره کرده در آغاز بر اهمیّت پرداختن علمی و فراگیر به این موضوع و واضح ساختن آن همراه با ارقام وواقعیتهای روشن بر این روش‌ها تأکید کنیم، چراکه چاره‌ای نیست جز ایستادگی در برابر جریان

(۱)– دو نسخه از این کتاب به شماره‌های (۵۰۳۵) و (٦٨١٢) در کتاب خانه‌ی اوقاف بغداد وجود دارد. ر. ک به فهرست کتاب‌خانه‌ی اوقاف بغداد.

(۲)– مقدّمه‌ی کتاب خطی «السّیوف المشرقه».

(۳)– در مطالعه‌ی منابع عربی به بیوگرافی وی برخورد نکرده‌ام.

(٤)– بیوگرافی وی در مبحث «تلاش‌های تقریب» می‌آید.

(۵)– یک نسخه‌ی آن به شماره‌ی (۱۲/ ۱۳۷۸۵) در کتاب خانه‌ی اوقاف بغداد وجود دارد.

افترا، افتراق، احیای کینه‌ها و فتنه‌های دیرینه‌ای که فکر می‌کردیم از بین رفته است، امّا ناگهان می‌بینیم که شدیدتر و زشت‌تر از گذشته ادامه دارد.

انتشارات و چاپ‌خانه‌های روافض هر ساله، مجموعه‌ی بزرگی از کتاب‌ها و رساله‌هایی را به چاپ می‌رسانند و پخش می‌کنند که دربرگیرنده‌ی مطالب زیادی از نوع «استدلال بر حقانیت مذهب شیعه از منابع اهل سنت» هستند و بدین سان هم مذهبانشان را از راه به بیراهه می‌کشانند.

امّا روش‌ها و راهکارهای پنهانی و زیرکانه‌ی آنها از منابع اهل سنت، موضوعی است که - چنانکه پیش از این گفتیم - علما به آن پرداخته‌اند و اینک ما نیز به بخشی از آنها اشاره خواهیم کرد.

۱) شیخ عبدالله سویدی: می‌گوید:

«برخی از علمای آنها به فراگیری علم حدیث مشغول شدند، احادیث را از محدثان ثقه‌ی اهل سنت شنیدند، سندهای صحیح آنها را حفظ کردند و به ظاهر به لباس تقوا و پرهیزکاری ملبس شدند. بگونه‌ای که از محدثان اهل سنت به حساب می‌آمدند، تنها احادیث صحیح و حسن را روایت می‌کردند، امّا آرام آرام و زیرکانه احادیث موضوع را در تأیید مذهبشان در لابه‌لای این احادیث جای دادند و بدینسان علاوه بر عوام الناس حتّی بسیاری از خواص اهل سنت را هم فریب دادند. امّا خداوند متعال به لطف و فضلش محدثان را متوجه این موضوع کرد و آنان به جستجوی این احادیث پرداخته آنها را پیدا کرده موضوع بودنشان را به صراحت اعلام کردند. خدا را به خاطر این نعمت سپاس می‌گوییم.

برخی از آنان پس از آن که حقیقت و ماهیتشان روشن شد به وضع حدیث اعتراف کردند. هنوز هم در برخی از معاجم و کتابها از این دست احادیث

وجود دارد و اکثر تفضیلیه[١] و متشیّعه[٢] به آن‌ها تمسک می‌جویند».

آلوسی به هنگام بحث از این روش در کتاب خود «السیوف المشرقه» می‌گوید: «یکی از کسانی که از این روش استفاده کرده است و در برخی از کتاب‌های اهل سنت مثل سنن ترمذی، ابوداود، نسائی[٣] و غیره روایت‌هایی از وی نقل شده است که البته در نقل آن روایت‌ها تنها نیست. «جابر جعفی»[٤] است»[٥].

٢) آلوسی در «مختصر تحفه‌ی اثناعشریه» می‌گوید:

یکی دیگر از نیرنگ‌های آنان این است که به جست و جو در لیست راویان معتبر و ثقه‌ی اهل سنت می‌پردازند و اگر کسی را یافتند که اسم و لقبش با یک

---

(١)- تفضیلیه یا مفضله کسانی هستند که علی‌ﷺ را از ابوبکر و عمر‌ﷺ افضل می‌دانند. زیدیه و برخی از گروه‌های دیگر از این جمله‌اند. ر. ک به «التسعینیه»، ص ٤٠ از ابن تیمیّه :.

(٢)- نگا: نسخه خطی "نقض عقائد الشیعة" از عبد الله السویدی، و"مختصر الصواعق"، ص٥٠ (خطی)، و"مختصر التحفة" ص٣٢.

(٣)- در «میزان الاعتدال» آمده است که ترمذی ابوداود و ابن ماجه از وی حدیث روایت کرده‌اند و نامی از نسائی به میان نیاورده است و نیز گفته است که ابوداود، و تنها یک حدیث در باب سجود سهو از وی روایت کرده است. «میزان الاعتدال» (١/ ٣٧٩-٣٨٣) بیوگرافی جابر جعفی الکاشف (١/ ٧٧) از ذهبی، «تقریب التهذیب» (١/ ١٢٣) از ابن حجر.

(٤)- جابر بن یزید بن حارث جعفی کوفی، یکی از علمای شیعه که در سال ١٦٧ وفات یافت. ابن حیان می‌گوید: «وی از پیروان عبدالله بن سبا بود و می‌گفت علی به دنیا برمی‌گردد». عقیلی نیز با سندش از زائده نقل کرده است که: «جابر جعفی یک رافضی است و اصحاب پیامبر ﷺ را ناسزا می‌گوید». نسائی و غیره نیز گفته‌اند: «وی متروک است». یحیی نیز گفته است که «احادیث وی را نباید نوشت ...». ر. ک «میزان الاعتدال» (١/ ٣٧٩) و صفحات پس از آن.

(٥)- «السّیوف المشرقة»، ص ٥٠، کتاب خطی از آلوسی.

شیعی یکی بود احادیث و روایات آن شیعه را به وی نسبت می‌دهند و این گونه کسانی از اهل سنت که آگاهی ندارند وی را امامی از امامان خود می‌پندارند و بر قولش اعتماد کرده روایت‌های او را می‌پذیرند. به طور مثال دو نفر به نام سدی داریم که یکی سدّی کبیر[۱] است که از افراد ثقه‌ی اهل سنت به حساب می‌آید، و دیگری سدّی صغیر[۲] است که یک دروغ‌گو، واضع حدیث و از رافضی‌های غالی است. به نام ابن قتیبه نیز دو نفر داریم که یکی از آنان عبدالله بن مسلم بن قتیبه[۳] است که از افراد ثقه‌ی اهل سنت به حساب می‌آید و کتابی به نام «المعارف» نوشته است، و دیگری عبدالله بن قتیبه، یک رافضی غالی است و وی نیز جهت گمراه کردن و فریب دادن کتابی به نام «المعارف» نوشته است[٤].

یکی دیگر از این نوع محمد بن جریر طبری است که آنان نیز دو نفراند. یکی امام و عالم معروف اهل سنت و صاحب تفسیر و تاریخ[۵]، دیگری محمد

---

(۱)- اسماعیل بن عبدالرحمن سدّی، تابعی حجازی که در کوفه سکونت داشت. مسلم و صاحبان سنن از وی حدیث روایت کرده‌اند. در سال ۱۲۷هـ وفات یافت. ر. ک به «الخلام» ص ۳۵ و «الکاشف» (۱/ ۱۲۷).

(۲)- محمد بن مروان بن عبدالله بن اسماعیل بن عبدالرحمن کوفی که نزد اهل سنت یک دروغ‌گو و واضع حدیث است. ر. ک «الجرح و التعدیل» (۸/ ۸٦) «تقریب التهذیب» (۲/ ۲۰٦) الخلاصه، ص ۳۵۸ برای بیوگرافی وی در کتاب‌های شیعه به کتاب‌هایی مثل «الکنی والالقاب» از قمی (۲/ ۲۸٤-۲۸۵) مراجعه شود.

(۳)- ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری. در سال ۲۷٦هـ در بغداد وفات یافت در حالی که در سال ۲۱۳ چشم به جهان گشوده بود. وی آثار زیادی دارد از جمله: «تأویل مختلف الحدیث»، «المعارف»، «الرد علی الشعوبیّه»، «مشکل القرآن» و غیره. ر. ک «تاریخ بغداد» (۱۰/ ۱۷۰-۱۷۱)، «انباه الرواة» (۲/ ۱٤۳-۱٤۷) «الاعلام» (٤/ ۲۸۰).

(٤)- «مختصر تحفه‌ی اثنا عشریه»، با اندکی تصرّف، ص ۳۲. «مختصر الصواعق»، ص ۵۱ (خطی)، «نقض عقائد الشیعه»، ص ۲۵، (خطی) از سویدی.

(۵)- ابوجعفر محمد بن جریر بن زید طبری، مورخ، مفسّر و امام در سال ۲۲٤هـ در آمل طبرستان به دنیا آمد، سپس در شهر بغداد ساکن شد، و در سال ۳۱۰ در آنجا وفات یافت. کتاب‌های «جامع البیان فی تفسیر القرآن» =

بن جریر بن رستم طبری از امامان شیعه[1]. شیعه‌ی دیگری نیز که به ابوجعفر طبری معروف است وجود دارد و وی محمد ابوالقاسم بن علی طبری از علمای قرن ششم امامیه است[2].

= معروف به «تفسیر طبری»، «اخبار الرّسل والملوک» معروف به «تاریخ طبری»، «اختلاف الفقها» و غیره از جمله آثار وی هستند. ر. ک. «تاریخ بغداد» (٢/ ١٦٢)، «البدایة والنهایة» (١١/ ١٤٥) و «الاعلام» (٦/ ٢٩٤).

(١)- ابوجعفر محمد بن جریر بن رستم بن جریر طبری آملی، از علمای امامیه در سال ٣١٠هـ در بغداد وفات یافت. کتاب‌های «المسترشد في الامامة»، «نور المعجزات فی مناقب الائمة الاثنی عشر» وغیره از جمله آثار وی هستند. ر. ک «معجم المؤلفین» (٩/ ١٤٦) مقدمه، «البحار» (١/ ١٧٧) «تنقیح المقال» (٢/ ٩١)، «لسان المیزان» (٥/ ١٠٣) درباره‌ی متفاوت بودن این دو نفر نیز به جلد نهم مجله‌ی «المجمع العلمی العراقی» سال ١٣٨١هـ ص ٣٤٥ چاپ مجمع مراجعه شود. این تشابه اسمی گاهی نیز باعث اهانت وسوء ادب به ابن جریر: شده است. ابن کثیر می‌گوید: «برخی از عوام وی را به رفض و الحاد متهم کرده‌اند و کتابی را که در دو جلد درباره‌ی حدیث «غدیر خم» نوشته شده است و قول به جواز «مسح قدمین در وضوء» را به وی نسبت داده‌اند». ابن کثیر ادامه می‌دهد که «برخی از علما می‌گویند ابن جریر دو نفراند که یکی از آن‌ها شیعه است و مطالب فوق را از آن او دانسته ابن جریر اهل سنت را از این چیزها مبرّا دانسته‌اند». «البدایة والنهایة» (١/ ١٤٧) آن چه را ابن کثیر در این جا به نقل از برخی علما بیان کرده یک واقعیت است و تحقیقات علمای رجال و آن چه از برخی از کتاب‌های عصر حاضر شیعه به دست می‌آید این مطلب را تأیید می‌کنند. میراث علما به جای مانده از ابن جریر سنّی و نویسنده تفسیر وتاریخ نیز برای رفع این اتهام از وی کافی است به طور مثال به ص ٦-٧ «جزء فی الاعتقاد» از ابوجعفر محمد بن جریر عبدی، مراجعه کنید.

(٢)- فؤاد سزکین در «تاریخ للتّراث» بین این رافضی و آن قبلی دچار اشتباه شده کتاب «بشارة المصطفی» را که از این دومی (ابن ابی‌القاسم) است به اوّلی (ابن رستم) نسبت داده است، در حالی که بین آن دو بیش از دو قرن فاصله‌ی زمانی وجود دارد. «تاریخ للتّراث» (٢/ ٢٦٠).

مجله‌ی «المدینة» نیز از ابن جریر سوم (ابن رستم) داستانی ساختگی به نام (عقد الزهراء) چاپ کرده است که اگر همین تشابه اسمی نمی‌بود، این داستان به نشریه‌ی «المدینه» راه نمی‌یافت. ر. ک نشریه‌ی «المدینة» عدد ٤٦٢١، سه شنبه، ٢٤ رجب سال ١٣٩٩هـ، ص ٧، انتخاب از محمد سالم محمد به نقل از کتاب «بشارة =

به نام ابن بطه نیز دو نفر وجود دارد. یکی ابن بَطّه (به فتح با) که سنّی است[۱] و دیگری ابن بُطّه (به ضمّ با) که شیعه است[۲].

گرچه تشابه اسمی یک پدیده‌ی طبیعی است امّا سوءاستفاده از این تشابه اسمی برای وارد کردنِ مخفیانه‌ی اندیشه‌های به گونه‌ای که باعث ایجاد تفرقه در میان امت شود و جویندگان مخلص حقیقت را به اشتباه اندازد، نمی‌تواند یک چیز طبیعی به حساب آید.

استفاده کنندگان از این روش و روش پیش از آن در پیِ آن‌اند تا با استفاده از سند صحیح و یا سندی که در اسماء الرجال مشابه سند صحیح است، یک متن دروغین را که در خدمت یک تفکّر معین است رواج دهند.

امّا راز و حقیقت این دو روش با ظهور قراین و شواهد بر دروغ بودنِ آن، به دلیل تناقض و مخالفت آن با صریح قرآن و یا حدیث صحیح، و یا شواهد و قراین دیگر به سرعت کشف می‌شود.

حدیث‌شناسان تنها به سند حدیث نپرداخته‌اند، بلکه برای پی بردن به موضوع و دروغ بودنِ حدیث تنها با توجه به متنِ آن بدون در نظر گرفتن سند آن نیز قواعد و أصولی گذاشته‌اند و اکثر کتاب‌های علم حدیث این اصول و

= المصطفی». من کتاب «بشارة المصطفی» را خوانده‌ام و آن را مملوء از کذب و گمراهی یافتم. در صفحه‌ی ۲۳۸ این کتاب جبت و طاغوت به ابوبکر و عمر تفسیر شده است، در ص ۲۷ آن آمده است که زیارت قبر علی مساوی است با یک میلیون حج، در ص ۵۲ آن آمده است که پیامبر خدا ﷺ فرمود: «کسی را از علی برتر و افضل‌تر قرار ندهید که مرتد خواهید شد». و نویسنده‌ی آن نیز در غلو و افراط پا را از این حد نیز فراتر نهاده می‌گوید: «هر کسی در والا بودن، و برتر بودن و وجوب اطاعت و ولایت وی تردید کند، کافر است، گرچه به ظاهر خود را مسلمان بداند و احکام اسلام بر وی جاری گردد».، ص ۵۱، الخ.

(۱)- بیوگرافی وی در صفحات قبل گذشت.

(۲)- «اعیان الشیعة» (٦/ ٥٦) از محسن الامین. «الکنی و الالقاب» (۱/ ۲۲) از عباس قمی.

قواعد را ذکر کرده‌اند.

ابن جوزی[١] می‌گوید: «این گفته چقدر زیبا است که می‌گوید اگر حدیثی با عقل و یا نقل صریح و یا اصول مسلّم شریعت در تناقض بود، بدان که موضوع و دروغ است»[٢].

ابن صلاح[٣] می‌گوید: «دروغ و موضوع بودن حدیث یا با اعتراف دروغگو و سازنده‌ی آن، و یا اظهار آنچه به معنای اعتراف است از سوی وی، روشن می‌شود. گاهی نیز حال روایت کننده و یا خود روایت، دال بر موضوع ولادروغ بودن است، چراکه احادیث دراز و طولانی‌ای وضع شده است که رکیک بودن واژگان و معانی آنها گویای موضوع بودنِ آنهاست»[٤].

ابن دقیق العید[٥] می‌گوید: «حدیث شناسان بس اوقات با دقّت به اموری که

---

(١)- ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد بن علی تیمی بکری بغدادی معروف به ابن جوزی. محدّث، مفسّر، فقیه، واعظ، ادیب و مؤرخ. در سال ٥١٠هـ در بغداد به دنیا آمد و در سال ٥٩٧هـ در همانجا چشم از جهان فرو بست. کتاب‌های «جامع المسانید» در هفت جلد، «المنتظم فی تاریخ الأمم» و غیره از آثار وی هستند. ر. ک «مرأة الجنان» (٣/ ٤٨٩-٤٩٢) از یافعی، «شذرات الذهب» (٣٢٩-٣٣١)، «معجم المؤلفین»(٥/ ١٥٧).

(٢)- «الموضوعات» (١/ ١٠٦) از ابن جوزی، «تدریب الراوی» (١/ ٢٧٧).

(٣)- تقی الدّین ابوعمرو، عثمان بن عبدالرحمن بن عثمان بن موسی کردی موصلی، معروف به ابن صلاح. محدّث، مفسر، فقیه و اصولی.در سال ٥٧٧هـ به دنیا آمد و در سال ٦٤٣هـ در دمشق وفات یافت. کتاب‌های: «علوم الحدیث» و «معرفة المؤتلف والمختلف» و غیره از جمله آثار وی هستند. ر. ک «شذرات الذهب» (٥/ ٢٢١-٢٢٢) «تذکرة الحفاظ» (٤/ ١٤٣٠)، «معجم المؤلفین» (٦/ ٢٥٧).

(٤)- «علوم الحدیث»، از ابن صلاح، ص ٨٩.

(٥)- تقی الدّین ابوالفتح، محمد بن علی بن وهب بن مطیع قشیری معروف به ابن دقیق العید (همانند پدر و جدّش). حافظ و مجتهد و شیخ الاسلام. به سال ٦٢٥هـ در ینبع (منطقه‌ای در کنار ساحل دریای سرخ) به دنیا آمد و در سال ٧٠٣هـ در قاهره وفات یافت. «أحکام الأحکام»، «الاقتراح فی بیان الإصطلاح»، «الإلمام فی أحادیث الأحکام» و غیره از آثار وی هستند. ر. ک «طبقات الشافعیّه» (٩/ ٢٠٧-٢٤٩) و «الدّر الکامنة» (٤/ ٢١٠-٢١٤).

به خود روایت و واژگان حدیث برمی‌گردد، به موضوع بودنِ آن حکم می‌کنند. یعنی آنان به دلیل کثرت ممارست در احادیث پیامبر، ملکه‌ای به دست آورده‌اند که به کمک آن، آنچه را که می‌تواند حدیث پیامبر باشد، از آنچه نمی‌تواند بر زبان مبارک پیامبر ﷺ جاری شده باشد، تشخیص دهند»[۱].

ابوالحسن علی بن عروه حنبلی[۲] می‌گوید: «قلب اگر پاک و پرهیزگار و مطهر باشد. توان تمیز بین حق و باطل، صدق و کذب و هدایت و ضلالت را پیدا خواهد کرد، به ویژه اگر بهره و ذوقی از نور نبوت برده باشد، در آن صورت به کنه امور و رازهای پنهان اشیا پی برده، صحیح را از سقیم تشخیص خواهد داد، و اگر به وسیله‌ی سندی صحیح متنی کاذب و موضوع به پیامبر ﷺ نسبت داده شود، و یا متنی صحیح از ایشان به وسیله‌ی سندی ضعیف روایت شده باشد، وی این چیز را تشخیص خواهد داد و الفاظ و کلمات پیامبر بر فرد باهوشی که نسبتی با حدیث داشته باشد مخفی نخواهد ماند»[۳].

تابعی جلیل القدر، ربیع بن خثیم[٤] می‌گوید: «برخی از احادیث نوری همانند نور خورشید دارند که گویای حدیث بودنِ آنها هستند، و برخی دیگر

---

(۱)- الإقتراح، ص ۱۱ (کتاب خطی) از ابن دقیق العید.

(۲)- ابوالحسن علی بن حسین بن عروه العلاء مشرقی دمشقی حنبلی معروف به ابن زَکنون (به فتح زا) محدث و فقیه، پیش از سال ۷٦۰هـ به دنیا آمده و به سال ۸۳۷هـ در دمشق چشم از جهان فرو بسته است. کتاب «الکواکب الدّراری فی ترتیب مسند الامام احمد علی ابواب البخاری» در ۱۲۰ جلد از آثار وی است. ر. ک «الضوء اللامع» (٥/ ۲۱٤-۲۱٥) از سخاوی.

(۳)- «قواعد التحدیث»، ص ۱٦٥ از جمال الدّین قاسمی به نقل از کتاب الکواکب الدراری ابن عروة.

(٤)- ابویزید ربیع بن خثیم (به ضم خا و فتح ثا) بن عائذ بن عبدالله ثوری کوفی. ثقه و عابد. ابن مسعودﷺ به وی می‌گفت: «اگر پیامبر ﷺ تو را می‌دید، دوستت می‌داشت. در سال ٦۱هـ و برخی گفته‌اند وفات یافت. بخاری و مسلم و غیره از وی حدیث روایت کرده‌اند «تقریب التهذیب» (۱/ ۲٤٤).

نیز تاریکی‌ای همانند تاریکی شب دارند که نمی‌توان به عنوان قول پیامبر ﷺ آنها را پذیرفت»[(١)].

از امام ابن قیم رَحِمَهُ اللَّهُ[(٢)] سؤال شد که آیا ضابطه‌ای وجود دارد که به کمک آن بتوان بدون مراجعه به سند حدیث پی به موضوع بودنِ آن برد؟ ایشان فرمود: «این سؤالی است بسیار سخت و ارزشمند. باید گفت که این امکان تنها برای کسی وجود دارد که در شناخت احادیث صحیح تبحّر یافته، گوشت و خونش به آن عجین شده باشد و شناختی عمیق نسبت به احادیث و آثار و سیرت و هدی پیامبر ﷺ، در مورد آنچه به آن امر می‌کرده، یا از آن نهی می‌کرده، یا از آن خبر می‌داده، یا به سوی آن فرا می‌خوانده، یا آنچه را دوست می‌داشته. یا آنچه را نمی‌پسندیده، و یا آنچه را برای امّت وضع و مقرّر می‌کرده است، به دست آورده باشد، و در این باب به قدری شناخت و معرفت کسب کرده باشد که گویی همانند یکی از یاران پیامبر ﷺ با ایشان معاشرت داشته است.

تنها چنین کسی با کمک شناختی که از احوال و هدی و سیرت و گفته‌های پیامبر ﷺ دارد، می‌تواند تشخیص دهد که چه گفته و کرده‌ای می‌تواند قول و فعل پیامبر باشد، و چه گفته و کرده‌ای نمی‌تواند قول و فعل ایشان باشد»[(٣)].

سپس امام ابن قیم (٤٤) قاعده در این باره ذکر کرده و با ذکر (٢٧٣) حدیث

---

(١)- این مطلب را خطیب بغدادی در «الکفایة»، ص ٦٠٥ آورده است.

(٢)- امام و علامه محمد بن ابی‌بکر بن ایوب بن سعد بن جریر زرعی، معروف به ابن قیّم جوزیة. یکی از پایه‌های اصلاح اسلامی و یکی از دانشمندان بزرگ که آثار زیادی از خود به یادگار گذاشته است از جمله: «اعلام الموقعین»، «زادالمعاد»، «هدایة الحیاری» وغیره. در سال ٦٩١هـ چشم به جهان گشود و در سال ٧٥١هـ دار فانی را وداع گفت. ر. ک «الوافی بالوفیات» (٢/ ٢٧٠-٢٧٢)، «جلاء العینین»، ص ٣٠، «الاعلام» (٢٨٠-٢٨١).

(٣)- «المنار المنیف»، ص ٤٤.

به عنوانِ مثال که بدون در نظر گرفتن سند و تنها بر اساس متن موضوع بودنِ آنها را به اثبات رسانده، قواعد مذکور را توضیح داده است. وی این قواعد و مثال‌ها را در کتاب «المنار المنیف» آورده است.

۳) شاه عبدالعزیز دهلوی می‌گوید، یکی دیگر از روش‌های آنها این است که:

کتاب‌های مملو از اهانت به صحابه ﷺ و مطالبی در ردّ اهل سنت جعل کرده آنها را به بزرگان اهل سنت نسبت می‌دهند. به طور مثال کتابی تحت عنوان «سر العالمین» را که پر از هذیان است به امام ابوحامد غزالی نسبت داده‌اند و در مقدمه‌ی آن گفته‌اند که او وصیت کرده است که: «این راز و امانت را حفظ کرده آن را افشا نکنند و هرآنچه در این کتاب آمده عقیده‌ی واقعی اوست، و آنچه در کتاب‌های دیگر آمده از روی مداهنت و تقیّه بوده است»[۱].

مشاهده شده است که برخی از نویسندگان معاصر شیعه مطالبی علیه اهل سنت ذکر و نقل می‌کنند و به همین کتاب ارجاع می‌دهند»[۲].

این کتاب چندین مرتبه‌ی دیگر از جمله در سال ۱۳۱٤هـ در بمبئی، در سال ۱۳۲٤هـ در قاهره و در سال ۱۳۲۷هـ در تهران به چاپ رسیده است[۳].

دکتر عبدالرحمن بدوی می‌گوید، سه نفر از خاورشناسان (گوارتسیهر، «بویج» و «مکرونالد»)[٤] نیز گفته‌اند، این کتاب جعلی است.

---

(۱)- «مختصر تحفه‌ی اثنا عشریه»، ص ۳۳ و «نقض عقاید شیعه»، ص ۲۵، (کتاب خطی) از سویدی.

(۲)- به طور مثال، فهرست منابع کتاب «کشف الاشتباه» از عبدالحسین رشتی که در سال ۱۳٦۸هـ در چاپ خانه‌ی نظامی تهران به چاپ رسیده است، ملاحظه شود.

(۳)- «مؤلفات غزالی»، عبدالرحمن بدوی، ص ۲۲۵.

(٤)- همان، ص ۲۷۱.

عبدالرحمن بدوی نیز همین نظر را درست می‌داند و برای اثبات آن چنین استناد می‌کند: «آنچه ثابت می‌کند که این کتاب قطعاً از غزالی نیست گفته‌ای است که در ص ۸۲ به وی نسبت داده‌اند و در آن می‌گوید: «معری در حالی که با یوسف بن علی شیخ الاسلام[۱] همراه بود و من جوانی بیش نبودم، شعری از اشعار خودش را برای من سرود». معری در سال ٤٤٨هـ وفات کرده است و غزالی در سال ٤٥٠هـ متولد شده است، پس چگونه ممکن است، وی اشعار خودش را برای غزالی بسراید»[۲].

این روش وضع و جعل بسیار خطرناک است. سویدی می‌گوید کتاب‌های زیادی به این طریق به اهل سنت نسبت داده شده است که جز کسانی که از سبک کلام اهل سنت آگاهی دارند، نمی‌توانند آنها را تشخیص دهند[۳].

شوکانی[٤] در کتابش «الفوائد المجموعه» بحثی را تحت عنوان «النسخ الموضوعه» طرح کرده پس از به پایان رساندن آن گفته است که اکثر این‌ها را روافض جعل کرده‌اند و نزد پیروانِ آنها وجود دارند[٥].

---

(۱)- عجیب است که امام ذهبی: نیز این کتاب را به ابوحامد غزالی نسبت داده است. «میزان الاعتدال»، ۱/ ۵۰۰، بیوگرافی حسن بن صباح اسماعیلی. پس یا امام ذهبی در نسبت دادنِ این کتاب به امام غزالی اشتباه کرده است و یا این که امام غزالی واقعاً کتابی تحت این عنوان داشته اما مفقود گردید و روافض کتابی با همان عنوان جعل کرده و آن را به غزالی نسبت داده‌اند.

(۲)- «مؤلفات الغزالی»، دکتر عبدالرحمن بدوی، ص ۲۷۱.

(۳)- «نقض عقاید شیعه»، ص ۲۵ خطی.

(٤)- محمد بن علی بن محمد بن عبدالله بن حسن شوکانی خولانی صنعانی. مفسّر، محدّث، فقیه، اصولی و مورخ. کتاب‌های «فتح القدیر»، «نیل الاوطار» و غیره از آثار وی هستند. به سال ۱۱۷۳هـ به دنیا آمد و به سال ۱۲۵۰هـ وفات یافت. ر. ک «البدر الطالع»، (۲/ ۲۱٤-۲۱۵)، «نیل الوطر»، ص ۲۹۷، «معجم المؤلفین»، (۱۱/ ۵۳).

(٥)- «الفوائد المجموعة»، ص ٤۲٥.

۳) یکی دیگر از روش‌های استدلالی آنها از منابع اهل سنت را صاحب مختصر الصواقع این گونه شرح می‌دهد:

«آنها مطالبی اهانت‌آمیز نسبت به صحابه و دال بر حقانیت مذهب تشیع و بطلان مذاهب دیگر، از برخی کتاب‌های منسوب به برخی از بزرگان اهل سنت نقل می‌کنند، در حالی که چنین کتاب‌هایی اصلاً وجود خارجی ندارد»[۱].

یا آنها مطالبی اهانت‌آمیز نسبت به صحابه از کتاب‌های بسیار کمیاب بزرگان اهل سنت نقل می‌کنند، در حالی که در آن کتاب‌ها اثری از این گونه مطالب دیده نمی‌شود. اردبیلی در «کشف الغمّه» حلّی در الفین، ابن طاوس و غیره بیشتر از این روش استفاده کرده‌اند[۲].

این‌ها مطالبی بودند که در کتاب مختصر الصواقع آمده‌اند، کتاب‌هایی را که ذکر شدند من نتوانستم بیابم، امّا کتاب‌های دیگری را که نویسندگان آن‌ها از این روش استفاده کرده‌اند یافته‌ام که از میان آنها کتاب «غایه المرام فی حجه الخصام عن طریق الخاص والعام» اثر هاشم بن سلیمان بن اسماعیل بحرانی (۱۱۰۷ و یا ۱۱۰۹م) بیشتر شایسته‌ی این وصف است.

کتاب مذکور کتابی است ضخیم که نویسنده در چندین بخش آن را تنظیم کرده است و هر بخش باب‌های زیادی و هر باب احادیث زیادی را از طریق اهل سنت که نویسنده آنها را عامّه می‌نامد و از طریق شیعه که نویسنده آنها را خاصّه می‌نامد، در برگرفته است. به ظاهر منظور وی از خاصّه همان شیعه‌ی امامیه است چراکه آن گونه که از مطالب کتاب بر می‌آید، نویسنده یک شیعه اثناعشری است.

---

(۱)- «مختصر الصواقع»، ص ۵۱ کتاب خطی.

(۲)- سویدی «نقض عقاید شیعه»، ص ۲۵ کتاب خطی.

به هر حال مهم این است که بسیاری از احادیثی که در این کتاب به اهل سنت نسبت داده شده است در کتاب‌ها و منابع معتبر آنها اثری از آن احادیث دیده نمی‌شود.

استاد موسی جارالله [به حق] می‌گوید که این کتاب یک ننگ برای شیعه‌ی امامیه به حساب می‌آید[۱].

امّا متأسفانه برخی از مراجع فعلی شیعه باز هم به این کتاب افتخار کرده[۲] از مطالب مندرج در آن علیه اهل سنت استفاده می‌کنند[۳]، در حالی که کذب بودنِ مطالب آن حتّی از طلبه‌های کم‌سن و سال پنهان نمی‌ماند.

من در صدد ذکر همه‌ی احادیث دروغین آن نیستم چراکه بی‌حد و حساب‌اند، امّا برخی از احادیثی را که در ابواب مربوط به احادیث روایت شده از – طریق و به قول نویسنده – عامّه آمده به عنوان برخی نمونه‌ی خروار ذکر خواهم کرد تا خوانندگان بدانند که کذب و افترا علیه منابع اهل سنت را به کجا رسانده‌اند[٤].

باب چهل و ششم درباره‌ی احادیث روایت شده از طریق عامّه، مبنی بر این که امامان دوازده‌گانه از ارکان‌اند و خداوند متعال اعمال بندگان را بدون ولایت آنها نمی‌پذیرد. این باب مشتمل بر شانزده حدیث است. باب بیست و چهارم درباره‌ی احادیث روایت شده از طریق عامّه، مبنی بر این که امامان پس از رسول خدا ﷺ دوازده نفرند و تمام آنها اجمالاً و تفصیلاً به وسیله‌ی نص

(۱)– بیوگرای وی در مبحث «تلاش‌های تقریب» خواهد آمد.

(۲)– الوشیعه، صفحه: (م ط).

(۳)– الشیعه بین الحقایق والأوهام»، ص ۱۲٤ اثر محسن الامین.

(٤)– ر. ک به طور مثال به «المراجعات ص ٦۷ پانوشت ۱ از عبدالحسین موسوی.

تعیین شده‌اند و عبارتند از علی و یازده نفر دیگر وی که اصطلاحاً امامان دوازده‌گانه نامیده می‌شوند. در این باب پنجاه و هشت حدیث وجود دارد.

باب اول درباره‌ی احادیث روایت شده از طریق عامّه مبنی بر این که اگر اشباح (به همین عبارت) پنجگانه، محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین نمی‌بودند، خدای عز وجل نه آدم را می‌آفرید و نه جهنم، و نه عرش، کرسی، آسمان، زمین، فرشتگان، انسانها و جن‌ها را می‌آفرید، و این که محمد و امیرالمؤمنین علی از یک نور آفریده شده‌اند و فرشتگان از نور چهره‌ی علی آفریده شده‌اند، در این باب نوزده حدیث وجود دارد.

باب یازدهم درباره‌ی احادیث روایت شده از طریق عامّه مبنی بر این که رسول خدا ﷺ و امامان دوازده‌گانه حجت خدا بر خلق وی هستند. در این باب نه حدیث وجود دارد[۱].

به این ترتیب سلسله‌ی کذب و توطئه‌ی افترا و تزویر باز هم طی باب‌هایی که به چهارصد و پنجاه باب می‌رسند و مملو از کذب، عقبان و ننگ و رسوایی هستند ادامه پیدا می‌کند. اگر کسی برای تحقیق و بررسی این کتاب و امثال آن وقت صرف می‌کرد، صفحات سیاه مملو از ننگ و عار بسیاری که باعث برملا شدن چهره‌ی واقعی «سبایی»هایی می‌شد که در به انحراف کشاندنِ شیعیان واقعی اهل بیت به سوی «رفض» و «غلو» و دور کردنِ آنها از حوزه‌ی جماعت و تلاش در جهت ایجاد تفرقه میان امت و برهم زدنِ وحدت آن، نقش اصلی را داشته‌اند، استخراج می‌کرد.

به نظر من این گونه کتاب‌ها محصول یک توطئه برنامه‌ریزی شده از سوی برخی از علما و مشایخ سوء که مدعی پیروی از اهل بیت‌اند، امّا بوی از آن

---

(۱)- فهرست کتاب مذکور مورد ملاحظه قرار گیرد.

نبرده‌اند و از تشیع به عنوان ابزاری برای هدم اسلام استفاده می‌کنند به حساب می‌آید. هدف از این توطئه جلوگیری از روی آوردنِ پیروانشان به مذهب اهل سنت و جستجوی حقیقت در آن است، چون «پیروانِ فریب خورده‌ی آنها» فکر می‌کنند اهل سنت و شیعه تفاوتی با هم ندارند و اسلام همین است چراکه فریقین نسبت به آن اتفاق دارند.

ابن تیمیّه: می‌گوید: «همین وهم و تصور و پندار نادرست، یکی از عوامل روی آوردنِ زنادقه به الحاد بود، چراکه آنان باطلی را که بر آن بودند عین اسلام پنداشته در نتیجه در اصل اسلام دچار شک و تردید شده بودند».

هدف مؤلف کتاب فوق اثبات این امر است که عقایدی که شیعیان برخلاف جمهور مسلمانان اختیار کرده‌اند، کتابهای فریقین بر آنها اتفاق دارند. به طور مثال وی به هنگام تعلیق بر برخی احادیث به دروغ نسبت داده شده به اهل سنت می‌گوید: «برادر خواننده! به احادیثی که مخالفان نواصب ما روایت می‌کنند نیک بنگر که چگونه عین مذهب امامیه در آنها آمده و گویای این است که مخالفانِ عامّه‌ی ما علی‌رغم علم و معرفت به صحّت اعتقادات امامیه‌ی اثنا عشریه گمراهی آشکار و زیان عظیم را برگزیده‌اند»[1].

پیداست که آنان جز با سوار شدن بر مرکب «کذب» به این هدف نخواهند رسید. به نظر من خوانندگان خردمند و منصف این گونه کتاب‌ها به عکس

---

(١)- «غاية المرام»، ص ٣٦.

علمای معاصر آن‌ها - همان گونه که خواهد آمد - می‌گویند: «بین ما و اهل سنت هیچ اختلافی جز در فروع وجود ندارد، این گفته‌ی آن‌ها ناشی از همان «وهم»ی است که کتاب‌های آن‌ها پدید آورده و برخی از ساده‌لوحان اهل سنت آن را باور کرده هر جا تکرارش می‌کنند، غافل از آن که در ورای این شعار چه نیرنگی نهفته است.

نتیجه‌ای که نویسندگان در پی آن بوده‌اند خواهند رسید، چراکه زمانی که آنان با انبوه احادیث و روایاتی که نویسندگان این گونه کتاب‌ها ادعا می‌کنند از منابع اهل سنت آنها را نقل کرده‌اند، مواجه شوند و بخواهند به جستجوی آنها در منابع اهل سنت بپردازند و آن گاه آنها را در منابع معتبر اهل سنت نیابند، در همه‌ی گفته‌های این آقایان شک خواهند کرد.

گمان نمی‌کنم هیچ عاقلی به این طریق دچار فریب شود، مگر کسی که خدا در اثر تعصب و پیروی از هواهای نفسانی بینایی درونی‌اش را سلب کرده باشد و ما نیز اگر افتخار برخی از مراجع و مجتهدان معاصر شیعه به این کتاب نمی‌بود، هیچ اعتنایی به آن نمی‌کردیم[۱].

عبدالحسین امینی نجفی از علمای معاصر شیعه که وی را «الحبر العلم، الحجه، والمجاهد» می‌نامند کتابی به نام «الغدیر» در یازده جلد نوشته است. بسیاری از آیات عظام و مجتهدان معاصر شیعه همچون محسن حکیم[۲]، عبدالحسین شرف الدّین موسوی[۳]، سیدحسن موسوی[٤] به تعریف و تمجید این کتاب پرداخته‌اند.

این کتاب تا حدّ زیادی مشابه کتاب سابق الذکر است. امینی در این کتاب احادیث منکری را که رایحه‌ی کذب از آنها بر می‌آید نقل کرده، آنها را اصل قرار می‌دهد و در پرتوی آنها علمای امت را تخطئه می‌کند. ابن کثیر به گفته‌ی

---

(۱)- اگر خوانندگان بخواهند احادیثی را که وی آن‌ها رابه زعم خود از منابع اهل سنت نقل می‌کند، رؤیت کنند، به پیوست «اسناد و نصوص» مراجعه کنند.

(۲)- تقریظ وی در جلد ۷، ص ز ملاحظه شود.

(۳)- تقریظ وی در جلد ۷، ص هـ و . ملاحظه شود.

(٤)- تقریظ وی در جلد ۹، ص ب ملاحظه شود.

وی کلمات را جابه‌جا می‌کند و راویان را بدون دلیل تضعیف می‌کند[١].

درباره امام طبری می‌گوید: «وی در تفسیرش به تحریف احادیث پرداخته است»[٢].

درباره‌ی امام بخاری می‌گوید: «وی برای حفظ جایگاه عمر دنباله‌ی احادیث را ذکر نمی‌کند»[٣]. (منظور وی حدیثی است متضمن طعن بر عمر که این رافضی آن را آورده است).

درباره‌ی امام بیهقی می‌گوید: «وی حدیث را به صورت تحریف شده ذکر کرده است».[٤]

درباره‌ی بغوی می‌گوید: «این حدیث را بغوی در مصابیح آورده، امّا اول حدیث را حذف کرده است»[٥].

درباره‌ی ذهبی می‌گوید: «این حدیث را ذهبی در تذکره‌ی خود ... به صورت تحریف شده آورده است»[٦].

سپس بر امام بخاری: که دروغ‌های وی را کشف کرده است – حکم صادر کرده می‌گوید: «در بخاری احادیث زیادی وجود دارد که بازیچه‌ی تحریف وی قرار گرفته‌اند»[٧].

آری، این است ارزش فرزانگان امت نزد این جنایتکار و امثال وی، چراکه

---

(١)- ر. ک «الغدیر»، (١/ ٢٠٩).

(٢)- «منبع سابق»، (١/ ٢٠٧).

(٣)- «منبع سابق»، (٦/ ٨٤).

(٤)- «منبع سابق»، (٦/ ٨٤).

(٥)- «منبع سابق»، (٦/ ٨٤).

(٦)- «منبع سابق»، (٦/ ٨٤).

(٧)- «منبع سابق»، (٦/ ١٠١).

نادانان روافضی را در اکاذیب و تحریف‌هایشان همراهی نکرده‌اند. این بود «مثالی معاصر»[۱] که تنها به اشاره به آن بسنده کردیم و مجال برای بسط بیشتر این بحث فراهم نیست.

۵) یکی دیگر از روش‌های آنها.

این است که «به نصّی متداول و مشهور چیزی را که اصلی ندارد می‌افزایند، همان گونه که به نص استخلاف علی بر مدینه به هنگام غزوه‌ی تبوک افزوده‌ی موضوعی را الحاق کرده‌اند و آن عبارت است از: «شایسته نیست من از مدینه بیرون روم، مگر این که تو جانشین من بر مدینه باشی»[۲].

این افزوده علاوه بر این که کذبی است که به رسول خدا ﷺ نسبت داده شده است، ساخته و پرداخته‌ی کسی است که دانش نداشته و در وضع حدیث از مهارتی برخوردار نبوده است. چراکه پیامبر ﷺ بارها از مدینه بیرون رفته در حالی که جانشین وی بر مدینه غیر علی بوده است. در سفرهای عمره و صلح حدیبیه، غزوه‌ی خیبر، فتح مکه، غزوه‌ی حنین و طایف، حجه الوداع، غزوه‌ی بدر و غیره علی رضی الله عنه همراه و هم‌رکاب رسول خدا ﷺ بوده است و

---

(۱)- نویسنده جلد هفتم کتابش را با تقریظ یکی از کافران که حمله‌ی همه جانبه‌ی مؤلف را علیه صحابه به ویـژه خلیفه‌ی راشد عمر رضی الله عنه تحسین و تأیید می‌کند، آغاز کرده است. نویسنده بـا تعریـف و تمجیـد از وی بـا تقـریظ و مقدمه، او کتابش را چنین مذین می‌کند. به ما از سوی محقق ژرف‌نگر مسـیحیان قاضـی آزاده و شـاعر ارجمنـد، استاد بولس سلام نامه‌ای رسیده است... .

بولس نیز می‌گوید: «شما با درج نامه‌ی من در مقدمه‌ی کتابتان به مـن افتخـار دادیـد، مـن بـه مطالعـه‌ی نوشـته‌هـای ارزشمند شما نایل آمدم و احساسم این است که مرواریدهای بحار در غدیر شما گرد آمده‌اند و به ویژه آن چه درباره‌ی خلیفه‌ی دوم نوشته‌اید نظرم را جلب کرد، ماشاءالله حجتتان چقدر قوی است». «الغدیر»، ج ۷، ص ح!!!.

(۲)- «منهاج الکرامة»، ص ۱۲۳ از ابن مطهر حلّی، چاپ شده همراه با «منهاج السنّه»، جلد ۱، تحقیق از محمـد رشاد سالم.

دیگران جانشین ایشان بر مدینه بوده‌اند و این قضیه با سندهای صحیح روایت شده است و تمام حدیث شناسان بر آن اتفاق دارند[١]. مثال‌های زیادی از این دست وجود دارد.

یکی دیگر از شگردهایشان این است که حدیثی را با همه‌ی طُرق و الفاظ آن از کتاب‌های اهل سنت نقل می‌کنند و در آخر محدثان را که آن حدیث را تخریج و روایت کرده‌اند ذکر می‌کنند. بدون آن که تعیین کنند هر محدثی با چه الفاظ و کلماتی آن حدیث را تخریج کرده است تا به خواننده چنین وانمود کنند که نص نقل شده از کتاب‌های اهل سنت، با تمام طرق و الفاظی که آنها ذکر کرده‌اند نزد هر محدثی از محدثان اهل سنت وجود دارد و به دلیل اتفاق تمام محدثان اهل سنت بر روایت آن، با همه‌ی این طرق و الفاظ صحیح است.

کتاب «حدیث ثقلین» که دارالتقریب قاهره آن را به چاپ و نشر رسانده و از روش فوق[٢] استفاده کرده است. مثال خوبی در این زمینه به شمار می‌رود. در این کتاب احادیث با همه‌ی طرق و روایات ذکر شده‌اند و در آخر محدثان که آن را تخریج کرده‌اند بدون تعیین الفاظ و طرق هر محدّث، ذکر گردیده‌اند.

در حالی که تمام طرق این حدیث صحیح نیستند[٣].

---

(١)- «منهاج السنّه»، (٣/ ٩٠٨) «منبع سابق» (٣/ ١٦) و (٤/ ٩٤).

(٢)- «حدیث ثقلین» از محمد قوام الدّین قمی. چاپ دارالتقریب بین المذاهب.

(٣)- این حدیث در صحیح مسلم به نقل از زید بن ارقمﷺ بدین شرح آمده است: امّا بعد: «ألا أيها النّاس إنما أنا بشر يوشک أن يأتي رسول ربي فأجيب وإني تارک فيكم ثقلين أولهما كتاب الله فيه الهدى والنّور فخذوا بكتاب الله واستمسكوا به فحث على كتاب الله ورغب فيه ثم قال: «وأهل بيتي، أذكركم الله في أهل بيتي، أذكركم الله في أهل بيتي، أذكركم الله في أهل بيتي». «امّا بعد، آگاه باشید ای مردم که من یک انسانم و ممکن است فرستاده‌ی خدا به زودی بیاید و من فراخوانِ وی را اجابت کنم. بنابراین من دو چیز بسیار مهم و گران قدر را در میانتان باقی می‌گذارم که نسختین آن‌ها کتاب خدا است که در آن نور و هدایت است. پس از کتاب الله پیروی کرده به =

۶) صاحب تحفه یکی دیگر از روش‌ها و شگردهایشان را این گونــه شرح می‌دهد.

آنها با نام بردن از برخی از عالمان معتزله و زیدیه و غیره امثال زمخشری، نویسنده کشاف که یک معتزلی تفضیلی است و اخطب خوارزمی که یک زیدی افراطی است و ابن قتیبه نویسنده‌ی «المعارف» که یک رافضی متعصب و افراطی است و ابن ابی‌الحدید شارح «نهج البلاغه» که بنا به قولی از غلات و بنا به قولی دیگر از معتزله است و هشام کلبی که از غلات و افراطیان است و همچنین مسعودی نویسنده‌ی «مروج الذّهب» و ابوالفرج اصفهانی نویسنده‌ی کتاب «الاغانی» و غیره، آنها را عالمان متعصب و افراطی سنی معرفی کرده، از نوشته‌ها و گفته‌هایشان در جهت ردّ مذهب اهل سنت، و تأیید مذهب شیعه اثناعشریه، و ترویج عقاید فاسد خویش و الزام اهل سنت به اقوال آنان – علی رغم معلوم الحال بودنِ این افراد – استفاده می‌کنند[۱].

همچنین آنها از نوشته و اقوال برخی از صوفیان که گرچه رسماً پیرو یکی از مذاهب فقهی چهارگانه‌ی اهل سنت به حساب می‌آیند، امّا در اعتقاد از مسلک روافض پیروی می‌کنند، علیه اهل سنت استفاده می‌کنند (برخی از افراد منتسب

= آن چنگ زنید. راوی می‌گوید پیامبر خدا ﷺ مردم را درباره‌ی کتاب خدا تشویق و ترغیب کرد و سپس فرمود: «اهل بیت من، من درباره‌ی اهل بیتم خدا را به شما یادآوری می‌کنم، من درباره‌ی اهل بیتم خدا را به شما یادآوری می‌کنم، من درباره‌ی اهل بیتم خدا را به شما یادآوری می‌کنم». این حدیث را مسلم در فضایل اصحاب پیامبر، باب فضایل علی رضی الله عنه روایت کرده است (۷/ ۱۲۲-۱۲۳) این روایت مسلم است و ابن تیمیه به استدلال رافضه از این حدیث و سایر روایات ضعیف دیگر که از طریق جمهور روایت شده پاسخ داده است. ر. ک «منهاج السنّه» (٤/ ١٠٤) «المنتفی»، ٤٧٥.

(۱)- «مختصر تحفه»، ص ۳۳.

به یکی از مذاهب چهارگانه‌ی اهل سنت در باطن رافضی‌اند)[۱] به طور مثال از «سلیمان حنفی نقشبندی» که این حدیث مسلم را که «این امر به پایان نمی‌رسد مادامی که دوازده خلیفه که تمام آنان از قریش‌اند، نیامده باشند»[۲] به امامان دوازده‌گانه تأویل می‌کند.

آقای «محمد حسین الزین شیعی» نیز در کتاب خویش «الشیعه فی التاریخ» جهت تأیید مذهب و اعتقاد خویش از گفته‌ی این سنّی حنفی استفاده می‌کند[۳].

اما واقعیت این است که همان گونه که دکتر مصطفی کامل شیبی (از عالمان شیعه) اعتراف می‌کند و اهل سنت دخالت و نقشی در این تأیید و توثیق ندارند، بلکه صوفیان تشیع که نقشبندی نیز از آنهاست، چنین اظهار نظر کرده‌اند[٤].

۷) یکی دیگر از روش‌هایشان را صاحب تحفه این گونه شرح می‌دهد.

آنها کتاب‌هایی درباره‌ی فضایل خلفای چهارگانه می‌نویسند و احادیث صحیحی از طریق اهل سنت که بیانگر فضایل و مناقب آنهاست در آن می‌گنجانند، امّا در قسمت فضایل علی احادیثی به نقل از کتاب‌هایشان و یا وضع‌کرده می‌آورند که متضمن عیب‌جویی و ایراد از خلفای سه‌گانه است. زمانی که خواننده فضایل خلفای سه‌گانه را می‌خواند، فکر می‌کند که نویسنده سنی‌ای صحیح العقیده است و با دیدن احادیث و روایات اهانت‌آمیز به خلفای سه‌گانه فکر می‌کند که در کتاب‌های اهل سنت نیز چنین روایاتی وجود دارد[٥].

---

(۱)- «منهاج السنة» (۲/ ۱۷۹) چاپ خانه‌ی امیدیه.

(۲)- «صحیح مسلم»، کتاب الامارة، باب الناس تبع قریش والخلافة فی قریش ٦/ ۳.

(۳)- «الشیعه فی التاریخ»، ص ۱۱۸.

(٤)- «الصّلة بین التصوف والتشیع»، ص ۱۱۰.

(٥)- ر. ک. «تحفه‌ی اثنا عشریه»، ص ٤٦ (خطی).

۸) یکی دیگر از روش‌های رایج‌شان این است که.

آنها آنچه را از آن استدلال می‌کنند از کتاب‌هایی که در برگیرنده‌ی احادیث ضعیف و موضوع‌اند نقل می‌کنند و ادعا می‌کنند که آنها را از منابع معتبر اهل سنت نقل کرده‌اند و حتی گاهی درباره‌ی حدیثی موضوع می‌گویند که همه‌ی منابع اهل سنت بر آن اتفاق دارند، در حالی که واقعیت غیر از آن است.

بهترین مثال در این باره کتاب «منهاج الکرامه» ابن مطهر حلّی است که در کتابش ادعا می‌کند که تنها از کتاب‌های معتبر و آن هم تنها احادیث صحیح آنها را نقل می‌کند.

وی می‌گوید: «ما در این جا بخش اندکی از آنچه را نزد آنان صحیح است و در کتاب‌های معتبرشان آمده است نقل می‌کنیم»[۱].

امّا علی رغم این ادعا، احادیث موضوع زیادی را و از کتاب‌های غیرمعتبر نقل می‌کند. مثلاً از «تفسیر ثعلبی»[۲] و از «حلیه‌ی ابی‌نعیم»[۳] و از«مرویات اخطب خوارزم»[٤] و «صاحب فردوس»[٥] و «فقیه مغازلی شافعی»[٦] و غیره حدیث نقل می‌کند.

از «حلیه‌ی ابی‌نعیم» و امثال آن احادیث موضوعی نقل می‌کند و ادعا می‌کند (تمام مفسران بر آن اجماع کرده‌اند)[۷].

---

(۱)- «منهاج الکرامة»، ص ۱۱۹ چاپ شده همراه کتاب «منهاج السنه» تحقیق از دکتر رشاد سالم.

(۲)- ر. ک «منهاج الکرامة»، در صفحات ۱٤۹، ۱٥۸، ۱٦۱-۱٦۲.

(۳)- منبع سابق در صفحات ۱٥۰، ۱٥٥، ۱٥٦، ۱٥۷، ۱٦۰، ۱٦۱، ۱٦۳، ۱٦٤، ۱٦٥.

(٤)- منبع سابق در صفحات ۱۷۳-۱۲٤۰

(٥)- «منهاج الکرامة» در بیش از یک جا صفحات ۱٥٥-۱٦٦.

(٦)- ر. ک «منهاج الکرامة»، در بیش از یک جا. صفحات ۱٥٤-۱٥٥.

(۷)- به طور مثال، ملاحظه شود که در تفسیر «صالح المؤمنین» در آیه‌ی مبارکه‌ی: ﴿وَإِن تَظَٰهَرَا عَلَيۡهِ فَإِنَّ ٱللَّهَ هُوَ مَوۡلَىٰهُ وَجِبۡرِيلُ وَصَٰلِحُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ﴾ که مراد از آن «علی» است و نوشته است که «مفسران اجماع کرده‌اند که صالح =

اخبار و روایات ضعیف و یا موضوعی را به برخی از کتاب‌های سنن و یا مسانید نسبت می‌دهد و ادعا می‌کند که جمهور محدثان بر صحت آن اتفاق‌نظر دارند و حتّی گاهی احادیث و روایاتی را به آنها نسبت می‌دهد که به هیچ وجه در آنها نیامده و این شیوه‌ی مرسوم روافضی است[۱]. شیخ الاسلام ابن تیمیّه در کتاب ارزشمندش به ویژه در جلد آخر آن پرده از چهره‌ی این تزویر برداشته است و لیستی از کتاب‌های اهل سنت که روافضی و امثالشان از آن حدیث نقل می‌کنند، ارایه کرده است[۲].

= المؤمنین علی است» سپس در تفسیر آن روایتی که آنرا به ابی‌نعیم نسبت داده آورده است. ابن تیمیّه این مطلب را در (٤/ ۷۹) منهاج السنه مورد نقد قرار داده، ادعای اجماع را تکذیب کرده و بیان کرده است که این روایت موضوع است.

(۱)- ابن تیمیّه می‌گوید، من بسیاری از احادیث و روایاتی را که اینان - یعنی شیوخ روافضی که ابن تیمیّه بر کتاب های آنان مطلع شده است - به مسند و صحیحین و غیره نسبت داده‌اند، نادرست یافته‌ام و حقیقت نداشته‌اند. «منهاج السنّة» (٤/ ۲۷).

(۲)- به طور مثال به نمونه‌های ذیل توجه کنید.

ابن تیمیّه درباره‌ی ثعلبی می‌گوید: «جمهور علما اتفاق نظر دارند که روایات ثعلبی و امثال وی، مادامی که صحت آن‌ها از طریق دیگر ثابت نشده باشد، قابل استدلال نیستند». «منهاج السنّة» (٤/ ۲۵)، ابن تیمیّه از ثعلبی و تفسیرش بارها سخن گفته است. ر. ک «منهاج السنّة» (٤ / صفحات ۱۸، ۲۸، ۳۱، ٤٦، ٤۸، ۸۳، ۸٤، ۹۵، ۱۰۵ و غیره) وی می‌گوید: «اگر حدیثی در برخی تفاسیر که احادیث صحیح و ضعیف را با هم می‌آورند، مثل ثعلبی، واحدی، بغوی و حتّی ابن جریر و ابن ابی‌حاتم آمده باشد، نمی‌تواند دلیلی بر اتفاق اهل علم بر صحت آن قلمداد شود. «منهاج السنّة» (٤/ ۸۰) وی می‌گوید: «آن چه را ابونعیم در حلیه، یا در فضایل خلفا و یا نقاش و ثعلبی و واحدی و امثال اینان در تفسیر روایت می‌کنند، حدیث‌شناسان اتفاق‌نظر دارند که در مرویات آن‌ها احادیث موضوع و دروغینی وجود دارد. «منبع سابق» (٤/ ۱۰) درباره‌ی ابن المغازلی واسطی می‌گوید: «... این در کتابش احادیث موضوع زیادی را گردآوری کرده که کذب بودنِ آن‌ها بر کسانی که اندک شناختی از حدیث داشته باشند مخفی نخواهد ماند» (۳/ ٤-۵). =

بدون تردید مرجع در پالایش و تحقیق احادیث امانت داران حدیث رسول خدا ﷺ هستند، همان گونه که مرجع در نحو، ارباب نحو، در قرائت‌ها ماهران علم قرائت، در لغت، امامان لغت، در طب علما و دانشمندان علم طب هستند. هر فن و رشته‌ای از خودش مردانی دارد. علمای حدیث بیش از هر کس به دنبال راستی و حق بوده‌اند، پس هر حدیثی که آنان بر صحتش اتفاق داشته باشند، حق است و هر آنچه آنان بر بی‌اعتبار و بی‌ارزش بودنش اجماع کرده باشند، بی‌اعتبار است.

و هر آنچه آنان در آن اختلاف نظر داشته باشند، بایستی بی‌طرفانه و عادلانه

= ابن تیمیّه می‌گوید: «در کتاب فردوسی کـه دیلمـی آن را نوشـته اسـت احادیـث موضـوع زیـادی وجـود دارد» (٤/ ٣٨). درباره‌ی رزین بن معاویه و کتابش «التجریر الصحاح الستة» می‌گویـد: «رزیـن در کتـابش چیزهـایی ذکر کرده است که در صحاح نیستند» (٤/ ٤٣).

درباره‌ی زیادات قطیعی بر مسند احمد می‌گوید: «در زیادات قطیعی احادیث موضوع و دروغین وجـود دارد کـه بر کذب و موضوع بودنِ آن‌ها اهل علم اتفاق دارند» (٤/ ٧٥).

همچنین می‌گوید: «روایت ابن خالویه دالّ بر این نیست که آن حدیث به اتفاق اهل علم صحیح اسـت، همچنـین روایت اخطب خوارزم، چراکه در روایات وی احادیث دروغینی وجود دارد که به اتفاق اهـل علـم از احادیـث موضوع بدترند» (٤/ ١٠٦).

و می‌گوید: «نسایی در فضایل و ویژگی‌های علی چندین حدیث ضـعیف آورده اسـت ... ترمـذی در جـامعش احادیث زیادی در فضیلت علی روایت کرده است که بسیاری از آن‌ها ضعیف‌اند... نویسندگان سـیرت هماننـد ابن اسحاق و غیره درباره‌ی فضایل علی مطالـب ضـعیفی ذکـر مـی‌کننـد» (٤/ ٤٨). و مـی‌گویـد: و برخـی از نویسندگان قصدشان این بوده است که هر آن چه را دربـاره‌ی آن بـاب و موضـوع وجـود دارد، بـدون در نظـر گرفتنِ صحیح و غیر صحیح گردآوری کنند، همان گونه که ابونعیم در فضایل خلفا و کسانِ دیگری کـه در بـاب فضایل و مناقب کتاب نوشته‌اند کرده‌اند و همان گونه که ابوالفتح بن ابی‌الفوارس و ابوعلی اهـوازی و دیگـران در باب فضایل معاویه کرده‌اند ومثل آن چه نسایی در فضایل علـی گـردآوری کـرده اسـت و یـا ابوالقاسـم بـن عساکر در فضایل علی و غیره گردآوری کرده است (٤/ ٨٤).

مورد بررسی و داوری قرار گیرد. به هر حال در این زمینه باید به آنان اعتماد کرد. عالم حدیث بر علمایی همچون مالک، شعبه، اوزاعی، لیث، هر دو سفیان، هر دو حماد، ابن مبارک، یحیی القطان، عبدالرحمن بن مهدی، وکیع، ابن علیه، شافعی، عبدالرّزاق فریابی، ابی‌نعیم، قعنبی، حمیدی، ابوعبید، ابن المدینی، احمد، اسحاق، ابن معین، ابوبکر بن ابی‌شیبه، ذهلی، بخاری، ابوزرعه، ابوحاتم، ابوداود، مسلم، موسی بن هارون، نسایی، ابن خزیمه، ابواحمد بن عدی، ابن حبان، دارقطنی و امثال این کسان که هم به حدیث و رجال آن، و هم به جرح و تعدیل علم دارند، اطلاق می‌شود»[1].

به این دلیل است که ما می‌گوییم به احادیث و اقوالی که روافض ادعا می‌کنند از کتاب‌های اهل سنّت آنها را نقل کرده‌اند، مادامی که صحّت این ادعا ثابت نشده است و متخصصان صحّت آن حدیث را تأیید نکرده‌اند، نباید اعتماد کرد.

(۱)- المنتقی»، ص ٤٢٧.

فصل سوم

مختصری از مهم‌ترین عقایدی که شیعیان در آن‌ها با اهل سنت اختلاف دارند

ما در این فصل تنها به ذکر مهم‌ترین عقایدی که شیعیان در آن‌ها با اهل سنت اختلاف دارند و آن گونه که در کتاب‌های اهل سنت آمده است، اکتفا می‌کنیم.

امّا سخن گفتن از اعتقادات اهل سنت به صورت فراگیر – به نظر من – در این جا نیازی به آن نیست، چراکه سخن گفتن فراگیر از اعتقادات ولو به صورت مختصر، ما را از روال طبیعی بحث خارج خواهد کرد و علاوه بر این کتاب‌های فراوانی وجود دارد که به صورت اختصاصی به این موضوع پرداخته‌اند. بنابراین، بحث ما تنها مسایل زیر را در برخواهد گرفت.

۱) حفظ کردنِ خداوند متعال کتابِ عظیمش را.

اهل سنت و تمام مسلمانان بر این امر اجماع کرده‌اند که کتاب خدا از هر گونه تحریف و افزایش و کاهش در امان است، چراکه حفاظتِ آن را خود خدا به عهده گرفته است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ﴾ (الحجر: ۹). «ما قرآن را نازل کردیم؛ و ما بطور قطع نگهدار آنیم».

در کتاب‌های معتبر اهل سنت حتّی یک روایت صحیح که بر خلاف این باشد، وجود ندارد.

مفسران اهل سنت در ذیل آیه‌ی ﴿ إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ﴾ نوشته‌اند که قرآن از هر گونه تغییر، تبدیل و تحریفی محفوظ است[۱].

---

(۱)- ر. ک «جامع الاحکام القرآن» از قرطبی (۱۰/ ٦٥) «مدارک التنزیل» از نسخی (۲/ ۱۷۹)، «تفسیر الخازن» (٤/ ٤٧)، «تفسیر ابن کثیر» (۲/ ٥۹۲)، «انوارالتنزیل» (۱/ ٥۳۸) وروح المعانی، از آلوسی (۱٤/ ۱٦)، «فتح البیان» (٥/ ۱٦۸-۱٦۹) از صدیق حسن خان، «اضواء البیان»، از شنقیطی (۳/ ۱۲۰).

علمای بزرگ اهل سنت تصریح کرده‌اند هرکس که معتقد به غیر محفوظ بودنِ قرآن باشد، از دین اسلام خارج می‌شود.

این اعتقاد نزد اهل سنت به قدری مشهور و متواتر است که نیازی به اقامه‌ی ادلّه بر آن نیست، بلکه باید گفت این عقیده نزد تمام مسلمانان از متواترات است. قاضی عیاض[(١)]: می‌گوید: «مسلمانان اجماع کرده‌اند که قرآنی که در تمام نقاط جهان تلاوت می‌شود و در مصحف‌هایی که در دست مسلمانان است نوشته شده و عبارت است از اوّل ﴿ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ﴾ تا آخر ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلنَّاسِ﴾ کلام خدا و وحی وی است که بر پیامبرش نازل شده و هر آنچه در آن آمده حق است و هر کس حرفی از آن را به حرفی دیگر تبدیل کند، یا حرفی از آن بکاهد و یا حرفی به جز آنچه بر قرآن بودنِ آن اجماع شده است بر آن بیفزاید و تمام مسلمانان اتفاق‌نظر داشته باشند که حرف افزوده شده از قرآن نیست، و تمام این کارها را از روی عمد انجام دهد، کافر خواهد شد»[(٢)].

قاضی عیاض به نقل از ابی‌عثمان حداد می‌گوید که: «تمام کسانی که معتقد به توحیدند، اتفاق دارند که انکار حتّی یک حرف از قرآن کفر است»[(٣)].

ابن قدامه[(٤)] می‌گوید: «تمام مسلمانان اتفاق دارند که هرکس که سوره، آیه،

---

(١)- ابوالفضل عیاض بن موسی بن عمرو یحصبیِ سبتی. عالم مغرب و امام اهل حدیث در عصر خویش کتاب‌های «الشّفاء»، «مشارق الأنوار»، «الالماع» و غیره از آثار وی هستند. سال ٤٧٦هـ چشم در جهان گشود و در سال ٥٤٤هـ در مراکش چشم از جهان فرو بست. ر. ک «بغیة الملتمس»، ص ٤٣٧ از «الضبی» و «تاریخ قضاة اندلس»، ص ١٠١ از نباهی.

(٢)- «الشفاء»، (٢/ ٣٠٤-٣٠٥).

(٣)- «منبع سابق».

(٤)- ابومحمد موفق الدین عبدالله بن احمد بن محمد بن قدامة مقدسی سپس دمشقی از امامانِ بزرگ اهل سنت و از فقیهانِ امت. وی آثار زیادی دارد از جمله: «المغنی»، «فضایل صحابه»، «القدر» و غیره. وی در سال ٥٤١هـ =

کلمه و یا حرفی متفق علیه از قرآن را انکار کند، کافر است»[۱].

بغدادی می‌گوید: «اهل سنت آن عدّه از رافضه را که ادّعا می‌کنند امروزه دیگر قرآن حجت نیست. چراکه صحابه بخشی از آن را تغییر داده، بخشی دیگر را تحریف کرده‌اند، تکفیر کرده‌اند»[۲]. قاضی ابویعلی[۳] می‌گوید: قرآن نه تغییر یافته، نه تبدیل شده و نه چیزی از آن کاسته و یا به آن افزوده شده است، برخلاف نظر روافض که می‌گویند قرآن تغییر یافته و تبدیل شده و نظم و ترتیب آن را به هم زده‌اند. – وی ادامه می‌دهد که – قرآن در حضور تمام صحابه ﷺ گردآوری شد و بر آن اجماع کردند و کسی بر این امر اعتراض و انتقادی نکرد و اگر در آن تغییر و تبدیل ایجاد شده بود، بایستی حداقل یک مورد اعتراض و انتقاد از صحابه نقل می‌شد، چراکه چنین چیزی عادتاً کتمان‌پذیر نیست و اگر قرآن تغییر یافته بود، حداقل علی‌ﷺ سکوت نمی‌کرد، بلکه تغییر و تبدیل را اصلاح می‌کرد و به عموم مردم می‌گفت که چه چیزی را تغییر داده‌اند و وی آن را اصلاح کرده است، اما وقتی وی همین قرآن فعلی را می‌خوانده و مورد استفاده قرار می‌داده است، این دالّ براین است که هیچ گونه تغییر و تبدیلی در قرآن ایجاد نشده است»[٤].

= در جماعیل (از روستاهای نابلس فلسطین) به دنیا آمد ودر سال ٦٢٠هـ در دمشق وفات یافت. ر. ک. «مختصر طبقات الحنابلة»، ص ٤٥-٤٧ و «الاعلام» (٤/ ١٩١-١٩٢).

(١)- «لمعة الاعتقاد»، ص ٢٠، از ابن قدامة.

(٢)- «الفرق بین الفرق»، ص ٣٢٧.

(٣)- أبویعلی محمد بن الحسین بن محمد بن خلف بن فراء عالم و دانشمند زمان خویش در اصول و فروع. کتاب «الاحکام السلطانیة» از آثار وی است. در سال ٣٨٠هـ به دنیا آمد و در سال ٤٥٨هـ وفات یافت. «طبقات الحنابلة» (٢/ ١٩٣-٢٣٠)، «الاعلام» (٦/ ٣٣١).

(٤)- «المعتمد فی اصول الدّین»، ص ٢٥٨.

ابن حزم می‌گوید: «این گفته که قرآن موجود میان دو جلد دچار تغییر و دگرگونی شده است، کفری صریح و تکذیب رسول خدا ﷺ است»[۱].

فخر رازی در ذیل آیه‌ی ﴿ إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ﴾ نوشته است. «یعنی ما این ذکر - قرآن - را از هر گونه تحریف و تغییری و افزایش و کاهشی حفظ خواهیم کرد». سپس گفته است: «اگر کسی بخواهد حتی یک حرف و نقطه‌ای را تغییر دهد، جهانیان به وی خواهند گفت این دروغ و تغییر در کلام خداست و حتّی اگر شیخی هیبت‌ناک، از روی لغزش و اشتباه حرفی از کتاب خدا را تغییر دهد، بچّه‌های کوچک به وی خواهند گفت، جناب شیخ شما اشتباه کردید و درست چنین است ... بدان که چنین حفظ و صیانتی برای هیچ کتابی اتفاق نیفتاده است، چراکه هیچ کتابی نیست مگر این که کم و بیش دچار تحریف و تغییر و دگرگونی شده است، امّا مصون ماندن این کتاب از هر گونه تحریف و تغییری، علی‌رغم وفور انگیزه زیاد در یهودیان، مسیحیان و ملحدان برای ابطال و افساد آن از بزرگ‌ترین معجزات است»[۲].

ابن حزم در پاسخ به استدلال مسیحیان به ادعای روافض در تحریف قرآن می‌گوید: «و امّا گفته‌ی آنان در مورد ادّعای روافض در تغییر و تبدیل قراءات؛ باید گفت روافض مسلمان نیستند»[۳].

شیخ الاسلام ابن تیمیّه می‌گوید: «همچنین کسانی که ادعا می‌کنند چیزی از آیه‌های قرآن کاسته شده و یا پنهان نگه داشته شده است، یا ادعا می‌کنند که قرآن تأویل‌ها و تفسیرهای باطنی‌ای دارد که اعمال و عبادات شریعت را ساقط

(۱)- «الفصل فی الملل والنحل»، (۵/ ۲۲).

(۲)- «مفاتیح الغیب»، (۱۹/ ۱۶۰-۱۶۱).

(۳)- «الفصل»، (۲/ ۸۰).

می‌گرداند، همانند قرامطه، باطنیه، تناسخیه و غیره هیچ گونه اختلافی در کفرشان نیست»[۱].

خلاصه شواهد در این زمینه زیاد و خارج از شمارش است و در کتاب‌های تفسیر، علوم القرآن، حدیث، عقیده، اصول و غیره در جای خود ذکر شده‌اند. ما در این جا تنها به صورت گذرا به این مسئله اشاره کردیم و گفتیم که امت بر محفوظ بودنِ قرآن اجماع کرده و این یک امر متواتر و از ضروریات و قطعیات دین است و هر کس که منکر آن باشد در واقع منکر این ارشاد باری تعالی است: ﴿ إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ﴾ من این بحث را در این جا به این دلیل مطرح کردم که برخی از روافض معاصر سعی می‌کنند این دروغ و افترا را به اهل سنت نسبت دهند و ادعا می‌کنند که در کتاب‌های اهل سنت اقوال و روایاتی وجود دارد که بر «تحریف» دلالت دارد و این در حالی است که ادعا می‌کنند مذهبشان از چنین چیزی پاک و بری است. گویا آنان اندیشه‌ای را که در درونشان پنهان است و تظاهر به انکار آن می‌کنند، سعی دارند از طریق اهل سنت ثابت کنند و چون وسیله‌ای برای اثبات آن نیافته‌اند، با ذکر احادیثی که درباره‌ی ناسخ و منسوخ و اختلاف قرائت‌ها در کتاب‌های اهل سنت آمده سعی در فریب دادنِ خواننده دارند.

این احادیث نمی‌تواند حجّتی برای آنان باشد، چراکه مسئله‌ی نسخ و اختلاف قرائت‌ها در زمان خود پیامبر ﷺ بوده و از ایشان ثابت شده است و روافض نیز به این امر اعتراف دارند. طبرسی[۲] در «مجمع البیان» گفته است:

---

(۱)- «الصارم المسلول»، ص ۵۸۶.

(۲)- ابوعلی فضل بن حسن بن فضل طبرسی، از علمای امامیه که نزدشان ثقه، فاضل و متدین محسوب می‌شود و وی را به «امین الدّین» ملقب کرده‌اند. «مجمع البیان فی تفسیر القرآن» از آثار وی است. ر. ک «آمل الآمل» (۲/ ۲۱۶)، «الاعلام» (۵/ ۳۵۲-۳۵۳).

«گونه‌ای از نسخ آن است که لفظ را رفع می‌کند و حکم را باقی می‌گذارد، همچون آیه‌ی رجم»[۱].

خواننده‌ی مسلمان از این روش برخی از روافض[۲] دچار حیرت می‌شود، زیرا آنان از یک سو تحریف را ردّ کرده سعی در تبرئه‌ی مذهبشان از این «اتهام» دارند، اما اسلوب و روششان در دفاع، اشاره بر این دارد که – آگاهانه یا ناآگاهانه – در پی اثبات تحریف‌اند. چون در عین حالی که سعی در تبرئه‌ی مذهبشان از این اتهام می‌کنند، می‌کوشند با شبهات و افتراهایی که ادعا می‌کنند ادلّه‌ای بر اثبات تحریف از طریق اهل سنت‌اند و مشابه به چیزی هستند که در کتاب‌هایشان آمده است، خواننده را گمراه کنند. این روش عجیب است و شاهدی است بر این که صاحبان این روش هنوز از تلوث به نجاست این اعتقاد کاملاً پاک نشده‌اند.

۲) یکی از اصول اعتقادی اهل سنت این است که.

پیامبر ﷺ تمام دین را بیان کرده و آن را در اختیار عموم مسلمانان قرار داده است و چیزی از شریعت را به عنوان راز در اختیار کس قرار نداده و از وی نخواسته است آن را پنهان نگه دارد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ لَتُبَيِّنُنَّهُۥ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُۥ ﴾ (آل عمران: ۱۸۷). «پیمان گرفت که حتما آن را برای مردم

(۱)- «مجمع البیان»، (۱/ ۱۸۰).

(۲)- عبدالحسین رشتی در کتاب خود «کشف الاشتباه» از این روش پیروی کرده است. وی در آخرین مطلبی که ادعا می‌کند از طریق اهل سنت نقل کرده است می‌گوید: «پس بنا به شهادت این دو مرد بزرگ، یعنی ابن مسعود و ابوالدرداء باید این قرآن را که هم اکنون در اختیار ماست سوزاند، چراکه چیزهایی بر آن افزوده شده و یا از آن کاسته شده است. «کشف الاشتباه»، ص ۵۸ خنیزی در کتاب «الدّعوة الاسلامیة»، محسن امین در کتاب «الشیعه بین الحقایق والأوهام»، عبدالحسین شرف الدین موسوی در کتاب «اجوبة مسائل جارالله»، امینی نجفی در کتاب «الغدیر» و غیره نیز ازاین روش پیروی کرده‌اند.

آشکار سازید و کتمان نکنید».

در جای دیگری می‌فرماید: ﴿

﴾ (البقره: ۱۵۹-۱۶۰). «کسانی که دلایل روشن، و وسیله هدایتی را که نازل کرده‌ایم، بعد از آنکه در کتاب برای مردم بیان نمودیم، کتمان کنند، خدا آنها را لعنت می‌کند؛ و همه لعن‌کنندگان نیز، آنها را لعن می‌کنند؛ مگر آنها که توبه و بازگشت کردند، و (اعمال بد خود را، با اعمال نیک،) اصلاح نمودند، (و آنچه را کتمان کرده بودند؛ آشکار ساختند؛) من توبه آنها را می‌پذیرم؛ که من تواب و رحیمم».

در جای دیگری می‌فرماید: ﴿

﴾(النحل: ٦٤). «ما قرآن را بر تو نازل نکردیم مگر برای اینکه آنچه را در آن اختلاف دارند، برای آنها روشن کنی؛ و (این قرآن) مایه هدایت و رحمت است برای قومی که ایمان می‌آورند».

و این که خداوند متعال دین را برای امّت به کمال رسانده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ٱلْيَوْمَ يَئِسَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِن دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَٱخْشَوْنِ ۚ ٱلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِى وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلْإِسْلَٰمَ دِينًا ﴾(المائده: ۳). «امروز، کافران از (زوال) آیین شما، مایوس شدند؛ بنابر این، از آنها نترسید! و از (مخالفت) من بترسید! امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم».

و در جای دیگری می‌فرماید: ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ ٱلْكِتَٰبَ تِبْيَٰنًا لِّكُلِّ شَىْءٍ ﴾ (النحل: ۸۹). «و ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز است».

و این که پیامبر ﷺ کسی از صحابه را جز دیگران به علم بخشی از احکام